



# گفتار خوش

## یارقلی

(جلد دوّم)

نگارش: مرحوم محلاتی

### بامقدمه

سیدالعلماء والمجتهدین رئیس الملة والدين نائب الامام الحاج  
السید شهاب الدين المرعشی النجفی مدظله

# تقدیم به پیشگاه مقدس قلب عالم

## امکان، اشرف آشکار کننده عدالت حقیقی و

### ظاهر کننده معانی قرآن حضرت ولی عصر (عج)



## فهرست جلد دوم

- |                              |                                        |
|------------------------------|----------------------------------------|
| 12. اینست آیات تورات و انجیل | 1. قومندان پرسید                       |
| 13. معنی خاتمیت              | 2. اظهارات عبد الباقی                  |
| 14. این مطلب نهفته نماند     | 3. استدلال عبد الباقی                  |
| 15. پیغمبر و معجزه           | 4. اخبار راجع به حضرت صاحب الزمان (عج) |
| 16. بیانات مشهدی علی         | 5. در دعای ندبه                        |
| 17. معجزات حضرت خاتم(ع)      | 6. بیانات قومندان                      |
| 18. صدای جان سوز             | 7. تاریخچه کوفه                        |
| 19. ....                     | 8. مشهدی علی آمد                       |
|                              | 9. معرفی مشهدی علی و خانه او           |
|                              | 10. استدعا از عبد الباقی               |
|                              | 11. معنی نبی                           |

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### الحمد لله على نوره، والصلوة على محمد وآله.

وبعد:

مخفی نماند که از جمله علوم مهمه که ارباب نظرو بصیرت بآن توجه نموده اند همانا علم مناظره با دایان ومذاهب باطله می باشد، علمای شیعه شکر الله مساعیهم الجمیله در این خصوص تالیف وآثار گرانبهای از خود به یادگار گذارده اند، از جمله کتاب شریف «گفتار خوش یار قلی» است که از رشحات قلم افادت شیم حضرت مستطاب خلد مقام علامه عصر، حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا شیخ محمد محلاتی قدس الله سره می باشد، والحق رساله ایست فوق العاده نفیس وارجمند و بنیان کن فرقه ضاله بهائیه و بعضی از مسالک گمراه بابیانی سلیس و عباراتی دلنشین، و از کثرت مرغوبیت چندین بار نسخه ان بطبع رسیده و چون در این ایام به کلی نایاب شده بود و طالبین ان بسیار، لذا جناب مستطاب ذخر الاجله آقای شمس فراهانی مؤسس مؤسسه مطبوعاتی فراهانی که پیوسته موفق له نشر کتب علمی ودینی هستند اقدام به طبع ان نموده و از خداوند متعال مسئلت می نماید که توفیقات ایشان را در نشر آثار دینی علمای اسلام مستدم بفرماید و معظم له را از گزند حوادث مصون و محروس بنماید، و یکی از حسن و خوبی کتاب حاضر این شد که زیر نظر مبارک حجه الاسلام مروج الدین و سنن خیر الانام (ص) جناب آقای حاج سید هدایت الله مستمرحمی وفقه الله تعالی چاپ می شود، ضمناً از حقیر خواستند که رساله ای مختصر در شرح حال مؤلف نوشته شده و در مقدمه کتاب مذکور طبع شود، لذا با شدت گرفتاری و کسالت روحی و مزاجی با کمال و جازت و اختصار بطریق فهرست تحریر شد.

### ولادت مؤلف

ولادت مؤلف بسال 1297 هجری قمری در بروجرد زمان اقامت پدر بزرگوارش در آن شهر افتاده است.

### «ابوین»

والد ماجدشان مرحوم علامه تحریر، زاهد زمان، محقق مدقق در سمعیات و عقلیات ایت الله العظمی آقا شیخ محمد اسماعیل محلاتی نجفی خلف مرحوم حجه الاسلام آخوند ملا محمد علی محلاتی ابن اقا زین العابدین بن آقاموسی.

والد ماجده ان مرحوم از خاندان صلحاء و اخیار بروجرد بوده و از صالحات زمان به شمار می آمده.

**«اعمام»**

- 1- مرحوم فاضل دانشمند آقای حاج شیخ علی محلاتی ساکن شهر بمبئی که مقدار زیادی از کتب نفیسه رابه طبع رسانیده، از قبیل: رجال نجاشی «غیر آن، و در سال 1320 وفات نموده است.
- 2- مرحوم علامه دانشمند، اعجوبه زمان در خط نسخ آقامیرزا زین العابدین محلاتی ساکن طهران که مصاحف و حزیها و مرقات بسیاری از ایشان به یادگار مانده از جمله جزواتی است از قرآن شریف که وقف بر مقبره مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در صحن مطهر حضرت معصومه (ع) می باشد، و معظم له در سال 1330 در محلات رحلت نمود و قبر ایشان مورد توجه اهالی است.

**«برادران»**

- 1- مرحوم ثقة الاسلام آقاشیخ علی که در سال 1327 از نجف اشرف به قصد ایران حرکت و بسال 1335 در کرمانشاه به دست شخص ناشناسی کشته شد.
  - 2- حضرت مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا حسین روحانی که بسال 1321 در نجف اشرف متولد شده و در سال 1345 از نجف اشرف به محلات آمده و در آن شهر بامور شرعیه و ترویج دین مبین اشتغال دارند و از برجستگان اهل علم در اخلاق و امور دینی و اطلاعات تاریخی می باشد، خداوند توفیقات ایشان رامستدام و امثالشان را در سلسله جلیله اهل علم افزون فرماید و شطر مهمی از خصوصیات مرحوم مؤلف که در این رساله شریف درج شده از روی تحریرات ایشان متخذ می باشد.
  - 3- جناب مستطاب فاضل دانشمند آقای آقا حسن روحانی که از تلامیذ مرحوم استادایه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری طاب ثراه می باشند، و در سال 1350 از رشته روحانیت خارج شده و فعلا در طهران ساکن و بيشغل و کالت عدلیه اشتغال دارند.
  - 4- فاضل دانشمند آقامیرزا ابوتراب که مدتی در قم اشتغال به تحصیل داشته و فعلا در طهران ساکن و به فن مهندسی اشتغال دارد.
- ضمناً مخفی نماند که از چهار برادر مذکور فقط مرحوم آقاشیخ علی برادر ابینی مؤلف می باشد.

**«اولاد»**

- چندین پسر و دختر از زوجه خویش که دختر عموی خودشان بوده است متولد شده و تمامی آنان مرحوم و از اعقاب مؤلف جزیک دختر که نواده پسری ایشان می باشد باقی نمانده.

**«مشایخ و اساتید»**

- علوم ادبیه و اصول و فقه و معقول را از پدر عالی مقام تحصیل نموده و در حوزه درس مرحوم ایت الله خراسانی صاحب کفایه و آیت الله مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی استفاده فقه و اصول نموده اند.

**«شاگردان و تلامیذ»**

عده ای از ارباب استعداد از ایشان استفاده نموده از جمله:

- 1- مرحوم فاضل دانشمند آقامیرزا احمد منجم شیرازی الاصل نجفی المسکین.



از قبیل:فاضل دانشمندداعی الاسلام صاحب کتاب فرهنگ نظام ،ومرحوم ادیب تحریر آقامیرزا محمدحسین شمس العلماء گرگانی،ومرحوم علامه دهر حجه الاسلام حاج شیخ ابوالحسن میرزا معروف بشیخ رئیس وغیرانها از باب فضل وکمال وپس از مدتی اقامت در بمبئی به وطن خود «نجف اشرف» مراجعت نمودند و نیز بعد از چندی سفری به دارالسلام بغداد نموده و مدتی در آن شهر اقامت کرده وبامرحوم سید عبدالرحمن نقیب وسید محمود شکری و شیخ سویدی وعده ای از افاضل علمای عامه ملاقات نموده ومقالات ومکالمات زیادی با آنها داشته است. و در سال 1336 قمری پس از خام جنگ بین الملل اول در ماه رمضان از راه بندر بوشهر عازم ایران شد و در اوائل ماه محرم سال 1337 وارد محلات گردیده است و نیز در سال 1330 بموصل و کرکوک رفته است و در طی این مسافرتها با ارباب فضل ودانش ملاقات وافاده واستفاده هانموده وانهار از جریان روز و انبیات سوء دول مستعمره آگاه نموده است.

### «مجاهدات و زحمات»

مجاهدات آن مرحوم در راه آزادی ایران واستخلاص آن از قید استبداد شهره آفاق و معروف اقطار می باشد.

### «وفات»

وفات آن مرحوم در هفدهم محرم سال 1337 قمری در محلات واقع شد و در کنار قبرستان عمومی ان شهر در محلی دفن و فعلا زیارتگاه اهالی و مورد توجه می باشد و به همت بعضی از افراد خیر خواه بنائی بر قبرایشان بر پا گردیده است. چون مجال بیش از این مقتضی نبوده وطبع کتاب در شرف اتمام است، لذا با کمال عجله باین وجیزه مختصره اکتفا شد، وتفصیل حال و مکارم اخلاق آن مرحوم موکول است به فرصت بیشتری، امید است مطالعه کنندگان و ناظرین محترم و ارباب فضل و کمال این کمترین ومؤلف و ناشر و مصحح را از دعا در مظان اجابت فراموش نفرمایند، والسلام علی من اتبع الهدی، حرره الراجی خادم علوم اهل البیت علیهم السلام ابوالمعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی فی 23 محرم الحرام 1384 بیلده قم المشرفه حرم الائمة الاطهار.

## «مقدمه مصحح»

مؤلف کتاب حاضر: در صباوت جوانی و عنفوان شبانی اشتغال به تحصیل نموده و در اثر جدیت و کوشش و همت عالی دیرزمانی نگذشت که از نواغ روزگار گشته و سپس به نجف اشرف مسافرت کرده، و در مهده علم و تقوی جایگزین شده و باروحی خستگی ناپذیر در تحصیل علم و ادب و تهذیب نفس پرداخته، و بالنتیجه صاحب مقام شامخ و عالیترین مرتبه را دارا گردید و جنابش گذشته از مراتب علمی و داشتن کمال حسن خلق و بیان شیرین و جذاب، مردی محقق و خوش ذوق و با ابتکار بوده، و خلاصه گوی سبقت را از معاصرین خویش ربوده و در هر مجلسی که وارد می گشت مورد احترام سابقین می بود و چون لب به سخن گفتن می گشود جالسین مجلس چنان شیفت بیانانش می شدند که گوئی سرتاپا گوش شده اند و به سخنان نفوذ لفریبش که روح تازه ای بود بر کالبدانهادمیده می شد گوش فرامی داشتند، و فریفته تحقیقات علمی و کلمات دربارش می گردیدند، که یکی از جزئی ترین نمونه تحقیقاتش کتاب حاضر است که بار اول در نجف به چاپ رسید. و بواسطه نقسی و تواضعی که داشته در این کتاب خود را بنام «یار قلی» از اهل «کوی رحوض سلطان» می نامد، و هر کسی همانند این را در مرد بزرگ گوشه ای بنشیند و با حد اعلای بی نظیری و کمال بی طرفی با طرف و جوانب بنگرد علی التحقیق می تواند بمنتهای درجه خوبی حق و حقیقت را دریابد؟ و در این هنگام است که با حسن وجه قادر است هم خود و هم دگران را از گمراهی نجات دهد.

و کتاب حاضر سه مرتبه چاپ گردیده ولی متأسفانه خیلی مغلوط و ناصحیح چاپ شده بود و در عین حال نایاب هم بود بدین جهت جناب مستطاب و الامقام آقای شمس فراهانی مدیر مؤسسه چاپ و انتشارات فراهانی و فقه الله تعالی که از جوانان با فضل و دوستدار علم و ادب و ناشر آثار و افکار بزرگان می باشند، تصمیم گرفتند این کتاب نفیس ذیقیمت را از حالت اولیه خارج و با چاپ و اسلوبی زیبا که از هر لحاظ مورد پسند باشد برای بار چهارم به چاپ برسانند و بدانشمندان و خوانندگان راه حق و حقیقت تقدیم بدارند و بحمدالله این تصمیم همانند تصمیم های دیگرشان لباس عمل به خود پوشید و از کمون بمنصه ظهور رسید و کتاب حاضر را این طرز نیکو بعالم ادب تقدیم داشتند. و تا آنجائیکه میسر این بنده بود در تصحیح آن کوشش فراوان مبذول داشتم امید است ذخیره یوم المعاد باشد.

## بسم الله الرحمن الرحيم

(جلد دوم)

### الحمد لله على نوره، والصلوه على محمد وآله.

قومندان از اجرای مطلب پریشب وقضیه خصوصی میرزا عبدالباقی پرسیدرنگ لب و دندان میرزایکرنگی پیش گرفت با اشاره لب و چشم و ابرو از یارقلی التماس میکند که مطلب رافاش نکند ولی یارقلی از اظهار مطلب ناگزیر است واقعه اختلاف مسالک دینی و مذهبی رفقا بلسانی خیلی شیرین در محضر قومندان مکشوف افتاده معلوم شد که شخص قومندان سابقه معرفتی نسبت بهبائیان دارد ولی بخیال اینکه اینها هم یکی از فرق در اویش و شعب صوفیه اند در مقام تحقیق بر نیامده پس از اینکه مسئله کتاب تازه و مظهر تازه و قانون تازه را مسبوق شد زائد الوصف در شگفت آمد بمیرزا عبدالباقی رو کرد که با فرض خاتمیت دین مبین اسلام محال است مدعی نبوت صادق باشد گذشته از این مطلب که شخصیکه شما پیروان او هستی چه اصلاحی و بچه دلیل و برهان نبوت خود را ثابت کرده است. (میرزا عبدالباقی) اول قدری دست و پا کرده دید فایده ندارد بالاخره بتقریر مطلب پرداخت... با کمال احترام و خلوص در پیشگاه حضرت اجل عالی عرض فداکاری میدارد، مذهب وائین مافرقه بابیه قبل از طلوع باب مذهب جعفری وائین اثنی عشری است و چون دفاتر دینی و کتب مذهبی اثنی عشریها از ابلاغات صادقانه و اخبارات واضحه لائحہ از لسان ائمه سلام الله علیهم پر و مشحون است که شخصی ظهور خواهد کرد از اولاد هاشم و سادات که صاحب العصر و الزمانش گویند و تمام شیعه مذهب در انتظار ملاقات جمال اونفسی میرساند و هر روز صبح که از خواب برخاسته این ورد را میخواند (اللهم عجل فرج مولای صاحب الزمان) و این شخص همان مهدی موعود است بواسطه اینکه تمام علائم و نشانه هائی که در اخبار از این شخص داده اند مطابق النعل بالنعل بر این شخص منطبق است و هر کس ان اخبار را صادق بداند باید معتقد شود و سرتسلیم پیش نهد.

(قومندان) جناب میرزا اینکه فرمودید دفاتر اخبار اسلامیة از علائم ظهور منتظر همه اهل عالم پر و مشحونست صحیح است ولی مطلبی را که باید دانست اینست که این عقیده از خصایص فرقه اسلامیة و مختصات شیعه نیست بلکه امروزه تمام فرق و مذاهب عالم حتی منکرین ادیان و مذاهب چشم در راه یک مصلح اخر الزمان هستند منتهی اختلافشان در تعیین شخص صاحب دولت است چنانچه مدعی این مقام هم منحصر بمیرزا علی محمد شیرازی نیست، بلکه در هر دوره ای و هر نقطه ای غالباً خیلی اشخاص سری برون آورده و دعوی این مقام کرده و جمعی از سفهاء و عامیان بدو گرویده اند و از میان رفته الان در صفحه کره و فرقه اسلامیة قریب ده نفر هستند که مدعی مهدویتند و اتباع هر یک بیش از تمام بهائیان است و تفصیل این اجمال اینکه پس یک سیرا جمالی بعقیده عموم اهل عالم در وجود مصلح اخر الزمان ابدء من



الشمس خواهد بود که مطلق نژاد بشر با همه اختلاف ادیان و مذاهب با همه تشنت مسالک و مشارب با همه دوری منازل و مساکین با همه تباین اوصاف و اخلاط جسمی و روحی حدقه چشم نیازمندی و خط نظر امیدواری خود را با آخرین نقطه دور دنیا دوخته اند و از روی اخبارات اسمانی با تراوش اقتضاء طبیعی همگی یکدل و یکجهت و معتقد و معترف و منتظر اند که فضای کره در آخرین دوره گردش خود بنور جمال شخصی روشن شود که عائله بیچاره ادمی را از مظالم اقسام اربعه حکومت دنیا و اسارت گرداب بی پایان محاکم بلا مسمی بعدلیه و صلحیه و تمیز و قید سه گانه و قوای سه گانه تقنین و قضاء و اجراء برهاند قوه دماغ و محیط خیال بشر را از الایش اختراع الات قتاله و تأسیس اشکال هندسیه جنگ و حرکات نظامی فارغ سازد صفحه پروگرام معارف انسانی را از لوث علم پولتیک و حقوق و سیاست بشویند کافه امتیاز و حدودیکه عله الملل اختلاف کلیه بشر و تمام السبب شق عصای انسانیت از صفحه عالم معدوم نماید صفحه پشت و روی کره را تمام محیط یگانه مجمعی بنام (وحدت حقیقت انسانیت) که بنی ادم اعضای ان مجمعه قرار دهد خریطه های رنگارنگ ممالک مذاکره اقسام جغرافی سیاسی اقتصادی طبیعی تعرفه رسمیت دول تذکره تابعیت ملل، تنقیدات و فتاوی امرای مطبوعات بوالفضول، مذاکره بلاطائل خیالات ائتلاف و اتفاق تصاویر بیسمارک و لیهلم و نیکلا تمجید دهند بنورک غولج و گری دران انجمن از روی کمال طبیعت قدغن اکید است سرلوحه ان انجمن بایک خط سبز روشن ترا از اشعاع افتابیکه در تمام چشم انداز محیط زمین با کمال وضوح پیدا و هویدا و خوانا است قریب باین مضمون نوشته شده:

(جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً) ظلمتکده عالم حیوانی که بلوث شهوت و غضب الوده بود سپری شد وقت نشاط روحانی و موسم موسم عیش عقلانی است خزان بهیمیت گذشت بهار مدینه فاضله رسید دوره تیره باطل زایل افتاب دولت حق طالع گردید هیچکس جز حق و اعتدال حرفی نگوید، راهی نیپوید، گفתי نیپوشد، شخص شخص مدیر محترم این انجمن در این دوره کمال اکمال افراد انسان و بالطبیعه اتم جلوه گاه صفات جمالیه حق متعال است و از برای ارشاد و هدایت و بلوغ انسان باقصی مراتب تربیت و کمال در آخرین دوره عمر عالم بفرمان حضرت حق نقاب از چهره همایونی بر انداخت از این بعد دولت دولت حق، دین دین حق، فعل فعل حق، قول قول حق، خریطه خریطه حق، تصویر تصویر حق خواهد بود و نشانه میمونه (و اقم وجهک للذین حنیفا فطره الله التی فطر الناس علیها) از تمام عروق و شریان زاده ادمی افروخته و فروزان گردد و قیام این رایت عظمی و لواء علیا و ظهور این مرآه اتم و ایه کبری با اتفاق کل ادیان و مذاهب با فناء اخلاق رذیله ملکات خسیسه و مرگ بیگانگی و دوئیت ملازم و قرین است، در ان عهد گردون مهد حرص و بخل و طمع حقد و زور و کین فحش و زشت و بدو چون و چند و چران باشد گرگ و میش بیگانه و خویش از یک شریعه اب خورند و سخن این بان هینا لک پاسخ ان باین که بادت نوش خواهد بود تا مفاد (ریملاء الله الارض به قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا) بحقیقه الحقه جلوه گرشود و کریمه (ولقد کتبنا فی الزبور هن بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون) صادق و مصدق اید و فرمان قضا جوین (ونرید ان نم علی الذین استضعوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین) بموقع اجرا قدم گذارد.

حتی طبیعیین که منکر صانعند از روی تراوش اقتضاء طبیعت ظهور این چنین دولت حق آیتی را معترف و منتظر ندانند همایو گویند ناموس طبیعت بر حسب فلسفه نشود و ارتقاء چنانچه در سیر تصاعد و تکامل از استخدام استخوان چوب و سنگ و آهن رفته رفته با استخدام قوه برق و بخار و ضوء غیر مرئی رسید و چنانچه در تحلیل و تجزیه و ترکیب و کشف قوای بر حسب فلسفه نشو و ارتقاء چنانچه در سیر تصاعد و تکامل از استخدام چوب و سنگ و آهن رفته رفته با استخدام قوه

برق و بخار و ضوء غیر مرئی رسید و چنانچه در تحلیل و تجزیه و ترکیب و کشف قوای اجسام و مواد بمنزلگاه غایه القصوای دانش و کمال رحل اقامت کند و چنانچه تصاعدی به مرتبه از علم و عمل را مقدمه و پله صعود و ارتقاء به مرتبه اعلائی گرفت همین طور هم البته باید دوره ای بر انسان بیاید بمنزلگاه کمال جسمی رانرد بان تصاعد و تکامل حیثیت روحیه گرفته بنشاط کمال روحانی و آرایش جمال عقلائی گذارد و دوره بر عالم بمقتضی همین ناموس بیاید که روح ادمی از لوث خیالات و اخلاق فاسده منزله مبری گردد و چنانچه الان قرن 14 هجری و بیستم میلادی عصر نمایش و تجلیات کامله قوای جسمیه بشری است اندوره آتیه جلوه گاه فضایل روحیه انسانی خواهد بود. مربی و مدیر هیئت جامعه بشری که کل ریایات والویه و بیدقها از صفحه کره منقرض و در تمام پشت و روی زمین نسیم استقلال بیک لواء و یک رایت که مخصوص حضرت اوست و نزد عتبه علیه و سده سنیه او مطاف جانهای عالمین و سکان ارضین گردد تعرفه تابعیت دول و سجل قومیت ملل رباطل گرداند بجای نوای جنگ و اهنگ جهانگیری ساز صلح و کوس سلام عام نواز دسکنه قاره کره را در تحت علم حق و دین حق و فعل حق جمع سازد تا اتم انحاء و اکمل اقسام و ارقی درجات سیر طبع و ورشته تکوین بظهور رسد و امام طبیعت این چنین مولود شگفت راکه از مرور میلیاردها عصور باستن شده بزاید و خدمت خود را با اولاد خود بسرح کمال رساند و الا اگر طبیعت بهمین کمال جسمی که عبارت از کمال نشأه حیوانی است سیر خود را ختم نماید و از کمال روحی و جمال عقلی که حق حقیقت انسانی است بزمی نیاراید البته طبیعت در زایش عقیم و فلسفه نشو و ارتقاء مرخم و ناقص ماند چنانچه سر حلقه جمع طبیعیین دکتر داروین انگلیسی در فلسفه نشو و ارتقاء و دکتر گوستا و لبون در روح الاحتمال و دانشمندی گانه تولستوی روسی در البعث و فاضل فهیم دکتر شارل ماسر فرانسوی در روح الاعدال نظیر این بیان و ما حاصل این گفتار را گفته اند و دیگران هم اذعان نموده اند و از این بیان بخوبی واضح و مکشوف افتاد و از انفاق و تواتر و اجماع گذشته باید گفت اعتقاد و انتظار بظهور این چنین دوره طلائی در آخرین دوران عالم بنحو اجمال در فطرت نفوس بشر عجین است ولی اختلافشان در تعیین شخص صاحب دولت است که هر ملتی در تشخیص آن راهی پیموده و نغمه ای سروده اند.

وکل یدعی وصلابلیلی  
ولیلی لاتقرلهم بذاکا

فرقه ناجیه اسلامیه شخص شخیص صاحب دولت رابه مقتضی براهین عقلیه و نصوص قطعیه دینییه حاضر و بهمین بدن محسوس عنصری مدیر و سائرش داند و این غیاب راهم مستند باحتجاب نفوس خود از ان افتاب فیض شناسند و با حسرت تمام مقرر معترف اند که:

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ما است

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

گرچه این صحبت از دائره مقصود خارج است (لیک خوشتران باشد که سردلبران گفته اید در حدیث دیگران) (میرزا عبدالباقی) احادیث کثیره که مؤید است باایات قران مجید بصراحت وارد شده است که قائم موعود بوصف مظلومیت کبری ظاهر گردد و کل احادیث کثیره وارد است که امران حضرت بر عالم غالب شود و خداوند عالم را از قسط و عدل مملو فرماید بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد در این صورت براهل عالم چاره ای نمی ماند جز اینکه الفاظ غلبه و سلطه قدرت و امثالها جمع اللاحادیث و تطبیق الکتاب الله بر سلطنه و غلبه روحانیه و قدرت و احاطه دینییه حمل نماید چه امریست ظاهر که اگر این الفاظ سلطنت و قدرت و غلبه و امثالها را بر غلبه و قدرت ظاهریه که هرگز مقبول حق و اولیاء حق

نوده است حمل نمائی برد احادیث کثیره که صریحه است بر مظلومیت قائم و مؤید بایات قران مجید، مجبور گردی و اگر چنانچه کتاب مستطاب ایقان باحسن قول و ابلغ بیان تفسیر فرموده اند این الفاظ را بر غلبه روحانیه و احاطه دینیه که لازال سنت الیهه بوده است حمل نمائی هیچیک از احادیث رد نشده و قائده جمع بین الاحادیث که مسلک افاضل علماء است در تطبیق رعایت گشته.

(قومندان) اولاً: هرگز متوقع نبودم پس از بیان این فلسفه عقلیه که معتقد فطری تمام نفوس بشری است از مسئله تعارض و جمع بین دو دلیل لفظی بحث شود، ثانیاً: این مطلب کذب محض و افتراء صرف است در هیچ دفتری از دفاتر احادیث و اخبار فرق اسلامیة یک حدیث که با صد هزار من سریشم اصل فرنگی این معنی فاسد را افاده نماید که قائم موعود بوقف مظلومیت کبری ظاهر گرد نیست، ثالثاً: در فلسفه ظهور مصلح آخر الزمان که عقیده و انتظار او در فطرت نفوس بشری عجین است معلوم شد که هیئت اجتماعیة بشری در آخرین دوره عالم تغییر کلی نماید با نطوری که دانستی اکنون چسان تصور شود قالع ظلم و مظلوم؟ قاهر قهر و مقهور؟ مثل اینکه قدموزن و خم، چشم فتان و کور، نطق گویا و لال، چشمه نورو تار، شخص با وجدان غرق عرق خجلت و انفعال خواهد شد این همه مضامین باهره ای که در نصوص صریحه ی ائمه هدی از حدت و اثر گذشته ابدء من الشمس فی رابعه النهار و حاکی از همان فلسفه عقلیه ظهور مصلح آخر الزمان است بچه مناسبت حمل باین معنی فاسد بشود.

(در دعای ندبه که مخصوص تعلیم توسلی است از نفوس قدسیه بقطب دائره امکان مخصوصاً در هر جمعه و اعیاد اسلامیة خواندن آن سنت مؤکد است میفرماید) (این المعدل قطع دابر الظلمه این المنتظر لاقامه الامت و العوج. این المرتجی لازاله الجور و العدوان این المدخل تجدید الفرائض و السنن، این المتخیر لاعاده المله و الشریعه، این المؤمل لاحیاء الکتاب و حدود، این محیی معالم الدین و اهله، این قاصم شوکه المعتدین، این هادم ابنیه الشرك و النفاق، این مبیداهل الفسوق و العصیان، این حاصد فروع الغی و الشقاق، این طامس حبائل آثار الزیغ و الاهواء، این قاطع الکذب و الافتراء این مبید العتاه و المرده این مستاصل اهل العناد و التزیل و الالحاد. این معز الاولیاء و مذل الاعداء. این جامع الکلم علی التقوی... این باب الله الذی منه یؤتی، این وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء، این السبب المتصل بین الارض و السماء این صاحب یوم الفتح و ناشر رایه الهدی، این مؤلف شمل الصلاح و الرضا، این الطالب بذحول الانبیاء و انباء الانبیاء این الطالب بدم القتل بکربلاء این المنصور علی من اعتدی علیه و افتتری) این مواد صریحه در قلع و قمع ریشه جور و ظلم و نفاق و شرک و اقامه عدل و داد و رأفت و سایر مضامین از قبیل (و یملاء الله الارض به قسط و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً) و بچه مناسبت حمل بغلبه روحیه و احاطه دینیه شود بر فرض تسلیم این مطلب دروغ اندر دروغ که الفاظ سلطنت و غلبه و قدرت را بر احاطه دینیه و غلبه روحانیه معنی کنیم غیر از همان صرف لفظ خالی از یک معنی صحیح فائده بحال باب ندارد زیرا از 1260 تا کنون هفتاد و چهار سال از تاریخ باب میگذرد و غیر از یکمشت عوام کالانعام بل هم اضل ایرانی و معدودی طبیعی مثل ابوالفضل که عده آنها تحقیقاً به بیست هزار و در تمام این مدت هفتاد و چهار سال از تاریخ مرده وزنده بیک کرور نمی رسد و این نسبت رابه جمعیت اهل عالم وقتی قیاس کنیم نسبت یک بسه هزار و پانصد و بمذهب یهود که از حیث عدد کمترین مذاهب موجود عالم امروز است نسبت یک به بیست خواهد بود و در کدام ملت بزرگ و کوچک، در کدام دولت صاحب اسم و رسم مادر کدام سال پیش یاده مملکت معروف مشهور دنیا اخلاق و روحیه باب غالب و این باب انجارا گرفته نه راستی راستی جناب میرزا خودمانی صحبت میکنیم اگر هست بفرمائید امروز خرائط

رنگارنگ سیاسی و دینی و تجارتي و طبعی ملل و ممالک دنیا در هر سال بده سال طبع و نشر می شود اختلافات کم و زیاد در ده سال بعد برای اطلاع و آگاهی عموم بارنگهای واضح معین می کنند بطوری که از هر شاگرد مدرسه ای از مدارس جدید و مکاتب عصریه خصوصیات هر ملل و ملتی را بپرسید فوراً جواب میدهند یا در هیچ خریطه ای از برای تعیین و تشخیص دیانت باب رنگی مخصوص وضع کرده اند حاشا و کلاومع التأسف تاچه اندازه ما ایرانیان بدبخت در جامعه ملل سرشکستیم که یکنفر از این ملت بخت برگشته قد علم کند و برای تصحیح یک باطل بالذات پوچی تمام اساسیات اولیه عقول را زیر پا گذارد و اصلاح و منفعول نشود عجب برفرض محال فرقه شیعه مذهب ایرانی در قبال این تأویلات واضح البطلان سکوت نماید آیا با سایر فرق اسلامی از قبیل اهل سنت و جماعت چه خواهی گفت و آنها چه گفته می گویند آیا باب ملل اصحاب مذاهب خارجه را چه بودائی برهمنی کونفوسیوسی نصاری هندو و مجوس را چه گفته می گویند طبیعین را که مسلم دارند باید طبیعت دوره یتیمه خود را در آخرین دوره دار تکوین بزاید چه خواهی سرود؟ اگر اتباع داروین بشنوند و پیروان وید (1) «1» وید کتاب مذهب هندوهاست.

بخوانند که شخصی قریب به هشتاد سال قبل در شیراز دعوی نمود که من ان امر منتظر اهل عالم و قدری الفاظ و کلمات یک فرقه از فرق دنیا که شیعه مینامند از معنی ظاهر و واضح آن منصرف و بخود تأویل کرد و در تبریز هم کشته شد الان در عکاهم شخصی است مدعی این مقام از اتباع حکومت ایران در تحت حمایت عثمانی است آیانی خندید و بر عقل کسانی که بتأیید او مصرند طعنه نمیزنند؟! مجلس را حالت سکوت عجیبی دست داده همگی از بیانات فلسفی این قومندان موهومی در شگفتند. میرزا عبدالباقی در چهارموجه بهت و حیرت دوزانو مؤدب نشسته بی اختیار سر را تکان میدهدی بله بله میگوید که یک دفعه صدای شیپور بلند شد بکوفه رسیدیم (1) عساکریکه نصف شب دیشب رسیده اند با تمام مأمورین کوفه و مشایخ اعراب با استقبال آمده اند قومندان بیارقلی متوجه شده که میل آقایان اقامت باردواست یاخیر (یارقلی) اگر بنظر انور پسند افتد که منزلگاه راحت و قرارگاه تنفس بندگان عالی از اردو جدا باشد البته از برای سعادت ما بهتر است (قومندان) البته محفل دوستان روحانی هر چند از قبیل و قال دور باشد خوش تراست رئیس بلدیه نجف اشرف را امر میدهم که منزلی خاطر خواه آقایان تهیه کند (یارقلی) اگر بزدل رخصت فرماید بملاحظه لطافت هوا غدوب آب وسعت منظریکی از همین بالاخانه های کوفه را برای منزلگاه راحت و تنفس بندگان عالی تهیه کنیم خیلی بهتر است خط تراموای مابین کوفه و نجف اشرف تردد را هم خیلی سهل نموده ما هر روز زیارت مشرف شده بر میگردیم در تهیه لوازم استراحت حضرت اجل عالی که بهترین ساعات عمر ما است میکوشیم (قومندان) خیلی مناسب است الان بمذیر کوفه امر می کنیم که منزلی خاطر خواه معین نماید (یارقلی) امر امر عالی است. از کشتی پیاده شدیم عسکر سلام داد قومندان جواب داده از خط نظام خارج شد با داره ملکیه رسیدم مدیر کوفه بمعرفی اجزاء ادارات پرداخت خانه رئیس کوفه که یکی از منسوبین بنی حصین است از برای نزول قومندان معین شده بانجاروانه شده اند پس از صرف قهوه و چائی مدیر اسفارش منزل فرموده اند مدیر هم باحضر مشهدی علی نام اصفهانی امر داد.

(1) \* کوفه در مشرق نجف اشرف بمسافت پنج ربع فرسخ واقع است پس از تأسیس خلافت عباسیه و بنای بغداد این شهر که اولین نقطه معمور نظامی دولت اسلام بود بکلی منهدم گردید و غیر از مسجد شریف کوفه اثری از آبادی انجانماند در سنه 1042 هجری شاه صفی پسر شاه عباس اول نهری از حوالی حله احداث نمود و از نزدیکی مسجد کوفه و آثار عمارت خورنق نعمانی گذرانیده اب فرات را به دریای نجف اشرف رسانید و این نهرو همین خندق معروف کوفه است

که اب خورده مجرای خود را از آنجا تغییر داده است پائین مسجد که معبر فعلی او است میرود به جهت این اب در مدت سیصدسال پیش از اقامت، چند نفر از اعراب در سایه دیوار مسجد شریف اثری نداشت و در این مدت بنائیکه قابل سکنی و سبزه زاری که لایق تفرج و محل ارتفاع باشد در کوفه نبوده سادگی و بساطت زمین از آثار آبادی به درجه ای بود که تا چند سال پیش از نجف اشرف شماره کشتی های بادی در شط معلوم بود. از اوایل این قرن کمتر از بیست سال کوفه شئون مهمی در دفتر نقاط معموره مملکت عثمانی و بالخصوص عراق عرب حیازت کرده است عمارات عالیه و منازل مرغوب که از جهت جامع شرایط سکنی و نزهت است در این مدت قلیل ساخته شده باغها و سبزه زارهای ممتاز بسیار پاکیزه روح افزا و فرح بخش نه یک صد هزارها احداث نموده اند. فلسفه این عمران عجیب با این سرعت غریب آنکه همواره عضویت جامعه روحانیت در ملت ایران بنژاد روحانین یا طبقه سفلی ملت که از هر گونه اعتبارات دنیوی منقطع است منحصر بود و اگر اعیان و سلسله یکصدسال یک نفر از طبقه اعیان و اکابر در جامعه روحانیت سمت عضویت میگرفت بایست باندازه ای محلی بزبور علم و عمل باشد که نسبت شرافت زادگی او را در انظار جبران نماید و واقعه عظمیه دخانیه در سنه 1307 که فی الشقیقه مظهر قوه قاهره روحانی بود انظار عامه اهل ایران خاصه اشراف و اعیان ملاک تجار را با اهمیت دخول در حوزه روحانیت منعطف ساخت و بعد از این واقعه بزرگ نژاد طبقه عالیه ملت ایران زقری و قصبات و بلاد و عشایر و ایالات ایران بنجف اشرف متوجه شده مجاورت آن نقطه شریفه را بعنوان تحصیل بشدتی وجهه همت خود ساختند که چه باشخاص از رجال دولت که یکی از پسران خود را بپاریس و دیگری را بنجف اشرف میفرستاد ضیق مکان در نجف بحدی بالا گرفت که خیلی از کاروانسراهای پردخل عمومی بقیمت های خیلی گران و بسیاری از خانه های خیلی پست باندازه یک مدرسه اهل علم درهم برهم سکنی گزیدند طولی نکشید که خیلی از خانه های خراب از دخل اجاره بیحساب بقصور عالیه تبدیل شده در مدت بسیار کم تا جر صد هزار لیره و از عطار و بقال میوه فروش یک هزارالی پنج هزار لیره پیداشد پیرزنی عرب از مجرای دلالی فروش مرغ مستطیع گردید بمکه رفت طبیعی است کسانیکه همیشه در بهترین بیلاقات معتدل و بلندترین نقاط سبزه زار عالم نشوونمایافته اند خیلی ریاضت و سخت است در محلی بمانند که اصلا گیاه سبزی نبینند و در عمق 15 آزرع زیر زمین بوسیله پنجاه الی شصت پله از گرمپناهنده شوند و در قبرستان وادی السلام تفرج کنند و بمرض معمولی و معتاد آنها که سل و تب لازم است مبتلا گردند بدیهی است که حس حاجت طبیعی آنها را بسمت کوفه میکشاند و هر هفته در جمعه و پنجشنبه و ایام تعطیل متجاوز از هزار نفر طلبه و اقایان متمکن برای هواخوری در کوفه می ریختند کنارشط و بیدستهای کوفه از دور بمرزعه خشخاش خالی از شباهت نبود اولین بنائیکه در کوفه از سنه 1314 شروع شد سید عظیم خلخالی که خود ابتدا از اهل علم و محصل و خورده خورده در مسلک تجارت داخل و ثروت هنگفتی پیدا کرده بآبادی کوفه پرداخت دو حمام زنانه و مردانه که در تمام عراق باین وسعت و خوبی نیست بایک کاروانسرا و بازار و قهوه خانه و بالاخانه بنام دود پدرا این سید سید عبدالرحمن در همین سال گاری از کربلا بنجف دائر کرد (اول گاری است که در عراق عرب راه افتاد) در سنه 1317 بواسطه ساختن جسر طرفین شط بهم مربوط گردید در سنه 1319 حکومت بنای سرایه نمود در سنه 1327 خط تراموای بین کوفه و نجف تمام شد در سنه 1328 اداره بلدیة در کوفه دائر گردید در سنه 1330 دو باب کارخانه اردونخ و برنج سفید کن افتتاح شد. \*

پس از چند دقیقه شخصی کوتاه متمایل به پیری بالباس معمول ایرانی حاضر شد مدیر با او نجوایی نمود او هم دست پشت چشم گذارد رفت مدیر به حضرت قومندان عرضه داشت منزل حاضر است ما هم رخصت گرفته برخواستیم بمنزل

مشهدی علی امیدیم این منزل بالاخانه ایست مشتمل بر دو اطاق و یک سالن بشط نگاه می کندیک اطاق دیگر در منتهای سالن است و بمنزل خود مشهدی علی و اندرون و است از وقت اطلاع مشهدی علی از آمدن ما آمدن یک ربع ساعت بیش نپده ولی مثل اینکه از صبح منتظر پذیرائی ما بوده است پس از صرف چائی و قلیان بحمام رفته نیم ساعت بغروب بیرون امیدیم فریضه ظهر و عصر را بجا آوردیم قدری بالای جسرو کنار شط قدیم زدیم بمنزل برگشتیم از مغرب نیم ساعت گذشته بامثال فریضه مغرب و عشا پرداختیم پس از فراغت (آمحمد جعفر) گفت چه خوش بودیک غذای حاضری می خوردیم و می خوابیدیم حاجی محمد حسین گفت یقینا غیر از حاضری هم چیزی نداریم ولی کی نصیب ما شود معلوم نیست در این حیض و بیض مشهدی علی وارد شد که اگر آقایان بواسطه خستگی راه مایل باشند که زود استراحت فرمایند غذا حاضر است.

(آمحمد جعفر) الان در همین مذاکره بودیم.

مشهدی علی رفت و افتابه لگن آورد دست شستیم با طاق شام رفتیم وسعت میرزا طرف طول شش و از عرض چهار کرسی که جمعاً بیست نفر با کمال رفاهیت دائر مداراومی نشینند و بالای میز از انواع و اقسام اغذیه که باندازه یک سوزن خالی نیست پلو و چلو، قیمه، کباب، قورمه سبزی، مرغ نمک سوز، ماهی، کوکوا فشره های مختلف دوغ، شربت نارنج، سکنجبین، چیده لطیفه اینکه از تنگی وقت و تنهائی دست اهل خانه شکایت می کند و معذرت می خواهد که بیش از این مقدور نبود امیدوارم قلم عفو آقایان صفحه تقصیر مرا مزین فرماید از گونه و رخسار او هم پیداست که حقیقتاً خجل و منفعل است رفقا بهم نگاه میکنند از ظرافت و چابکی ان شخص در شگفتند در این اثنا جناب مدیر کوفه بدیدن آمدند پس از وضع تعارفات کلی گفتند می دانم مشهدی علی را بورود آقایان یا آقایان را بوجود مشهدی علی یا هر دو را بهم تبریک بگویم واقعا جای اینستکه هتل های عالیه پاریس و برلن مثل ایشان را بسمت مستشاری بشناسند (محمد جعفر) هر چند: اذا جاء الطعام بطل الكلام، معمولا باصحاب است ولی البته ما بوجود ایشان مفتخر خواهیم بود (مدیر) غذا صرف شده ولی با آقایان همراهی می نمایم این مجلس را بمعرفی مختصر از لیاقت مشهدی علی که جزء محسوسات تاریخچه من بشماراست تکمیل میکنم در این فضای بالاخانه که جمعاً یکصد و پنجاه متر است یک حصه ربع ان مخصوص اداره زن و بچه مشهدی علی است که مطبخ هم همان جاست. مکرر در مکرر خیلی از محترمین نصف شب از کربلا وارد شده اند و پس از یک ساعت و نیم چندین رنگ غذا خورده اند باینکه مشهدی علی پیش خدمت حاضر مجلس است خدمت چی اصلان دارد یک زن بیش نیست که این اندازه منشأ هنر و مصدر قابلیت است در اینجای کم و فضای کوچک هیچ وقت صدای بهم خوردن ظرف یا طلق طق کردن ته دیگ مسموع نشده الحق این زن نادره روزگار و کدبانوی عصر خویش است.

در چند سال قبل یکی از تجار کاظمین در باغ کلید داریکی از بزرگان عصر را بنهار دعوت نمود مدعوین جمعاً پنجاه نفر بودند حسب العادت ان شخص بزرگ باید ساعت چهار از افتاب رفته نهار حاضر باشد شخص میزبان مشهدی علی را ظهر روز قبل خبر داد فردا در همان ساعت باینکه از خانه مشهدی علی تا باغ کلید داریکی میدان راه است بیست خوانچه غذای پلو و چلو با پنج رنگ خورش که بخار از همه ظروف متصاعد و دست و دهان از حرارت متالم میشد در کمال ظرافت و نفاست حاضر نمود این شخص که سابقا یکی از تهی دستان بینا بود امروز از مجرای هنر و قابلیت در این عصر خود یکی از باثروت های کوفه بشماراست شام ما با این ظرافت و نفاست با ملاحظت فرمایشات مدیر ساعت سه تمام شد از پشت



میزبرخواستیم باطاق راحت امیدیم مدیر خداحافظی کردورفت ماهم پس از صرف قهوه وقلیان خوابیدیم اول طلّیعه فجر برای اداء فریضه صبح برخاستیم نماز صبح بجاوردیم هر کدام در جای خود دراز کشیده مجدداً مختصر خوابی بعنوان قضای مافات نمودیم سماور خوش الحان مشهدی علی چشمه‌ها را گشوده کسالت خواب را از عروق و شریان بیرون نموده هر کدام در جای خود مشغول خمیازه و خوردن چائی است هوای اوائل افتاب کوفه از هواهای ممتاز دنیا است خیلی عجب است هوای باین خوبی باین مرغوبی اسباب راحت و آسایش باین جمعی، افسردگی حال میرزا عبدالباقی باعث افسردگی حال همگی است.

(آ محمد جواد) جناب میرزا خواهش من اینست که اگر قومندان امشب تشریف آوردند و بنای صحبت گذاردند ملتفت باشید طوری صحبت نشود که مایه افتضاح گردد مثلاً باین شخص گفتن که تمام اروپ و آمریکا مذهب باب راقبول کرده اند یا لافهای دیگر بشرافت ایرانیت بر میخورد این شخص هر چه مراتب انسانیت کامل باشد ولی اجنبی است و اگر یک نفر اجنبی از یک نفر اجنبی عیبی به بیند بالطبع ان عیب را از شعارملت و قومیت ان اجنبی شناسد این قومندان شخصی است عالم و مجرب و در حقیقت یکی از رجال عصر جدید است اگر یک خلاف از شمایه بیند مسلمان کلیه اهل ایران را بهمان خلاف نسبت دهد و همه ایرانیان را جاهل و متقلب و دروغگو بداند دیگر اینکه رفیق!... این مرد اهل سنت و جماعت است و بر فرض اینکه خیلی ادم متدین با کمالی فرض شود علی ابن ابی طالب و اولاد او سلام الله علیهم را ولی بخلافت شناسد ولی از بحار مجلسی قدس سره یا اصول کافی و بصائر الدرجات و عیون الاخبار خبری ندارد در این صورت خواندن اخبار منقوله از این کتب که این شخص جاهل بآنهاست بی فائده و مورد استهزاء است زیرا بدیهی است که هر مذهب وائینی که حقانیت ان موقوف بیک دسته از اخبار مجمل نامعلوم در کتب یک فرقه مخصوص باشد البته این خرافت وان مذهب موهوم محض است (عبدالباقی) من باین شخص از روی اساس مسلمی صحبت می کنم که عقل اومات و مبهورت و متحیر بماند (آ محمد جعفر) از روی چه اساس مسلمی؟ (عبدالباقی) اگر آمد صحبت شود معلوم می شود (یارقلی) چه از این بهتر که این اساس مسلم را مقدمتاً برای ما بیان فرمائید شاید که ماهم باشما هم مذاق شده یکدل و یکجهت بقومندان بتازیم (عبدالباقی) این اساس مسلمی که در خاتمیت دین اسلام می گویند از روی اینست که در قران وارد است محمدرسول الله و خاتم النبیین و نبی راهمچه گمان کرده اند که بمعنی پیغمبر است و حال اینکه اشتباهست و نمیدانند و ملتفت نیستند که انبیاء سلف همه از خواب خبر میدادند و در کتب عهد عتیق و جدید و زبان عبری نبی بیننده خواب را حقیقت ثانویه آمد و خاتم النبیین یعنی هنگام رویانقضای یافت و دیگر کسی از خواب نمی دهد و این ظهوراتم دوره شهو است (یارقلی) قه، قه، قه، مطالبی که پایه ای جز دروغ صرف و اساسی جز کذب محض ندارد و غرض از سرآیدن آنها فقط تشویش اذهان ساده لوحان بی خبر و از راه در کردن عامیان است البته رد اینگونه مطالب همان کشف دروغ اوست و این مدعی دروغ بسته بدو مقدمه دروغ است یکی آنکه انبیاء سلف اغلب از خواب می گفتند، دوم: اینکه این لفظ نبی بدرجه ای در لغت عبریه به بیننده خواب دائر و مصطلح گشت، اولاً: این مطلب که از مسلمات اولیه و بدیهیات واضحه در نزد ارباب اطلاع بر توریه و انجیل است که در هر جالفظ رؤیا وارد است مراد مکاشفه و دید عیانی است.

(در کتاب حزقیاء) (اصحاح اول) (آیه اول) در مترجم عبری می گوید (وکان سنه الثلاثین فی شهر اربع من الخامس من الشهر و انابین المسبین عند نهر خابوران السموات انفتحت فرأیت روی الله) (در مترجم فارسی گوید) (در روز پنجم ماه

چهارم سال سی ام درحالتیکه میان اسراء نزدنهر کاکنار بودم واقع شد که اسمانها گشوده شده دینیهای خدائی را دیدم (در انجیل مترجم عربی گوید) (رؤیایوحنا لاهوتی)

(در فارسی مترجم گوید) مکاشفه یوحنا لاهوتی) و اما اینکه انبیاء بنی اسرائیل از خواب خبر می دادند دروغ اندر دروغ است (کتاب اشعیافصل دوم ایه اول) کلامی که باشعیاء پسر اموس ذراره یهودا اورشلیم نازل شد (کتاب هوشع فصل اول ایه اول) (کلام خداوند که در ایام عزیزاویونام واحاز و حزقیاملوک یهودا و هم در ایام اربعپسریونس ملک اسرائیل به هوشع پسر بسیری رسید) (کتاب یوناه پیغمبر فصل اول ایه اول) (و کلام خداوند بدین مضمون به یوناه ابن امتی رسید) (کتاب میکاه پیغمبر فصل اول کلام خداوند که در ایام تانجا که می گوید) (و اورشلیم دید اینست) (کتاب حبقوق فصل اول ایه اول) (وحی که حبقوق رسید دید اینست) (کتاب حکمی پیغمبر اول ایه اول تانجا که می گوید) (کلام خداوند بواسطه حکمی پیغمبر به یهوشع پسر یهو صادق کاهن بزرگ بدین مضمون رسید) (کتاب زکریافصل اول ایه اول) (در ماه هشتمی از سال دوم دارا یوس کلام خداوند به زکریا پسر شد و بدین مضمون رسید) (کتاب ملاکی پیغمبر فصل اول ایه اول) (باز کلام خداوند به اسرائیل بواسطه ملاکی اینست)

اینست آیات تورات وانجیل درباره انبیاء سلف که از لفظ خواب ومعنی ان خبری در انها نیست و (ثالثا) لفظ خبر، نبأ الهام، وحی بر حسب وضع لغت و متفاهم عرب هر چند مختلف و هر یک خصوصی رادر خوراست که در دیگری نیست ولی نسبت هریک بدیگری همانا نسبت کل و جزء عموم و خصوص است چه (خبر) مطلقا قضیه اینست که وقوع امری را افاده کند (نبأ) خبر مخصوصی است که فخامت و بزرگی واقعه را با تعلق ان بمنقول الیه افاده نماید (الهام) نبأ مخصوصی است که از مدرک غیبی و کشف لاریبی بر باطن مکشوف افتد (وحی) الهامیست که بواسطه پیک سبک سیرالهی بر قلب رسول اکرم نازل گردد و از مراجعه به موارد استعمال لغت عرب معانی مزبوره ورقایق مشارالیه مشاهده و هویدا است چنانچه از قران مجید که امروزه باتفاق کل اهل عالم اصل محفوظ لغت عرب است اعدل دلیل و اصدق برهان بر مراتب مسطوره است در سوره 28 ایه 29 قال لاهله امکثوانی انست نارالعلی اتیکم منهبا خبر) و در سوره 11 ایه 121 (و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک) و در سوره 91 ایه 8 (فالههمها فجورها و تقویها) و سوره 53 ایه 3 (و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) و در غیر از این آیات باهرات شریفه هر جا که هریک از این الفاظ اربعه وارد شده البته در معنی مناسب ان که اشاره بدان رفت ظاهر است چنانچه پس از مراجعه و تأمل از برای کسی که اهل خبره و مراجعه و تأمل است بدیهی خواهد بود و از یمن نسیم این بیان غبار اجمال از چهره اموری چند زدوده شد.

«اول» نبأ اخبار از واقعه ایست بسیار بزرگ که بمخبر عنه بی علاقه نباشد.

«دوم» نبی فعیل از نبأ است که خبر دهنده از وقایع جیمسه را گویند و چون بزرگی از امور مربوطه به تنظیم معاش و تهذیب اخلاق عباد و مسئله معاد من قبل الخالق الی الخلق تصور نشود این الفاظ مخبر عن الله و سفیر من الحق الی الحق را مخصوص و در حضرتش حقیقت ثانویه آمد.

«سوم» آنکه مسلم است کل اهل بداهه و شعور است که حکم وارد بر کلی و عام بر همه خصوصیات و افراد وارد است و اگر احتمال این رود که شاید بعض خصوصیات و افراد مشمول حکم نباشد در صورتیکه محل ابتلاء و حاجت و جای بیان است البته صرف بیان نکردن مخصص و مقید نص صریح قاطع و لسان واضح ناطق است بر مشمول حکم نسبت بکل



اجزاء و افراد خصوصیات مگر اینکه مخاطب یا متکلم اهل شعور نباشد و پس از زوال غبار اجمال از چهره این امور بمنه و توفیقه روشن و هویدا شد که ایه معجزه و قایه (ولکن رسول الله و خاتم النبیین) و گفتار در برابر (لانی بعدی) و فرمان واجب الاذعان (انا خاتم النبیین و ما یحذو حذوهما) نص صریح قاطع و برهان ناطق الهی و رسالت پناهی است از اینکه خلعت میمون خاتمیت مطلق عامه بقامت زیبای وجود الای نبوی (ص) راست و موزون امد و پیروان توحید و متدینین بقران کریم راعقیده فرض و محتتم است که هر کس از هر جا بهر جور و هر وسیله در هر وقت و هر دوره تا انقراض عمر صفحه عالم مدعی این منصب منیع گردد او را کاذب و مفتری دانند و در سخن او نظر نکنند از حوزه خود خارج نشوند نمایند و اگر اصرار نمود شربت اعدامش چشاندند و اگر که گوید مراد از نبیین درایه شریفه و لفظ نبی خبر دهنده از خواب است انهم پس از انقضاء هزار و سیصد سال و اندی باینکه جسارت می شود عرب نیست و اهل اصفهان و گلپایگانیست یا مغز او از ترس حمله اعراب در بیابان مسیب قدری معیوب شده یا شخص معاند و لجاجی است که می خواهد سجاده عامیان را در دین خود متمزلزل گرداند گذشته از همه اینها رفیق بفرض تسلیم این مطلب دروغ که لفظ نبی در لغت عبری یعنی مخبر از خواب خوب بلغت عرب چه ربطی دارد مثل اینکه لفظ من در فارسی تمنی متکلم است در مقابل لفظ تو و در عربی حرف استفهام است حالا اگر کسی ایراد کند که در عربی من ضمیر متکلم است زیرا در لغت فارسیه حقیقه در او است جوابی غیر از بی ربط گوئی چیز دیگری نیست؟!

و این مطلب نهفته نماند که چون شنیده ام ابوالفضل گلپایگانی در کتاب خود هم این نغمه رازده و بعضی عامیان بیچاره را از راه بدر برده و می برد از این جهت در خصوص ماده نباء زیاده از حد رفتار تصدیع دادم تا (کالتار علی المنار) واضح و هویدا افتد که هزار توجیه برای تصحیح یک باطل پوچ جمعاً هزار و یک باطل پوچ خواهد شد و در نه مسئله خاتمیت دین حنیف اسلام بر حسب فلسفه طبیعی و سیر فطری متفق علیه کل عقلاء امروزه است چنانچه گفته شد حسن خداداده راجحت مشاطه نیست (آقا سید حسین) برای حفاظت این اساس از چشم بد باید قدری اسفند و کندراتش ریخت و اقعاً عجب اساس مسلمی چقدر خداوند عالم تفضل فرمود که این اساس بی اساس در محضر قومندان گفتگو نشد و خارج جناب میرزا فرق انسان با سایر حیوانات بقوه تمیز و شعور او است این حرف بی معنی که نبی یعنی خبرده از خواب چه ربطی به مطلب دارد؟! بنده قومندان باشما از سر تسلیم داخل شده می گویم بفرض اینکه در عصر اسلام جای احتمال آمدن پیغمبری باشد ولی ایامی شود بهمان دعوی تنها قبول پیغمبری کرد و هر کس ادعای نبوت نمود بلا برهان به او گرویده هیچ دیوانه ی بی شعوری زیر این بار نرفته و نخواهد رفت در این صورت اگر قومندان از شما مطالبه برهان نماید در جواب او چه خواهید گفت؟! (میرزا عبدالباقی) اگر قومندان امد و پرسید معلوم خواهد شد (آ محمد جعفر) بمرگ خود خالی از شوخی مستدعیم که در محیط خیال هر مذاکره ای دارید مقدمتاً در این مجمع دوستانه طرح نمائید اگر مردود شد خجلیت از ما و زحمتی از شما کم و اگر مقبول شد بر استحکام مسلک شما مزید می شود (رفقا همه تصدیق کردند) (میرزا عبدالباقی) بشرط اینکه با چشم انصاف و وجدان صاف عرایض مرا اصفا فرمائید (آ محمد جعفر) وجدان صاف خود شما گواه صدق انصاف ما است بفرمائید.

(میرزا عبدالباقی) اولاً زیر این بار رفتن که پیغمبر باید معجزه داشته باشد ناشی از خرافات و جهالت ملت است معجزه او همان نفوذ و تأثیر کلمه او است در قلبی که هدایت را لایق و ارشاد را قابل باشند چنانچه صد جای از قران شما بیشتر دارد بر اینکه از او مطالبه معجزه کردند و او در جواب (سبحان ربی هل کنت الا بشر رسولاً) فرمود معجزه او همان نفوذ و تأثیر قران در قلب

بود چنانچه تمام علماء و فلاسفه اسلام باین مطلب که معجزه پیغمبر همان تأثیر دعوی او در قلوب لایقه است اعتراف کرده اند (ازان جمله) فاضل علامه محمدابن احمد بن رشد اندلسی که اعظم علماء قرن ششم اسلامی است بعد از کلام مفصلی در عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت بالاستقلال می فرمایند (ولما کان هذا کله انما فضل فیہ صلی الله علیه وآله لانه فضلهم فی الوحی الذی به استحق النبوی اسم النبوه قال علیه السلام منها هذا المعنی الذی حصه الله به مامن نبی من الانبیاء الاوقد اوتی من الایات ما لایأتی بمثله جمیع البشر و انما کان الذی اوتیته و حیالانی ارجوان اکون اکثرهم تبعایوم القیامه و اذا کان هذا کله كما و صفا فقد تبیین لک ان دلالة القرآن علی نبوته صلی الله علیه و آله لیست هی مثل انقلاب العصاحیه علی نبوه موسی (ع) و لا احیاء الموتی علی نبوه عیسی (ع) و ابراء الاکمه و الابرص فان تلک وان کانت افعالا لا تظهر الا علی ایدی الانبیاء و هی مقنعه عند الجمهور فلیست تدل دلالة قطعیة اذا انفرت لانها لیست من افعال الصفه التی به اسمی النبوی نبیاً و اما القرآن فدلالته علی هذه الصفه التی به اسمی النبوی نبیاً و اما القرآن فدلالته علی هذه الصفه مثل دلالة الابراء علی الطلب.

(آقایان) خلاصه مقصود این رشد این است که دلالت قران بر نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتم و اکمل است از دلالت قلب عصا بحیه بر نبوت حضرت موسی (ع) و دلالت احیاء اموات و شفاء اکمه و ابرص بر نبوت حضرت عیسی (ع) زیرا که این معجزات اگرچه افعالی است که ظاهر نمی شود الا بر دست انبیاء و آیات مقنعه است باعتبار جمهور الانبیا که دلالت قطعیة ندارد بر صحت ادعا اگر منفرد و تنها باشد چه که این افعال افعالی نیست ملائم و مرتبط بروصف نبوت که به سبب آن شخص پیغمبر نبی نامیده شده است و لکن دلالت قران بر ثبوت وصف نبوت مثل شفا دادن مریض است بر ثبوت وصف طبابت یعنی دلالت وحی دلالت مستقلة و مرتبط است با دعای نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقلة و غیر مرتبطه (یار قلی) قاه، قاه، قاه، (میرزا عبدالباقی) خنده هم یکی از جوابهاست یعنی چه؟ (یار قلی) بجان شمایی اختیار خنده امد حاصل این حرف این شد که نفوذ و تاثیر کلمه که عبارت باشد از گرویدن یک عده ای بصاحب دعوت و ایستادن در پای اعتقادشان تا آخرین قطره خونی که دارند از برای اثبات حقیقت دعوی کافیهست و فرموده ابن رشد هم مؤید این چرند است (اولاً) جناب میرزا باید این حرف را تعمق نمود که نفوذ و تاثیر کلمه یعنی چه اگر مردان نفوذ و تاثیر از قبیل تأثیر جاذبه الکتریک و مغناطیس در آهن ربا و کهربا یا تأثیر نفوذ چشم بدون نظر در دینیهای عجیب یا تأثیر حروف و طلسمات و جادو در حوادث دنیا است پس باید این طور باشد که این دعوی بگوش هر شنونده لایقی که خوانده شود آن شخص بدون اختیار و شعور خود بخود مثل حرکت مرتعش بدن بال گوینده او بلند شود و سراسیمه و سرگردان در کوهستانها و بیابانها بدود و الفاظ آن دعوی را بخواند تا از قید حیات و ارهد و مسلم ملل و کل دنیا است که هیچ پیغمبری هیچ صاحب طریقه و نفسی دارای این نفوذ و تاثیر نبوده و قران مجید هم هرگز این قبیل تأثیر را نداشته و عقل هم هرگز تجویز نمی کند و هرگز رواندارد که مربی و معلم و مصلح هیئت جامعه بشری در تربیت و اصلاح افراد هیئت را از حلیه عقل و شعور مسلوب سازد و در عوض اصلاح افساد نماید و خود جناب میرزا هم این طور نفوذ را در کلام باب هرگز قبول ندارد و نمیگوید و تصور هم نمی شود که بگوید باینکه مثل یک ادم صحیح معقول بحال خود در مجلس ماسخن ارائی می کند چراشاید اتفاق می افتد که پاره ای اشخاص در پاره اوقات فکر و خیال انها بمطالبتی متوجه می شود و حالتی به انها دست می دهد که اگر در انحال و انوقت حرفی بشنوند که بر طبق اقتضاء مزاج انوقتی پسند افتد نشانه بهت عالم خلسه برای او تا چند دقیقه دست میدهد خواه آن حرف شعر باشد یا نثر عربی باشد یا فارسی یا ترکی از دهان بزرگی

زایدیاطفل گوینده او خواب باشدیابدیاراین مطلب مستندبحالت شخصی او است نه بنفوذوتأثیرکلام یا اینکه در بعض مقامات بندگان خاص علام الغیوب که درجهان جان مسندجواسیس القلوبی راحیازت کرده اندباعمال قوه نفس وتوجه روحانی خاکی راکیمیایابه گوشه چشمی گدائیرابی نیازنمایداین هم به نفوذوتأثیرکلام مربوط نیست واگرمراداننفوذوتأثیرکلام درقلوب ازقبیل نفوذوتأثیرصوت خوب وبدردالتذاذواشمئزازنفس باشدپس بایدبمجردشنیدن الفاظ دعوت دلرابربایدوزنگ غم ازلوح سینه بزدایدکه بالحسن والوجدان درکلمات میرزاعلی محمداین تأثیرنیست.

(آمحمدجواد)جناب یارقلی من باشمادراین خصوص طرفم زیراهیچ جوهرگوگردوتیزاب فرنگی زنگ دلرامثل این ایه شریفه لاله الایادی ذوالحیل والحوالین ذوالکفل والکفالین ذوالحمل والحمالین،نمیبردد(رفقاهمه)قاه،قاه،قاه(یارقلی)جای شوخی نیست این طوراثردرکلام هرادیوانه مسخره ایست واگرمراداننفوذوتأثیرکلام یاگرویدن معدودی از مردم عوام است بشخص صاحب شخص دعوت واستقامت دریای اعتقادباو تادم مرگ پس اولادهرمذهبی وهردیانتی ازملی وغیرملی معتقدین بان دین ومذهب درامثال احکام دینی جان خودرادرنردقمارعشق دین برایگان می بازندمکرردرمکرردربلادهنددیده شده شخصی هندو خودرادرزیرچرخ گاری انداخته تمام استخوانهایش درراه مقدم گاوخورده میشودباطنیه اسماعیلیه که ازبقایای انها الان مرده اقاخان محلاتی درهند موجودندریختن خون خودرابامرامام موهوم سرقفلی بهشت ومابه الافتخارقوم وقبيله خودمیدانندگذشته ازاین رفیق ریختن خون ودادن جان لازمه شعله سودائی است که درمغزادمی روشن می شودمتعلق انسودادین باشدیادنیاخته باشدیا حقیقت منوط بامیزدان باشدیاشیطان چه بساجوان ماهروی دلارائی که درراه عشق پیری فرتوت سراز کف داده است.

برادر عزیز! اگر بناباشد که فداکاری جمعی درسوداء محبت یکنفردلیل صداقت وحقانیت اوباشد پس امپراطور روس نیکلا و خاک فرانسه باید بالحقانیه خدا وخالق اکوان باشند چه میلیونها نفوس وکرورها نونهال تازه روئیده بستان بشری درراه حفظ استقلال امپراطور نیکلا ودفاع از وطن فرانسه خودراطعمه توپهای 42 و 48 و 60 سانتیمتری المان می نمایند تا کنون این طور فداکاری ازهیچ ملت ومذهبی تاریخ نشان داده؟ الان بنده باشما صحبت می کنم قریب 30 میلیون جمعیت بشری سرهای خود را بدست گرفته در میدان های جنگ عالم امروزه بنام حفظ ناموس، وطن ودولت از تن دور می کنند.

(آقامشهدی علی) آقایان بنده اگر چه اصلاح صحبت ندارم ولی محض اینکه از این پیر غلام هم در دفتر مسافرت شما چیزی ثبت شود جسارت میکنم همین علوان شیخ بنی حصین که می بینید یک عرب لخت بی زیرجامه بیشتر نیست پدر او در چند سال قبل با عشیره ال فقله دعوا داشت انها در سنگرهای محکم بودند و اینها در بیابان صاف از نجف بنائی آوردند که سنگر بسازند یک صف از جوانهای رشید جلوبنمایا ایستاد. بنا از عقب انها مشغول ساختن بود این صف که میافتادند فوراً صف دیگر در جای انها می ایستاد مختصر چه عرض کنم بلندی دیوار به قدر نیم زرع که شد از نعش کشته هاپشتهای سنگر برای استاد درست شد و حوصه انها که بعربی می گفتند مضمونش در فارسی این بود که جان رادریای شیخ قیمتی نیست، از اینطور فداکارها خیلی دیده ایم شنیده ایم پس باید علوان شیخ بنی حصین دعوی خدائی داشته باشد اینها چه صحبت است حیف نباشد! بفرمائید از برای غذا چه میل دارید وقت تنگست بیرون هم از برای تماشا تشریف می برید ساعت دیدیم قریب به سه از افتاب گذشته (آمحمد جواد) انجا که تعیین غذا بمهمان است منزل شمانیست

اختیار با خود شماست (آقامشهدی علی) خدا سایه شمارا کم نکند هر وقت بخواهید هر چه باشد از عهده خدمت من تقصیر نخواهد شد نجف مشرف می شود یا نه؟ (آمحمد جواد) فردا شب شب جمعه است برای زیارت مشرف می شویم عجالتمسجد برای طواف زیارت حضرت مسلم میرویم نهار مراجعت می کنیم برخاستیم وضو ساختیم آماده حرکت شدیم از بالای خانه پائین امیدیم لب شط به تماشامشغول بودیم.

جوان عربی تازه سبزه خطش دمیده باکمال وقار و تبحر مثل اینکه فاتح ورشو و بلژیک است میاید دست و پنجه بخون الوده خنجری هم خونین دست اوست چند نفری پشت سراومی ایندلب شط شست و شونمو دبقهوه خانه نشست مشغول صحبت شد (مشهدی علی) آقایان ملتفت شدید چه بود؟ (آسید حسین) اهمیتی هم ندارد یقین گوسفندی کشته (مشهدی علی) خیر اقا الان خواهرش راسر بریده (رفقا همگی) چرا؟ (مشهدی علی) عرب راعادت دیرینه ایست که هرگاه در مقام سرزنش خواهر کسی رابلوث اتهام الوده کردند نزدیکترین خویشاوندان زن داخل خانه میشود اورا می کشد و دست چپش را می برند بانمک می خشکانند و نگه میدارند که از غیرت درخاندان آنها ایتی به یادگار داشته باشند عجب اینجا است که دختر را مثل گوسفند در حضور پدر و مادر و جمیع اقوام که هستند میاورند و همه با او وداع میکنند مثل اینکه میخواهند سفری رود که زود برمی گردد دیدار همنانجا یا بیرون اورا میکشند (آقاسید حسین) من که دلم از حال رفت و نشست (آقا محمد جعفر) من که سر بریدن مرغ را تماشای کرده ام ضعف قلب دارم الان بنای طپش گذارداو هم گرفت و نشست (حاجی محمد حسین) عاطفه محبت عمو ما و جوشش خون خویشی خصوصاً لازمه فطری بشریست مگر این قوم از نژاد بشر خارجند و در حوزه ارباب ادیان و مذاهب نیستند از نور عقل و حیلہ شعور عاریند هر چه ادمی تصور می کند که دل هر چه سنگ باشد ولی رضایت بکشتن بیچاره ای بمحض اتهام نمی دهد من که حقیقتا حواسم پرید حالتم تغییر کرد قدم از قدم نمی توانم برداشت.

(یارقلی) هیچ معجزه از برای حقانیت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله بهتر و بالاتر از این تصور نمی شود که این شمع مدینه فاضله انسانی از میان یک قوم وحشی صفحه عالم امکان را روشن فرمود که الان چهارده قرن کامل می گذرد و نور تمدن بتمام قاره افریقا استرالیاتأثیر نموده و این حال اعراب است که می بینید (محمد جواد) من خیلی حالی بحالی شدم اصلاح آمدن به مسجد را ندارم اگر مشهدی علی یک قوری گل گاوزبان و لیمو بمای دادند خیلی مناسب بود (مشهدی علی) من خیلی اسباب زحمت شدم هرگز احتمال نمیدادم که اینقدر سریع التأثير باشی در اینجا هر روز هزار از این اتفاقات می افتد چشم ما پر شده پس بفرمائید منزل برگشتیم پس از چند دقیقه گل گاوزبان و لیمو بایک نظافت نگفتی آورد خوردیم قدری بحال امیدیم مشغول صحبت شدیم مشهدی علی هم مخصوصاً برای آنکه خیال ما را از مطلب بکلی منصرف کند بتاریخ بناهای کوفه پرداخت. یک مرتبه صدای جانسوز دلخراشی بسیار مدهش که اعماق قلب را از جا کند بلند شد (بابوه) شکسته یا باه است چطور نعره میکشد چطور بر سر سینه می زند از اتاق بیرون دویدیم چه خبر است دیدم طراده کوچکی سه مرد بایک زن نشسته اند روی اب میروند و این صیحه از آن زنست این صدابه هر جاکه می رسد طرفین شط از جمعیت تماشاچی پرمی شود (مشهدی علی) باید کسی غرق شده باشد (محمد جعفر) از کجا معلوم شاید کسی از او مرده یا کشته باشد (مشهدی علی) وقتی کسی در اب غرق می شود و جسد او را پیدا نمی کنند تا این صدادر هر جا بجسد برسد فوراً روی اب می افتد و اگر مادر نداشته باشد پیدا کردن جسد او خیلی

سخت است (آقایان رفقا) همگی در شگفت و حیرت (آمحمد جواد) سبحان الله فیما بین جسدی حس و بی شعور در ته اب چه علقه و رابطه فطری است که جاذبه مادر اورا روی اب می اندازد (مشهدی علی) واقعا آقایان باین همه استکشافات علمیه در این عصر جدید از قوه برق و ضوء غیر مرئی و نور و، و هونوز صد هزار یک اسرار قدرت که در کمون طبیعت مخزون است کشف نگردیده افتابی شدن رخساره این اسرار در میدان دانش ادمی مرهون گذشتن چندین میلیون سال و ماه و روزگار است خدادانا است جای هیچگونه تعجب نیست بنده راهر چند جسارت است عقیده اینستکه امثال (مسیو پاستور) فرانسوی کاشف میکروبهای مفسده دهن حیوان دیوانه یا مستر (حیزوارد) انگلیسی کاشف میکروب ابله یا مسیو «روننگیر» المانی مستکشف ضوء غیر مرئی و، و، و... از فهم یک جزئی از جزئیات پیش پا افتاده چندین هزار ساله افرینش که خود را کاشف الاسرار دار خلقت و علام الغیوب نشأء طبیعت میدانند و این قدر بر خود می بالند حرارت فکر خزانه دماغ آنها را خراب کرده غافلند از اینکه همانطور که تصور حد و اندازه در مبداء افریدگار نیست در افرینش او هم اندازه و مرتبه نخواهد بود.

انسان کامل هر قدر بر دفتر معلومات خود بیفزاید فی الحقیقه بر عجز و ناپیزی خود برهانی تازه بدست آورده است زیرا که باستکشاف هر مجهول حدود جغرافیای جهل انسانی معلوم می گردد، خیلی تصدیق دادم البته عفو خواهید فرمود؟ وقت نهار است بفرمائید بنده زاده اسدمیرزا نهار را چیده سفره را منتظر گذاشتن خوب نیست از این علائق و روابط مجهول الکنه نامعلوم باندازه ایست که عقول از حد و حصر آنها عاجز است رفتیم سر میز، نهار امروز ما معرکه است حقیقه (فیها ما تشهیه الانفس و تلذالاعین) همین است (آمحمد جعفر) جناب اقامشهدی علی استیلاء ظلمت جهالت بر افاق و انفس هموطنان ما عذر این سؤال برابر شما خواسته است از بردن اسم این چند نفر حکما معروف اروپا معلوم است که شما با اروپائی علاقه و ارتباط بسته اید لذا با کمال احترام از شما درخواست میکنم که ایابه این اقلیم سیاحتی فرموده اید یا تواریخ انجا را خوانده اید یا با اشخاص اروپا رفته خیلی نشست و برخاست کرده اید؟

(آمشهدی علی) بنده از اول که خود را شناخته ام همواره به کتاب قصه و تاریخ انسی غریب داشتم: کتاب: اسکندرنامه، امیر حمزه، حسین کرد، خاله سوسکه، و کلثوم ننه، عاق والدین، رامکر در مکر را اینقدر خوانده ام که اغلب قصص و حکایات و اشعار آنها در سینه من نقش بسته است تا چند سال قبل چند نفر از اهالی تبریز و یک نفر از آقایان قفقاز بنده منزل را سرفراز فرمودند یک روز صبح قبل از طلوعه افتاب در همین اطاق مشغول چائی دادن با آقایان بودم و در ضمن هم کتاب حسین کرد را نگاه میکردم یک مرتبه خدا سلامتش بدارد آن آقای قفقازی برخاسته و آمد پیش من نشست و گفت که آمشهدی چه نگاه می کنی؟ کتاب را از دست من گرفت، از قضا قصه سرکشیدن حسین کرد چاه را در همان صفحه بود، ان اقا یک دفعه کتاب را انداخت و دست بردست زد که ای وای ابناء ملت اسلام تا کی گرفتار این خرافات خواهند بود آخر عمو این کتاب دروغ چیست که می خوانی؟! حیف نباشد اگر میل نگاه کردن کتاب داری من چند جلد کتاب به تو میدهم مشروط بر اینکه دیگران دروغها را مطالعه نکنی گفتم به چشم برخاسته از خورجین خود دو جلد کتاب احمد بن من دادا جمالا همین قدر عرض کنم خداوند عالم روح پرفتوح مرحوم میرزا عبدالرحیم طالب اوف را با محمد اوف محمد همنشین فرماید که علاقه روح مرا از این دروغهای عجیب برید و بیک سنخ مطالب راست مفید مربوط و متصل نمود بقیه کتب او را هم خریدم والان تمام کتابهای ان مرحوم را دارم اگر از سابق آنچه می نوشتند و چاپ میکردند از این مقوله مطالب بود حال نکبت و فلاکت ما امروز باین حد و اندازه نبود که جسارتست فداکاری

چند نفر با گرویدن معدودی را بیک نفر برهان حقانیت دعوی نبوت اوبدانیم!! (میرزا عبدالباقی) من باید طرف خود را بشناسم باشما که مشهیدی علی باشی یا طرفم؟ با اقایارقلی طرفم؟ با قومندان طرفم؟ با این اقا طرفم؟ با کی طرفم؟ (مشهدی علی) مسئله طرفیت و جنگ در کار نیست حضرتعالی با سایر اقایان در این بنده منزل میهمانند قدم شما بر چشم من ولی اگر مرخصم فرمائید قدری باشما در این خصوص حاضر دست و پنجه نرم سازم فعلا سر نهار شایسته نباشد قلیان بعد از غذا را با صحبت حضرتعالی میکشیم (میرزا عبدالباقی) بسیار خوب بشرط اینکه یارقلی و سایر اقایان اصلا مداخله نکنند، مشهدی علی استدعا این مخلص از ساحت مقدس اقایان اینکه در گفتگوی ما شرکت نفرمائید (همگی بچشم) مشهدی علی برخاست و رفت سایرین هم از پشت میز غذا برخاستند با طاق راحت آمدند قلیان مشهدی علی قل، قل، میکند (یارقلی) ماهر کدام دراز میکشیم بتماشای میدان صحبت شما کسالت خواب رادفع میکنیم (آمشهدی علی) خوب بفرمائید جناب میرزا!!

(میرزا عبدالباقی) شما و کل اهل اسلام قران مجید را قانون اساسی معاد و معاش کل اهل عالم الی قیام یوم القیامه میدانید یا نه (مشهدی علی) بله (میرزا عبدالباقی) مکرر در مکرر در قران وارد است از پیغمبر (ص) معجزه خواستند او در جواب فرمود (سبحان ربی هل کنت الا بشر ارسولا) که از این ماده اساسی معلوم است پیغمبر معجزه نباید داشته باشد، و از ایه شریفه دیگر که می فرماید (ولو تقول علینا بعض الاقاول لاخذناه بالیمین ولقطعنا منه الوتین) معلوم می شود سکوت در بار الهی عزامه و بحال خود گذاشتن مدعی رسالت را خود برهان نیست قویم بر اینکه این شخص صادق و راستگوست چه بمقتضی نص صریح این ایه که میفرماید اگر از قبل مابعض سخنان بیهوده اظهار نماید هر اینه به سختترین انواع عقوبت مجازاتش دهم و در ملاء عام مفتضح و رسوایش سازم، پس مفتضح نشدن مدعی رسالت و قطع نشدن دست او ایه صدق و برهان حقانیت اوست لهذا ما جهت سخنرانی ملت اسلام کرده و دست خود را بنا گوش گذارده بایک صدای غرائی که فضای قلوب و پرده گوشها را بدر فریاد میکنیم که حضرت نقطه اولی در هزار و دو بیست و پنجاه و پنج طالع و دعوی محوریت عالم کون و مکان را گوشزد جن و انس فرمود تا وقتی که بنشأه برزخ تشریف فرما شدند پس بموجب ایه شریفه اول مطالبه معجزه اصلا نباید نمود و بموجب ایه شریفه دویم که بحسب اصطلاح برهان تقریرش خوانند مفتضح نگردید و مجازات الهیه درباره او بعمل نیامد و بیش از این دلیل درباره نقطه اولی و هیچ پیغمبری قائم نشده این خلاصه تمام مطلب بهائیان است حالا شما بفرمائید.

(آمشهدی علی) افسوس فلسفه این مطلب مسلم بدیهی که قران مجید قانون معاش و معاد بنی نوع انسان است بارتقاء نژاد انسان و همچنین حکمت طبیعی شرافت دین مقدس اسلام بر سایر ادیان از منظر عموم اذهان پنهان است و الاصلاحی تفوه باین حرف چرند نبود (میرزا عبدالباقی) در ذهن شما که پیداست بفرمائید؟

(مشهدی علی) فلسفه ان مطلب مسلم و حکمت طبیعی این اشرفیت این است که قران مجید مردم را بلسانی بسی ساده و واضح دعوت میفرماید بهدایت عقل صریح و تبعیت فکر دور بین و محکومیت وجدان صاف چنانچه در چند صد جای ایات ظاهره بیشتر وارد است (لعلهم یعقلون لعلهم یتفکرون، لعلهم یفقهون) و بیش از این بسط بیان در این موقع ما را از مقصود خارج است همین قدر برای شاهد عرض کردم که قبول دعوی هر مدعی بدون دلیل در بداهت نظیر الکل اعظم من الجزء یا استعاله ارتفاع نقیضین یا حاصل دو چهار که هشت است از بدیهیات اولیه عقول است و محال است که قران مجید برخلاف بداهت عقول مطلبی افاده کند، مثل اینکه داشته باشد ای مردم بدانید که حاصل جمع



دوچهار، پنج، و حاصل جمع دوسه چهار، یا اینکه میشود یک نفر، در یک آن، هم باشد هم نباشد، یا اینکه می شود وزن دسته افتابه از تمام افتابه بادسته اش بیشتر باشد یا اینکه ایها الناس هر کس هر چه گفت بمجرد گفتن حرف او هر چه باشد قبول کنید و اگر بر فرض محال مخالف یکی از ان بدیهیات در او دیده شده معلوم میشود که قائل ان العیاد بالله در بندر بوشهر خیال تسخیر افتاب بوده و حرارت افتاب بی پیرمغزش راتکان داده و الا از یک نفر آدم باشعور چنین حرفی امکان ندارد تا چه رسد با شرف موجودات و عقل اول یا صادر نخستین جان عالمی بقربانش و قطع نظر از بدهات حکومت عقل در قران از اول تا باخر سراسرایاتی که بالصراحه در کلیه ادوار و اعصار و قرون کافه بنی نوع بشر را باعجاز خود دعوت مینماید از قبیل صراحت ایه کریمه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین) بسیار است و هیچ صاحب حس باشعوری باین مطلب تفوه نکند که قران مجید در مقام اعجاز نیست بلکه پس از ملاحظه حکم محکم عقل در بدهات لزوم برهان و تذکریات باهره ناطقه بالصراحه در اعجاز و قران و مطالعه تاریخ صدر اسلام و حال اعراب با صاحب قران اظهر من الشمس فی رابعه النهار خواهد بود که ایه کریمه (قل سبحان ربی هل کنت الالبشر ارسولا) و نظائر میمونه ان بلسانی ابلغ و بیانی افصح مؤکدا اعجاز قران و اگر موجب تصدیق و منافی خواب بعد از ظهر اقایان نباشد مرخصم فرمائید عرض کنم (یا رقلی و همه رفقا) خیر خیر بفرمائید؟

(آمشهدی علی) محکمه قضاوت عقل بیش از این درباره لزوم معجزه حکم ندهد که باید مدعی رسالت من الحق الی الخلق صنعتی که نمونه کارخانه قدرت لایزال است داشته باشد تا کارگران ماهر دران پس از امتحان و اختیار تصدیق نمایند که این عمل ساخت کارخانه مافوق الطبیعه است و دارنده او بر محیط طبیعت حکمران است و اگر سایر اصناف و اشخاص از شناختن خوب و بدان صنعت عاریند در مطالبه معجزه بر ایندالبته مهره فن درباره انها حجت قاطع و برهان ساطع خواهد بود چنانچه ایمان سحره فرعون در حضرت کلیم و گرویدن اطباء اورشلیم و قطر سوریه بحضرت مسیح و زانوی عبودیت زدن فصحاء بطحاء و نواحی جزیره العرب در پیشگاه والای حضرت خاتمیت مطلقه بر سایر اصناف و طبقات هم معصرت بوده و هر صنفی غیر ساحر و طبیب و فصیح در مقام مطالبه اعجاز برمی آید بتصدیق ساحر و طبیب و فصیح حواله میشود و البته هم بایست حواله بانها شود و تصدیق انها درباره او حجت باشد تا سنت جاریه و ناموس فطری عقلاء از بدو زایش تافئه نژاد بشر که رجوع غیر خبره باهل خبره و حجیت حکم خبره برای غیر اهل خبره بطور اکمل در این موقع مهم محفوظ و مراعات افتد و اگر این شخص جاهل که خود تصدیق دارم که من از معرفت خوب و بد این صنعت عاریم و خبرویت اصلان دارم ولی قول خبره راهم قبول ندارم و باید خودم شخصا از این مدعی مطلبی تقاضا کنم تا بحس شخصی خود ایمان باو آورم مثل اینکه سرستون خانه مرا طلائع نماید ادا من پیراهنم را از ستاره آسمان پر کند یا زمین باطلاق شوره زاری اب فلان جاراد رظرف یک ساعت گلستان گرداند یا در حمل حلیله ام هفت پسر کاکل زرین باشد یا از چاه خانه ام جواهر هفت رنگ بیرون آید یا قاطر پیر سرطویه ام بیک مادیان جوان عربی تبدیل شود یا شخص من که جاهل محضم عالم بعنوان اولین و آخرین گردم و امثال اینگونه توقعات بیجائی که پیدا و هویدا است از منبع لجاجت و عدوان و سرکشی طغیان است چه تخلف حکم اهل خبره خود بر لجاجت و عدوات او با برهان واضح دلیلی اشکار است البته مسلم است که این شخص را عقلا معاند و لجاجت خوانند و از جرگه انصاف باخراج محکومش سازند و بدیهی است که جواب معاند لجاجت از طرف مدعی رسالت غیر از این نباشد که من یک نفر از بنی نوع شما بیش نیستم که خلاق عالم مرا بمنصب سفارت بنزد شما مخصوص فرموده و برهانی بمن داده تابشمانشان دهم و باهل خبره و با بصیرتهای شما نشان

داده ام ایپس از امتحان و اختیار تصدیق کردند که این عمل نمونه قوه و قدرت خالق شماست من مرغ دست آموز غیبم در کنف حراست حضرتش طوطی صفتم داشته اند.

(آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم) ورنه من از خود قوه و قدرتی ندارم.

کمال حضرتش در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

چنانچه به همین ترتیب فلسفی معروض قران مجید در سوره بنی اسرائیل میفرماید (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لآیاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الاکفورا وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعاً و تكون لک جنه من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا و تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً و تأتی بالله و الملائکه قبیلاً و یكون لک بیت من زخرف و ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرعه قل سبحان ربی هل کنت الابرار رسولا) ایه شریفه (قل لئن اجتمعت الخ) بمنزله یک اعلان عمومی الهی است نسبت بکل موجودات حساسه مدرکه از عناصر لطیفه و کثیفه که این قران مجید از کارگاه انشاء مخصوص لایرالیست واحدی از ممکنات رانرسد و نتواند هر چند اختلاف عناصر و اقالیم و اقطاع اغماض کنند و دست اتحاد بهم داده متفق و متحد گردند که مثل او انشاء نمایند و هیچ برهانی از برای صحت و حقانیت سفیر من از طرف من بهتر و بالاتر از همین انشاء مخصوص من نباشد.

پس از این اعلان عمومی میفرماید:

(ولقد صرفنا للناس الخ) این ایه شریفه پس از این اعلان در مقام اثبات طغیان و سرکشی و کفران از منکرین قران است که این انشاء مخصوص من در تکمیل و تربیت جامعه بندگانم بنحواتم و اکمل واری حائز کل جهات کمالیه و دارای جمیع منابع سعادت است و بیشتر بندگان لجوج من می بینند و می دانند ولی گمراهی و ضلالت را بخود خریده اند و راه سرکشی و عناد را پیموده اند و درستیزی داخل شده میگویند که لن نؤمن لک الخ مابتوایمان نیاوریم مگر اینکه چشمه ای از زمین برای ما جوشیده روان سازی یا باغستانی پراز درخت های بارور چه اشتران باربر از نخل وانگور که ردیف هر قطاری نهرهای اب جاری و روان باشد برویانی یا اسمان را بر سر مابیندازی چنانچه ما را ترساندی و بمانفرین نمودی یا آنکه خدا دو دسته های افواج ملائکه او را در پیش چشم ما احضار نمائی یا خانه ای از طلا درست کنی یا شخص با اسمان سفر کنی وان را تصدیق نکنیم مگر اینکه برای ما کاغذی از اسمان بیاوری که بخوانیم البته در مقابل این توقعات بیجا که از روی لجاج و عناد است بایدای فرستاده من بگوئی (سبحان ربی هل کنت الابرار رسولا) خداوند من و شما منزه تر از اینست که من در مقابل کارگاه قدرت و قوه او قوه و قدرتی داشته باشم که بر حسب تقاضای احاد او هر یک از شمال جوجان معاند، از طرف خود بتوانم، در اداره کون و مکان تصرفی کنم من یک نفر از برادران نوعی شمابیش نیستم که بخلعت سفارت مخلم فرموده و بسوی شما مرا فرستاده است و این برهان را بمن مرحمت فرموده که باهل خبره و با بصیرتهای شما نشان بدهم و بانها هم نشان داده ام دیده اند تشخیص داده اند که این برهان ساختمان کارخانه مخصوص او است اکنون از وجدان صاف جناب میرزا و سایر آقایان خودم مستدعیم که تصدیق فرمایند که ایه کریمه (سبحان ربی هل کنت الابرار رسولا) و نظائر میمونه ان بر لزوم معجزه بیشتر دلالت دارد یا بر انکار و نفی ان؟!!

(رفقا) خیر خیر البته جواب اقتراحات بیهوده لجوج غیر از این نیست که من یک نفر مثل شما از عائله بشرم غیر از برهانی که بمن مرحمت فرموده از خود قوه و قدرتی ندارم الحق از این حسن بیان حضرت مستطاب عالی خیلی متشکرم و ممنونیم.



(میرزا عبدالباقی) من هم یکنفر از امثال شما بیش نیستم عرایض من فرمایشات بزرگان علما و تصدیق اکابر فلاسفه است چنانچه عرض کردم در این مقام فرموده احمد بن محمد بن رشد اندلسی که از اعظم علماء قرن ششم اسلامی است که معجزه همان الهام و وحی است.

(یارقلی) از جناب مشهدی علی خواهش دارم قدری استراحت فرمایند هویت این مغالطه عجیب را کشف کنم. (مشهدی علی) بنده کمترین در این اندازه از تصدیق هم خیلی جسارت کردم ولی خدا شاهد است از حال طبیعی بیرون رفتم که این اندازه ما ایرانیان در جامعه ملل عالم بی حیاباشیم که یک دسته ای دعوت مذهبی نمایند و اساس شاهکار پیشرفت آنها تغلب و دروغ باشد از ملاحظه نمایند بدیه بینید همین جمله شریفه از کریمه (قل سبحان ربی هل کنت الا بشر رسولاً) را از سابق و لاحق بریده برای بیچارگان ساده لوح می خوانند که پیغمبر اکرم معجزه نداشت یا همین نسبت دروغ اندر دروغ بساحت فیلسوف اعظم اسلامی ابن رشد اندلسی که دنیای امروزه احیاء شده فیوضات انفاس قدسیه ان بزرگوار است انسان با غیرت رامی کشدم مطلبی باین نفاست در فضیلت حضرت خاتمیت مطلقه و اعجاز ان رابین رذالت و کثافت جلوه دهند اصلانه از خالق شرم نه از مخلوق حیانه در وجدان او اثر می داشته باشند بفرمائید بنده فوق العاده موجب کسالت خود و تصدیق اقایان شدم.

(یارقلی) جناب میرزا برهان صدق انبیاء سلف بر اینکه کتاب و پیغامشان نبوده و برای تصدیق مردم باینکه این کتاب و این مقام از جانب خالق متعال است باید اظهار عملی و صنعتی نمایند که آوردن بمثل ان عمل از قوه و قدرت بشری خارج باشد و مردم تصدیق نمایند که دارنده این قوه و قدرت خداداده در اظهار این عمل و صنعت البته پیغام او از جانب خدا و کتاب او از قبل رب الارباب است چنانچه عصای حضرت موسی و اشفاء حضرت عیسی علی نبی و آله و علیهم السلام برهان صدق توریه و دلیل صحت انجیل از قبل خالق متعال بود و معلوم است امثال این حجج که غیر کتاب و پیغام میباشد قائم بشخص پیغمبر و متقوم به حیات او است که تاهست و بنفیس و بنفیس خود باعمال عمل اعجاز متصدیست حجت قاطعه او بر صدق او و کتاب او هر دو با هم توأم و محسوس و مشهود همگی است ولی پس از فقد پیغمبر و رحلت او بدرباقی البته فیما بین حجت قاطعه بر صدق کتاب و کتاب افتراق افتد چه کتاب عین باقی ولی حجت صدق او مفقود و در صحنه توارخ مسطور است بر عکس حضرت خاتمیت مطلقه که حجت صدق او بر پیغام و کتاب او از قبل خالق متعال همان نفس پیغام و کتاب او است و برهان بر نبوت حضرتش همان نبأ او است و خطاب تعجین عتاب ایه کریمه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین) بهمان نحوه که به حاضرین فی زمان الوحی ناظر و متوجه است بعین همان نهج هم بر کافه جن و انس علی اختلاف الاعصار و الادوار و الدهور الی قیام یوم النشور متوجه و ناظر است و بهمان مثابه که اگر بالفرض در عصر رسالت پناهی هرایه از این کتاب کریم که مقابل بالمثل میشد از درجه حجیه ساقط بود همین طور هم اگر در هر عصری از عصور عالم تا انقراض بنی نوع ادم مقابل بالمثل شود از درجه حجیه و اعتبار ساقط خواهد بود لهذا این کتاب مقدس اسمانی قران مجید حجت بالغه و برهان قاطع دائمی یزدانی است بر کافه جن و انس عالم الی انقراض الدنیا و مافیها و این خود بهترین و بالاترین اعجاز است که در حیطه عقل تصور شود و نسبت او در شرافت و قداست با معجزات دیگر از سایر انبیاء همان نسبت صاحب او است با سایر انبیاء و چنانچه در دار امکان شخص شخیص حضرت خاتمیت مطلقه

اشرف و اقدس و اعلائی کل ممکنات است معجزه ظاهره و باقیه و حجت بالغه دائمه انجناب هم اشرف و اقدس و اعلائی کل حجج و معجزات است.

و از این بیان بحمد و حسن توفیقه معنی عبارت سراسر سلاست فخر اسلام یکتا فیلسوف مسلمین ابن رشد بکمال وضوح معلوم شد که میفرماید (لانه فضلهم فی الوحی الذی به استحق النبوی اسم النبوه) حاصل معنای فرموده فیلسوف اعظم اینکه میفرماید شرافت خاصه که حضرت خاتمیت مطلقه را درخواست و بس همین است که انحضرت طیبی راماند که برهان استادی او در طبع همان دستور طبابت او است در علاج امراض البته معلوم و بدیهی است که بهتر از این برهان از برای طیب تعقل نشود که نفس دستور طبابت او باقی است ببقاء ایام خود برهان استادی او باشد گرامی دستور مقدس قرآن مجید که از دائره خاصه انشاء لایزال یزدانی برای اصلاح امراض روحانی و جسمانی هیئت جامعه بشری تربیت داده شده بهتر و بالاتر از خود او و صاحب او تصور نشود که اگر تمام مخلوقات مدرکه با حس جمع شوند و از اختلاف اقالیم و عوالم آن زمان اغماض کنند نتوانند مثل یک ماده از ان ترتیب دهند پس وجود الوالی آورنده آن پیغمبری است که خود پیغام او از قبل پروردگار که قرآن مجید است حجه بالغه و معجزه باقیه انجناب است و قرآن مجید عینا در تمام ادوار و اعصار و دهورالی قیام یوم النشور دلیل راستی خود او آورنده خود می باشد و عین عمل اعجاز حضرت خاتمیت مطلقه شخص کتابچه پیغام او است:

گردلیت باید از وی رومتاب)

(افتاب امد دلیل افتاب

و بدیهی است که هیچ پیغمبری این معجزه را نداشته که کتابچه قانون او عینا عمل اعجاز او باشد و العجب کل العجب مطلبی را باین حقانیت و وضوح او عبارتی باین سلامت و ظهور مؤید این حرف چرند پوچ بیمعنی آورند که از برای پیغمبر معجزه لازم نیست و همان خود وحی کفایت می کند.

(آمشهدی علی) همین نادرستی و تقلب است که انسان با وجدان را میکشد (حاجی محمد حسین) جناب اقامشهدی علی اندازه بی حیائی بیش از اینهاست که تصور شود بداهه مطلب هم معلوم است جناب میرزا هم قطعاً مشتبه اند و انقدر بی انصاف نیستند صحبت را قدری کوتاه کنید خیلی خسته شدیم خوب بفرمائید به بینم ابن رشدی که باین بزرگی نام اورامی برید کیست؟ ما تا بحال اسم اورانشنیده ایم در ایران از حکماء قبل از اسلام: افلاطون، و ارسطو، بوذرجمهر، و بعد از اسلام: شیخ الرئیس، فارابی، خواجه نصیر، همینها مشهورند (یار قلی) ملتی که مقیاس معلومات آنها داستان امیر حمزه، حسین کرد، ابوالمعجن است مملکتی که کتب تعلیمیه مکاتب عادیه اش خاله سوسکه و کلثوم ننه و سنگ تراش است نباید از تاریخ اطلاع داشته باشد ملتی که از جریان امور امروزه خود غافل است بدیهی است که از حال دیروز چه خبر دار ملتی که حرف، حرف را می آورد در سنه 1277 هجری که جنت مکان ناصرالدین شاه بعبتات عرش درجات تشرف جسته مدحت پاشای معروف ولایت بغداد را داشته و بپذیرائی مقدم همایونی از طرف دولت عثمانی هم مأمور مخصوص میشد از سر حد خاک عثمانی ایابا و ذهاباً باملازم رکاب ظفرانتساب بوده کتابی نوشته در آن کتاب می گوید که اعلیحضرت پادشاه ایران در این سال که جنگ المان و فرانسه سخت در گرفته تمام عالم چشمهای خود را بصفحه اروپای مرکزی دوخته اند که شاهد ظفر در این جنگ دامن کدام رازیب دهد، زیارت آمده، و من از قبل دولت متبوعه خود بتهیه لوازم پذیرائی این مهمان عزیز مأمورم، عجب اینجاست! درین غوغای اروپای مرکزی که نتیجه آن بالاخره از برای دولت فاتح باستیصال شرق و اضمحلال ملل ضعیفه حکم فرماست این شاه و وزرای این شاه

بالمهره غافل و مثل اینست که اصلا در عالم خبری نباشد یا پرچم استقلال این دولت در اتیه چشم زخمی نرسد و غیر از آن خورد و کرد و خواب همی ندارند در این صورت قوه مجریه یک مملکتی که این اندازه از واقعات عصر خود غافل باشند عموماً افراد این ملت از تاریخ ادوار ماضیه کجا مطلعند.

(محمد جواد) بعقیده من سبب اشتها و بوقای اسم این سه نفر این باشد که شیخ رئیس چون باتمام پیرزنها و عطارها و یهودیهادر طبابت شریک است خواهه هم با کلیه رمالها فال بین هاطالع بین هادر نجوم فارابی هم با او ازه خوانها و شراکت اسمی با صاحب نصاب که میگوید:

همی گوید ابو نصر فراهی کتاب من بخوان گز علم خواهی

والابقاء اسم این سه بزرگوار در افواه این ملت هیچ سنخیت بافق اذهان آنها ندارد.

(یارقلی) بهر جهت احمد بن محمد رشد اندلسی کینه اش ابوالولید مشهور باین رشد در سنه 520 هجری در قرطبه متولد و در سنه 595 وفات یافت 75 مرحله از زندگانی راسیرو نمود در تمام این مدت دوشب بیش از زحمت فکر فارغ نبود یکی لیل زفاف دیگر شب رحلت پدر در پیشگاه مقدرات ازلی برای زوال ظلمت جهل و بیداری اهالی اروپا از خواب چند هزار ساله که مرکز تمدن و علمیت دنیای امروزه اند این افتاب قرن ششم اسلامی نامزد گردید و ظلمت کده و حشمتان عرب از میان تابش انوار فلسفه این کوکب عالم ارای اندلس باینجا رسید که می بینید در قطر اروپا هیچ کتابی پس از توریه وانجیل باندازه کتب مقصه این فیلسوف بالسنه مختلفه ترجمه نشده نام نامی این شخص جلیل زینت سر لوحه دفاتر تاریخچه قلم زنه ای اروپا است، حکمای معروف اروپا از قبیل (ولتر) (روسو) (شکسپیر) (گالیله) بفهم کلمات و شرح کتب او فخرهای کنند بلکه بزرگترین تعریف فلان حکیم اروپائی بیش از این نیست که شارح کلمات ابن رشد است {1} (کریستف کلمب) مستکشف امریک می گوید هدایت من به کشف امریک وقتی بود که از اوج اسمان کتب ابن رشد بر سینه من نزول اجلال فرمود (آقای سید حسین) جناب یارقلی تمام فرمایشات حضرت عالی را بدیده منت تصدیق داریم ولی زیر بار این فرمایش آخری که اروپائیان در یقوتی مثل ما غوطه خورد ریای جهل بوده اند خیلی مشکل است بلکه بحکم استصحاب قهری می توانیم یقین داشته باشیم که ما تا بودیم و آنها بوده اند باینحال فلاکت و آنها باعلی درجه سعادت بوده ایم و بوده اند.

(یارقلی) این فرمایش هم یکی از نتایج مشئومه همان جهل بتاریخ است نفوذ حکم استصحاب مخصوص جهل و قطر بی عملی است در اقلیم دانش و منطقه شهود که هر چیز در جای خود با کمال وضوح پیدا و خوانا است حکم استصحاب را وقتی نباشد چنانچه علماء اصول میفرمایند (دلیل بر اصل وارد است) تا چه رسد به علم.

(آمحمد حسین) واقعا انسان هر چه نمیرد و بماند مطالب تازه بتازه می شنود دیدن و شنیدن هر چه را تصور می کردم و هرگز در خیال احتمال نمی دادم که اروپا وقتی بلوث جهل ملوث بوده در علمیت و تمدن محتاج شرق بوده اند پس شمارا بخدا قدری در این خصوص بفرمائید که بنظر من از این

صحبتهای خوشتر است (یارقلی) قرنهای اولاد بشر در قطر اروپا گذشت که از لذائذ جامعه انسانی محروم و از حیات ازادیه بشری مهجور بودند ضعیف و زبردستان رنج بر خویشتن را از جرگه ادمیت خارج انگاشته علت غائی هستی خود را دران دانسته که از طرف یکی از اشراف خدمتی باور جوع شود یا حراج گاه عمومی بدراهم بخش معدوده بفروشد برساند شرفاء و اکابر هم در دار وجود ما سوای خود را مقدمه راحت و شهوت خود فرض نموده تمام هم خود را دران مصرف داشته خدمتی بعده ای

فلک زده رنجبری تحمل نماید تا اداره مطبخ خود را از پول رقبه شکسته بالی تهیه کند و هر دو این فرقه در قبال ایوان پاپ و دیوان ریاست روحانی ذلیل و زبون بودند ارادت غیرمجدوره پاپ در مطلق ارادت معاد و معاش عموم نافذ و حکم فرما بود گناهان هر که را پاپ بخشید مستحق رضوان نعیم و گرنه عذاب الیم بر او واجب گردید مبعوض پاپ از دائره دیانت مسیح خارج و مورد توجه ان کائنامن کان داخل بود مطالعه و قرائت توریه مخصوص پاپ و اجزاء کنیسه و بر سایرین حرام انتشار و ترجمه توریه و انجیل بر حکم پاپ راقدغن اکید بود.

کلیه نصار پاپ را بمنزله عیسی مسیح دانسته اعمال و اقوال حرکات او را از روی یک مصدر اسمانی و منشأ الهی می دانستند (امپراطور المان) وقتی در حضرت پاپ مقصرا فتاد نفس نفیس امپراطوری خود با توجه اش (امپراطریس از مقرر سلطنت با پای قصر پاپ در هوای سرد زمستان پیاده آمدند و سه شبانه روز در پای قصر پاپ سرپادست بسینه ایستادند و از سرما می لرزیدند تا مورد مرحمت پاپ گردیدند قلم عفو پاپ بر صحیفه تقصیر او کشیده شد اقدار سلطان جهل در این ملک و ملت که امروزه سرآمد علم و تمدن کرده اند بدانند که ای بود که (در زمان هرون الرشید) شخصی از اهالی اصفهان ساعتی اختراع کرد که در سربع و نیم ساعت زنگ میزد خلیفه ساعت را برای شارلمان امپراطور فرانسه که دوستی بین او و خلیفه خیلی محکم بود هدیه فرستاد امپراطور این هدیه عجیب را در سردر عمارت سلطنتی نصب نمود اهالی همین پاریس از صغیر و کبیر جوان و پیر جمع شده که محرک اجزاء ساعت در داخل صفحه شیطان است و این گمراه کننده خاندان بشری را که جائی و مأوائی معلوم نبود الان معلوم شد بهیئت اجتماع حرکت کردند که بروند و ساعت را بشکنند و شیطان را بیرون کشند بسخت ترین عقوباتی که متصور است بکشند خدمت خود را به جامعه انسانی بسر حد کمال رسانند قوه مسلحه دولت امپراطوری جلوگیری کردند صحبت دوره هرون و شارلمان خیلی کهنه است.

(گتمبرگ) المانی که اختراع مطبعه نمود اولین کتاب که به زیور طبع درآمد انجیل بود عجب اینجاست که این کتاب در سنه 1450 میلادی و موافق با او آخر قرن نهم هجری در تمام اروپا با اسم کتاب خطی فروش رفت و مرکب قرمزی که برای زینت در بعضی از سطرها کار برده بود این ملت جاهل خون ناشر کتاب تصور کرده و او را جادو گر مقتدر پنداشتند تمام علماء و اهالی حتی پدر و مادر این بیچاره بر ضد او قیام کرده او را بیدین لامذهب گفته بر علیه او برخاستند این صحبت هم قدری قدیمی است.

در صدوده سال قبل (فلتن) امریکائی جهاز بخاری ساخت که ساعتی پنج میل در یکی از رودخانه های امریک سیر مینمود تماشاچیان ساحل شط بالتمام معتقد شدند که این صنع عجیب عفریتی است و این دود از مخرج تنفس او است متبحرین از فلاسفه لاهوتیین اروپا سالیان دراز یکی از مسائل مهمه علمیه انها این بود که ایاجنس زن که امروز داوطلب انتخاب پارلمان است نفس مدرکه دارد یا مثل حیوانات است؟ این با اهمیت ندارد البته آقایان باکمال مسبقند بزرگترین برهانی که توحش و انحطاط ملت عرب را قبل از طلوع اختراق دس اسلام ثابت میکند کشتن اطفال و زنده بگور کردن دختران است و حال اینکه در مملکت سوئد که امروز ملت ایران در اصلاح اداره ژاندارمری دست حاجت به انجاد راز کرده و شریف زادگان شمشاد قامت مملکت قدیم ایران پیش خدمتی هریک از انها فرهامی کنند هنوز هم بعضی تیرهای چوبی که موسوم به تیرهای خانواده می باشد محفوظ داشته اند که با این تیرها پیرها و مرضای صعب العلاج رامی کشتند و عذری که حالا برای این رفتار ناشایست می اورند این است که میخواستند انها را از مشقت و زحمت اسوده کنند.

دربعضی از جزایر بحر الجنوب همینکه خیلی پرمیشدچندان اعتنائی بزندگی نداشت باتفاق بعضی از دوستان خود بیرون می رفت و در آنجا چاهی را حفر کرده زنده بگورش می ساختند اینهم بازاعادات دیرینه قدیم است جزایر بحر الجنوب تا واسط همین قرن نصف اطفال را بقتل میرسانیدند.

اهالی بریتانیا که امروزه خویشان را مالک مقدرات کره می دانند تا چندی پیش قاعده تعداد ازدواج که یک زن واحد در آن واحد چندین شوهر متعدد داشته باشد شیوع کلی داشته کمترین اگر بخواهم از شواهد نفوذ جهالت این ملک و این ملت که زیب صفحات تاریخ و سرلوحه جراید عالم است عرضه بدارم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) مقیاس توحش آنها از قبول دین عیسی و پیش از میلاد از اینجا معلوم میشود که این قوم از روش انسانیت چه اندازه دور بوده اند قبول دیانت نصاری و زیر بار رفتن آن همه تحکمت جائزانه پاپ و اسارت زیردستان نسبت باشراف اولین قدمی است از آنها که بشاهراه ترقی و تمدن گذارده اند (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) بزم انس رفقا از استماع این عجائب نشنیدنی بی اندازه افسرده شد ولی عرض خود را بتذکار این غصه خاتمه خواهم داد.

در محضر پادشاه فرانسه وقتی مکشوف افتاد که تمام کوچه های شهرهای مسلمانان در اندلس بسنگهای خیلی ظریف مفروش کلیه معابر آنها بانهایت ظرافت در تحت مراقبت اداره بلدیة جسم و دل و جان عابرین رارونقی بکمال می بخشد از روی هندسه و دستور نقشه قرطبه که از شهرهای معتبر مسلمین اندلس بود بتصنیف و تسطیح و فرش کوچه های پاریس از سنگ امرداد مقدمه نگهداشتن گله های خوک را در کوچه های پاریس که سبب عمده کثافت کوچه ها بود غدن کرد کشیشان پاریس تشبیه به بلاد اسلام را کفر دانسته تعرض بازادی خوک را خلاف دین تصور کرده و بانک و خروش دینی در مرئی و منظر عموم اهل پاریس اعلان دادند که خوکهای مقدس در کمال ازادی خیابانهای پاریس را قدم زنند و در هر نقطه که بخواهند درخت اسایش افکنند هنگامه غریبی بر پا و غوغای عجیبی در مردم افتاد بالاخره امپراطور بیچاره بالمجبوریه از حکم استعفا گفت که سهل است فرمان داد که در گردن هر خوکی زنگی مخصوص که علامت قدس خوک است در دین نصاری و برهان دیانت امپراطور است بیاویزند و این تشریف خوک بالاخره امپراطور متدین را از قید هستی رهانیده چه روزی سوار اسب از کوچه ای می گذشت یک گله خوک با زنگهای اویزان بگردن جلوا سب یک دفعه پیدا شدند اسب از صدای زنگها رمیده امپراطور را زمین زد و مرد. (آ محمد جعفر)

ز تقدیس خنزیر ژاژ پلید      به بین کار تر سابدین جا کشید

که محوم سلمان کندارزو      تفویر توای چرخ گردون تفو

لاحول ولاقوه الا بالله (حاجی محمد حسین) قضیه صحبت حضرت عالی تاریخ معلم ثانی فارابی را برای ما تجدید می کند که در ظرف یک ساعت جمعی را از گریه بخنده و از خنده بخواب و از خواب برقص می آورد ولی میتوانم بکمال جرأت عرض کنم که مهارت حضرت عالی در این خصوص از فارابی بیشتر است زیرا که او بوسیله انواع موسیقی در نفوس طبیعی مؤثر است قدرت برحالی بحالی کردن اهل مجلس داشت شما بهمان حلاوت گفتار و عذوبت گاهی بخنده، گاهی بگریه، گاهی بحیرت، گاهی باضطراب، گاهی بامنیت، گاهی محزون، گاهی مسرور می فرمایند خوب راستی الان راه ایران بفرنگستان مثل راه بازار برای عموم باز و در اغلب بلاد معتبره اروپ غیر از تجار و اجزاء ادارت پلتیک و غیر از سیاح متفرج عده ای از محصلین ایرانی هستند و از هیچکدام یک کلمه از قبیل فرمایشات غریبه شما مسموع نشده و از هر کدام هر چه شنیده ایم چیزهائی است که ثابت میکنند این علمیت و تمدن حالیه اروپ از ازل تا سرمد است حتی اینکه یک وقت

دکتر حکومت مآظهار دیانت میکرده گفت اقبهشتی که درقران توصیف شده خیابان شانزه لیره پاریس است منتهی عرب جاهل بودازجغرافیااطلاع نداشت اروپانمیدانست کجاست حضرت رسالت پناهی تعبیرازخیابان بجنه المأوی میفرمود(آقاسیدحسین)ترابخداحاجی این انجمن اخوان الصفاى ماراکه حقیقه(فیهاروح وربحان وجنه النعیم)ببردن نام این پدرسوخته های ازهمه چیزبی خبرکثیف نکنیدکه ملک وملت ماراهمینهاویران کردند.

خوب آقای یارقلی!بفرمائیدببینم ازقراراین فرمایشات ملت اورپادریانصدسال قبل جاهل ترین ملل عالم بوده اندچطورشدکه یکدفعه باین اوج ترقی رسیدندکه میبینید(یارقلی)امامتمدنین به اروپارفته مامعاینه مثل دهاتیهای ساده لوح بیچاره اندکه به شهری مثل طهران تازه واردشوندیکدفعه چشم انهاخیره میشودانبیه وعمارت عالیه کثرت نفوس تزاحم جمعیت جوانهای ماهرووصنمهای مهوش کالسگه های قشنگ درشگه های ممتازقطارماشین بان طمطراق وکروفرواگونهای پی درپی بازارهای وسیع دکاکین پرجنس اغذیه بسیارمطبوع بازاریدکاکین دلاکی بان شاگردان سیمین عذاراسباب بازرق وبرق حالت دلربای عصرانه خیابان لاله زارکافه اخوت اگردرشب مجلس صفحه جلوبهارستان رابینندیارنضه خانقاه چراغانی ظهیرالدوله رادرك کندالبته تمام هم وهوش وجان ودل دین خودرادبردقماراین محسوسات ظاهری بطوری میبازدکه اگریکدفعه دیوانه نشودخیلی باجریزه است دراینصورت قوه خیال اوراکجامجال این احتمال باشدکه دریکصدوپنجاه سال قبل حال این طهران خیلی ازده اوپست تر بوده یاده اوزطهران خیلی بهتر بوده یاینکه کجامیتواندیک نظرثانوی بروحیات طهران نمایده بیندکثافت هوا،شیوع سفلیس،امراض مختلفه،ابتلاآت بیحد،فقر عمومی جلالت اهالی،فساداخلاق،جهل ملت،خیانت رؤساءبیشرمی اولیاءحاکمیت مطلقه قوای بهیمی سلطنت حرص وبخل وطمع رواج بازاردروغ وخودنمائی و،و،و...باندازه ایست که اشخاصیکه خودراخلف صدق عائله ادم میدانندتمام این رضوان بیروح رابتماشای دوبوته گندم ده خراب بااسقاط کافه خیارات بفروشداگرهم بمركزخودبرگشت معلوم است تمام اقران وامثال خودراعاشق صفحه طهران مینماید.

(آمشهدی علی)اضافه برتمام این فرمایشهااینکه اگراین ساده لوح دهاتی ازمجرای دزدی وتقلب مالیه ای فراهم نموده یارثیه بیزحمتی ازدزدنامحرم متقلبی به اورسیده باندازه فراخورده خوددررشته عیش ونوش بوده درهمین شب اول ورودبطهران بساط مالی فراهم

البته صدالبته: چنان زدیدن طهران خمارومست شود

که صبح روزقیامت وراست اول مستی

اوکجاوفکر تاریخ طهران کجا،اوکجاومطالعه روحیات فاسده طهران کجا،اوکجاوملاحظه پیشین وطن عزیزکجا(ز عشق تابصبوری هزارفرسنگ است)

(آمحمدجعفر)اگرتن ناسلامت بده خودبرگرددتعریفات اوفقط مقصوراست برقص فلان خانم اوازه فلان بیگم کیفیت حمام نمره بساط مفصل دلاک هاطرف عصرخیابان لاله زاروسوقاتی اوهم برای خویشان ودوستانش گربه های مقوائی خرگوش سنگی عروسک چینی گلهای کاغذی فلان خانم تخم گل فرنگی تیغ وشانه، آینه وصابون عطری ابرولاستیک و،و،و،اگرهم خدای ناکرده قدری اهل کمال باشدمثل چندجلدکتاب تازه ازقبیل(عشق بازی ناپلئون)(پریرویوان ناکام)که شهدالله جزتضییع اخلاق جوانان مملکت مافایده ای نداردمزیدسوقاتیهای اوست.



(حاجی محمدحسین) الحق بهتر از این تشریح درباره این قبیل مسافرین ممکن نیست ولی بنده هم یک حاشیه زیادی عرضه میدارم این شخص دهاتی یک نفر ساده دل ضمیر دیندار وطن پرستی باثروتی در لباس کرباس که نتیجه دست رنج اوست وارد طهران میشود و یک شهوت پرست حیوان سیرت بی همه چیزی کذابی در صورت اروپائی بده خود برمیگردد قبل از دیدن طهران تمام اهالی ده را برادران نوعی خود می دانست اقامه اجنبی را در این ده که مهد نیاکان پاک اوست کفر می پنداشته، اقامه شعائر دینی وائین قومی و ملی را فریضه مهمه خود میدانست در پای مدافعه از حقوق دینی و وطنی بجان حاضر بوده هر شب که در رختخواب می رفت تا نصف شب بخيال این بود که ان نقطه زمین بائر ایتوسط ابی که از نهر میاورد زراعت کند، فلان درخت بی میوه را بمیوه رساند، فلان قنات مخروبه را بشرکت فلان و فلان تعمیر نماید، تخم فلان زراعت که در این ده نیست طلب نموده بکار برد کارگاه قالی بافی و رنگ رزی در خانه خود اترکند و اگر این منویات او بموقع خارج قدم گذارد بین خود و خدای خود ملتزم خواهد بود که فلان مسجد را تعمیر کند بچه فقیر را به مکتب فرستد یک سید فقیر رازان دهد یک سفر به پابوس یک امام (ع) مشرف شود اما نمود بالله حالا که از طهران برگشته تمام اهالی رابه نظر حیوان دیده اصلا جمعی بین خود و آنها تصور نمیکنند کمترین چیزی را که در حق خود معتقد است (بکنفر اکمل اولاد انسان) و بالاترین مقامی را که از برای او مقرر است (پست ترین اصناف حیوان) در این ارزو شب و روزی بکمال سختی میگذرانند که ایامیشود یک اداره رقص و ساز و نوازی در این ده خراب دایر گردد؟ هرگز! ایامیشود که این صفحه منحوس محل اقامت یکی از ان بیگانگان گردد که من از بیگانگان هرگز نالم ایامیشود دو مرتبه بخت مساعدت نماید چشمم به جمال فلان رقص روشن گردد؟ ایامیشود یک بار دیگر سرو صورت خودم را زبردست آن شاگرد سلمانی در خیابان ناصریه به بینم و وو.

(آسید حسین) بینی و بین الله هر چه فکر میکنم می بینم از بدو افتتاح راه ایران بارو پاتمام اروپا رفته های ایرانی همین شخص دهاتی را مانند که بهتر از این بیان در تشریح حال آنها ممکن نیست (یارقلی) یک کلمه دیگر عرض میکنم و این سخن را خاتمه میدهم خیلی طول کشید مجلس را حالت ملالت گرفت (آمحمد جواد) بخدای دانم می خواهید چه بفرمائید می خواهید بفرمائید که اروپا رفته های ما زدهای طهران دیده خیلی پست ترند زیران دهاتی هر چه سوقاتی بیمعی به ده می برد الاقل چیزهایی است که انجان نیست اما هرگز گوسفند از طهران به ده نمیبرد ولی همراهان اداره سلطنتی ایران از اروپا سگ آوردند پنیرو ماست و شیر گندیده که مطلبی نیست هفت هزار تومان (قادر ات) برای کود گلدانهای پارک از پاریس آوردند.

اذا كان الغرب دليل قوم سيهدم سبيل الهالكينا (1)

(1) زمانیکه کلاغی رهبر قومی باشد، زود است که راهنمایی کند آنها را براه هلاکت.

(یارقلی محض تفکه اوقات شریف تعلیقہ یکی از رفقا را که از رشت نوشته میخوانم ملاحظه نمائید (همگی) بسم الله (یارقلی) 6 صفر سنه 1333 (از املش رشت الی نجف اشرف).

خدمت ذیمسرت... قربانتان گردم اگر چه زمانه نه ماه و مکانا چهل منزل از حضرتتان دورم ولی همواره در صفحه دل نالایقم از محضر انور و ثروتنورده ام تصدق ان احساسات اسلام پرستانه همگی گردم. فدای ان جمع همه روزه مکتب مبارک علوی گردم قربانتان خیلی از تعصبات شدید خودم درباره سیاسیین اروپا رفته ایرانی از جناب عالی معذرت میخواهم خدا شاهد است این اندازه تصور نمیکردم این ایام با چند نفر از تربیت شده های پاریس چند مجلس اتفاق افتاده

شرح گذارشات راعرضه میدارد که یکی از آنها که سنأ در حدود پنجاه و در مقام ادعاء هیچکس را غیر از ناصر الملک ردیف خود نمیداند چند سال نائِب جنرال قونسلگری ایران در تفلیس بوده چند مسافرت پولتیکی به پترزبوغ نموده بچهار زبان خارجه فرانسه، انگلیس، روس، المان، حرف میزند و نشان افتخاری از روس یک از المان یک از دولت اتازونی دارد، همواره بابخت سیاه و روزگار تباہ خود در ستیزه است که باید مثل فلان و فلان، کرسی وزارت را اشغال نماید و مثل منی که ریشم را در مطالعه امور سیاسی و کتب پولتیکی سفید کرده ام عقب بماند.

و در یکی از مجالس با کمال احترام از او سؤال کردم که حضرت اجل عالی کدام از رجال دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه را قابل ذکر تاریخ میدانید گفت مهین نژاد پاک ایران یگانه نجل جلیل جنت مکان داریوش مرحوم میرزا ملکم خان تا این مرحوم در قید حیات بود دولت انگلیس و روس از ترس ایران خواب نداشتند مگر در مرکز کشتی استقلال ایران را از گرداب هلاکت بساحل نجات رسانیدند خیلی متعجبانه عرض کردم مگر وجود این یکنفر چه اهمیتی داشته که روس و انگلیس از او می ترسیدند؟! سری تکان داد و گفت جناب شیخ امور سیاسی، مثل فقه و اصول خواندن نیست که بخوانید نمیدانید من چه بگویم، اصرار کردم که خوب الان حضرتعالی بذکر یک قضیه از خدمات ان مرحوم درسی از برای بنده بفرمائید گفت اقا وقت ندارم، وقت در ممالک متمدنه ثانیه و رابعه حساب می شود در مملکت مایک سال هم ملحوظ نیست خیلی الحاح کردم.

گفت در زمانیکه این یادگار پاک نیاکان مادر لندن به سمت سفارت مقیم بوده در بار لندن میخواست معاهده ای با ایران بنماید که بعضی فصول ان با استقلال ایران بر میخورد این مرحوم یک اولتیماتوم شدید چهل و هشت ساعتی بدر بار لندن فرستاد که اگر این خیال منصرف شدید فیه و الا دولت انگلیس آماده جنگ باشد در بار لندن به این اولتیماتوم وقعی نگذاشته 48 ساعت گذشت فردا صبح اهل لندن سراز خواب برداشته یک دفعه دیدند تمام دور لندن را جهازات جنگی انگلیس احاطه نموده توپهای سنگین دریائی را بجانب شهر نصب کرده یک کبوتر قدرت و امکان عبور و مرور ندارد الان است که تمام لندن طعمه آتش سازند انگلیسیها سراسیمه، متوحش، بسفارتخانه ریختند که خوردیم غلط کردیم معاهده رانقض نمودند بروفق دلخواه بسته یک دفعه ان مرحوم قاه قاه قاه خندید که لندن از خطر گذشت نگاه کردند دیدند اثری از ان جهازات نمانده معلوم شد که ان مرحوم بقوه سحر این کار را کرده و چندین دفعه ان مرحوم در بار لندن و پترزبوغ را بهمین قوه سحر بلرزه در آورد و وقتیکه ان مرحوم دل مادر وطن را دادگار نمود و از دنیا رحلت نمود در لندن 12 شب چراغانی نمودند.

یکی از اعیان رشت مالباس های خود را بپست می فرستد به پاریس ماهی دو مرتبه قالب می زنند هر دفعه سی فرانک پول پست و چهل و پنج فرانک پول قالب که هر ماه یکصد و پنجاه فرانک که مساوی با پنجاه تومان است پول این کار را میدهد یکی از اعیان زاده های رشت می گوید در پاریس شبی یک فرانک پول روغن و اصلاح ناخن های من بود که وقتی در تأثر می رویم برق چراغها به صیقل ناخنهای مامعکس شود یکی از محصلین دیگر که در گمرک است میگفت طبیعت، ایران را برای نوکری مادامهای فرنک خلق کرده این چند کلمه تشکیاعرض نمودم که از درد دل من باخبر باشید. خدمت اقا سید کاظم طهرانی و آقای میرزا ضای ایروانی و آقای اقامهدی کاشانی و آقای اقا شیخ عبدالکریم سلام میرسانم قربان انفاست طبیعه و محافل مقدسه ان وجودات نادره دوران کردم چند روز دیگر خیال رفتن برشت دارم (فدوی های املشی) (حاجی محمد حسین) در یکی از مساجد طهران دو نفر روضه خوان یکی طهرانی دیگری بروجرودی پس



از اداء فریضه برای مزید مثنویات مصلین هریک از طرفی مانند شیرجنگی عرشه منبر را وجه همت خود ساخته صفوف را از هم میدیرند میامند از آنجا که کشش هر دو جانب سخت باز بود هیچیک از دیگری عقب نمانده پله اول منبر دران واحد محل اشغال پای طرفین گردید برای ربودن گوی سبقت از کلیه شئونات شخصی و نوعی چشم پوشیده با کمال وقاحت و متهی درجه استقامت بنای جان بازی شده معرکه جنگ در گرفت اسلحه طبیعی که یادگار مرحوم داریوش است لگد و دندان و مشت با تمام قوت به کار افتاد در همان حمله اول عمامه هاشمید شده لباسها پاره پاره سرو صورت غرق خون ائانه طاعات مردم مهر و تسبیح و سجاده و مسواک زیر پارت مصاحین خیر اندیش با هزار مشقت این دونفر رهنمای ملت را از هم جدا کردند و هر کدام را بگوشه ای بردند قیامت غریبی برپا است یکی فریاد میکشد خدا بیامرز دپر آنکه تسبیح سی و سه دانه من را دیده دیگری داد می کشد جامه ترمه از کیست نعره دیگری بلند است ای صاحب دعای خطی در این حیص و بیص و گیرو دارا خون دبر و جردی با صورت خونین، سربی عمامه یخه چاک چاک، رنگ پریده نفس بریده راهی جست و بر عرشه منبر جست با کمال وقار نشست عمامه را همانجا به سر گذارد خون صورت را بادستمال پاک کرد عبا را پوشید و دستی بصورت کشید و گفت آه آه آه اینها همه مقدمه بود السلام علیک یا ابا عبد الله (رفقا همه) قاه قاه حالا اینها همه مقدمه بود خوب جناب میرزا از برای مذاکره با قومندان چه باز دید فرموده اید؟

(میرزا عبد الباقی) الحق معلومات فوق العاده کسب نمودیم ولی جواب برهان تقریر داده نشده (مشهدی علی) برهان تقریر کدام است؟ (آقا محمد جواد) خیلی لفظ گنده پرد بده ای است برهان تقریر، برهان تقریر (آقا سید حسین) اهای فهمیدم بلکه قضیه ایه شریفه (ولو تقول علینا بعض الاقاول) را میفرمائید؟ (میرزا عبد الباقی) بله بله این که دیگر از اساسیات مسلمة قران است (آقا محمد جواد) ای مرد خوشت میاد این هم شرف شد که هر کس هر چه بدهنش امد و گفت و دو بین زمین و آسمان مفتضح نشد راست گواست بمرگ همه خودت می دانی که این حرف چرند ترا تمام ان فرمایشات بیمعنی سابق است اخربی انصافی تا کی تا چند؟ ایه شریفه (ولو تقول علینا بعض الاقاول) بضمیمه ایه شریفه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین) ملاحظه کنی مفاد او غیر از این میشود که این نماینده محترم من که بابرهان قطعی از قبل خودم بسوی شما فرستاده ام بر فرض محال که در موردی دروغی سرزند البته او را مجازات کامل دهم.

(یار قلی) از ظاهر ایه شریفه بیک نظر دقت یک مطلب خیلی عالی استفاده میشود برادر عزیز! نماینده ذات کل ال کمال فوق التمام ایزدی جلت الائه که واسطه فیض خالق به خلق است باید مجموع کل الا کمالات الامکانیه باشد تا از عهده تربیت و تکمیل هر موجودی بهر کمالی که زبینه او است برآید و اگر نقصی در جهت کمال او تصور شود طبیعی است اداره تربیت ناقص ماند و فرستاده مربی ناقص از طرف ذات عدل محض ظلم بر تربیت شدگان خواهد بود تعالی الله عن ذلک علو اکبیر اوهیج نقصی عند العقل عموما و از برای شخص مربی خصوصا بالاتر از دروغ که منشأ همه ظلمهاست تصور نشود از اینجاست که حضرت حق عزاسمه در آخر سوره مبارکه که الحاقه که فهرست انواع عذاب و اقسام عقوبات و مراتب دوزخ و تفصیل دوزخیان است از برای تثبیت و رسوخ در ذهن اعراب که مسمع آنها از شنیدن این اوصاف مدهشه موحشه عاری بود و احتمال خلاف حقانیت و صدق در صفحه خیالشان مرتسم میشد فرمود (فلا قسم مات بصرون و مالات بصرون) قسم یاد نمی کنم از برای صدق فهرست این امورهائیه بچیزهائیکه می بینید و آنهائیکه نمی بینید (انه لقول رسول کریم) بدرستی که این گفته فرستاده و نماینده گرامی است که فیض مندی هر ممکنی از دریای بی پایان مرحمت

وساطت اوصورت پذیرد عروه الوثقی استمساک هر جود بمبدء فیاض لایزالم شخص شخیص او است والبته هر چه او گفته یقین من گفته ام او منم از چه گل در پرده ام (وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون) و (ولا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون) (تنزیل من رب العالمین) این گفته گفته ای نیست که منبعث از خیال شاعرانه یا حدسیات مردمان کاهن و ساحر باشد این گفته گفته پروردگار است که از مجرای حلقوم اولین دست آموزاراده لایزالم مسامع قلوب شمارا قرع مینماید و خزانه دماغ و صفحه قلب او همواره مهبط انوار وحی و جلوه گاه اثنا جلالیه و جمالیه من بوده وهست و خواهد بود و کجا خیال شاعری کجا!!! او کجا و خیال خود سری کجا! (ولو تقول علینا بعض الاقوال) و اگر احتمال خود سری و خطور خیال شعری در او بود که از طرف خود چیزی اظهار کند و بساحت اقدس مانسبت دهد (لاخذنا منه بالیمین) {1} (1) و قیل معناه باشرف جوارحه و اشرف احواله حال ذکره و اصحاب الیمین ای اصحاب السعادت (مفردات راغب اصفهانی) هر اینه گرفته بودم از او منصب منیع و مقام رفیع را (ثم لقطعنا منه الوتین) پس هر اینه بردیه بودیم از او عرق قلب او را که مهبط انوار وحی ماست (فما منکم من احد عنہ حاجز) {2} (2) الحجز: المنع بین الشهیئین یفاصل بینهما قال عزوجل وجعل بین البحریر حاجزاً (مفردات راغب اصفهانی) پس هیچیک از شمال و از جوائی نداشتید و او هم مثل یک نفر از شما بود. یا اگر کسی فی الجملة به ذوق عربیت آشنا باشد بالبداهه می داند که این تعبیر شریف ارق انحاء تعبیراتی که تصور شود در مقام بیان بآکدام تنوع و تشدید این که محالست فرستاده گرمی من از طرف خود چیزی اظهار کند که موحدش بامضاء من نباشد و چگونه تعقل شود من برهان مخصوص نمایندگی و فرمان منصب و تکمیل و تربیت را بدست کسی دهم که دروغ گو باشد و چگونه تصور شود که عروه الوثقی و وساطت فیض و استمساک کائنات بمن دروغ گوئی باشد که حبل اتصال و عرق خلوص او از بساحت اقدس مامقطوع است چه برهانی بر صدق اعمال و اقوال او بهتر و بالاتر از این که از او ردن بمثل ان زانوی عجز زمین بزیاد و حال آنکه اگر مربوط بمن نبود برهان او مخصوص کارگاه قدرت من نبود او هم مثل یک نفر از شما بود که می توانستید برهان را باطل و دعوی او را ضایع نمایند (میرزا عبدالباقی) این معنی خیلی خوب است ولی خلاف ظاهر ایه است.

(آ محمد جواد) اخرای بی انصاف این معنی خیلی مناسب و بسیار عالی معقول خلاف ظاهر است و ان حرف باطل بالذات چرندپوچ که مخالف ناموس تمام عقول و مناقص صریح از اول تا آخر قران مجید است با ظاهر ایه موافق است؟! در جائی می فرماید (قل لئن اجتمعت الجن والانس) الخ اگر تمام موجودات مدرکه از لطیف و کثیف جمع شوند و دست اتحاد بر علیه قران بهم دهند هرگز نتوانند بمثل او انشاء نمایند و در این جماعی فرماید (ولو تقول الخ) هر کس امد و هر چه از طرف ما گفت در بین زمین و آسمان مفتضح نشد و رگهای او پاره نگردد صادق و راست گواست؟! (آ محمد جعفر) واقعا:

هر دم از این شاخ بری می رسد تازه تر از تازه تری میرسد

اثر برهان تفریر در چرندی بالاتر از تمام چرندهای سابق است فضل الهی شامل حال ماشد که این برهان تقریر در حضور قومندان تفریر نشده هیچ احمقی هیچ سفیهی، هیچ دیوانه ای احتمال می دهد که عربها بمجرده دعوت حضرت رسول دست و دهان و گوش را بستند و چشم خود را بجانب آسمان دوختند که به بیندمنادی غیبی تکذیب او را کی اعلان میدهد یا چه وقت رگهای او پاره پاره و دست راست او قطع میشود و همینکه دیدندش ایمان آوردند از عربها گذشته ایادریچ ملتی و مملکتی شنیده شده که ادعای هر مدعی را بلا برهان قبول نمایند از اینهم گذشتیم... این برهان چرند تقریر (1) (\*) (1) تمسک برهان تقریر در مقام اثبات اصل نبوت و سفارت من الخالق الی الخلق

اساساً غلط اندر غلط است چه سکوت شخصیکه باید کشف حقیقت و بیان واقع نماید از عملی یا قولیکه قابل رداست برهان حقیقت ان قول و دلیل تطبیق ان عمل با واقع است و البته شخص موظف و ملتزم بکشف حقیقت و بیان واقع که قدرت بردع دارد مسئولیت خطابه عهده او خواهد بود پس این سکوت از او در این زمینه مثل گفتن واقع و بیان حق نمودن است لهذا اورا تقریر گویند و از اینجا است که سکوت را در مورد جواب دلیل رضا گیرند و تأخیر بیان را از وقت حاجت قبیل شمردند و عدم قرینه را با لفظ قرینه اراده حقیقت دانند و اما نسبت به ذات ایزدی تقدست اسماء که بلا واسطه حجت بالغه از خلق محتجب و بدون حجت بالغه و رسال و انزال کتب هیچکس از هیچ قولی و فعلی مسئولیتی ندارد جای اطلاق لفظ تقریر نباشد و الا با فرض صحت تمسک ببرهان تقریر در اینجا صلاح محتاج ببعث رسل و انزال کتب نخواهیم بود چه همه اقوال و افعال طاعتاً و معصیتاً حسناً و حقاً بحضرت المتعال صورت پذیرد و اگر هر یک ممضی بامضاء الهی نباشد با قدرت ایزدی بردع و منع البته از مجرای غیبی و اشاره لاریبی منع فرماید و این همه زحمت مغالطه کتاب در یافتگی دروغ از برای اثبات حقیقت باب باطل و لغو خواهد بود و هیچ فرقی بین دعوی نبوت و اعمال پیغمبری با سایر اقوال و اعمال کاذبه نیست و تقریر الهی درباره همه جاریست.

بدیهیست که این مطلب با عالم اختیار عبد و تکمیل ازادی خلق و دارا متحان خداوندی مناقضت تامه دارد چنانچه در مبحث نبوت مطلقه ثابت و مبرهن است پس نشود که شارع من الله بتقریر الهی تمسک جوید که گذشته از اینکه جای تقریر نباشد از این تمسک عدم احتیاج خلق بخود را ثابت می کند و اولاً فرمان مخصوص و نشانه خاصه ایزدی رارائه دهد و پس از آن بوظیفه تبلیغ و اجرا پردازد و هیچ مدعی نبوتی هم متمسک ببرهان فاسد تقریر نشده و العجب که این مغالطه کذاب و قبیح بی حیاب این معنی فاسد بدیهی که هیچکس در هیچ جابان تفوه نکرده بطور ارسال مسلم گرفته و در انظار عامیان ساده لوح بیچاره چنان بخرج داده که از مسلمات اولیه است، سبحانک اللهم ان هذا لامن مسحات الشیطان. (\*)

در تمام ادیان مذاهب فاسده ی عالم جاری است بجهت اینکه بطلان هیچ دینی فساد هیچ مذهبی دروغ هیچ مدعی نبوت و امامتی در هیچ ملک و ملتی از مجرای هاتف غیبی و بریدن دست و پاور گهای او ثابت نگردیده و در این جهت همه ادیان و مذاهب باطله باهم شریکند این تقریر بهمین بیانی که درباره باب می شود بعین همین بیان درباره هر مذهبی از بود او برهن، کلدانی، نصاری، و یهود و مجوس و و تقریر می شود پس حضرت عالی به چه سبب و جهت ائین مذهب باب را انتخاب کرده اید و سنگ اورابه سینه میزنید؟! (میرزا عبدالباقی) پرتو حقانیت ائین باب بطوری مشعشع در تمام عالم سمت انبساط پذیرفته که باهل هر دینی بمذاق ان دین گفتگومی کنم تمسک ببرهان تقریر از قران برای معتقدین قران است و الا هزار دلیل و برهان دیگر هم هست که هنوز ذکر از آنها به میان نیامده (آ محمد جواد) عجب حقانیتی که هزار درجه از وضوی بی تمیز خالدار محکمتراست هر چه فساد و معلوم و روشن میشود پرده حقانیت او پاره نمیشود غرض از این یافتگی های چرند پوچ بی مغز فریب دادن و گول زدن مردم بی عوام است که از هیچ جا خبری ندارند.

(آ محمد جعفر) جان من بدون معطلی ان آخرین تیری که در ترکش بهائیان است با کمال بساطت و سادگی بمیدان آورده جان خود و جمعی رافارغ کن بعلاوه تا قومندان نیامده مطلب معلوم میشود از خطر افتضاح ایرانیت پیش این مرد اجنبی محفوظ خواهیم بود (میرزا عبدالباقی) اگر شما واقعا می خواهید صراط المستقیم حقیقت را تحصیل کنید باید کاری باین مرد که سنی است نداشته باشید خودمان برادر او را مطلب را تصفیه نمائیم ایات و علائم

ظهور باب، در دفاتر و کتب اخبار باندازه ایست که هر کس فی الجمله اطلاعی از آنها داشته باشد مجالی از برای اوباقی نمی ماند مگر اینکه یقین کند که این ظهور همان است که خبر داده اند.

(یارقلی) در فلسفه ظهور مصحح آخر الزمان گفته شد که امری عیانی وقتی ظاهر شد و اهل عالم دیدند هرملتی یقین خواهند نمود که این ظهور همان منتظر موعود اوست و این معنی بالاتر از اینست که بتأویل دلخواهی در الفاظ مجمله مندمج متشابه که هر کس میتواند الفاظ را بخود تطبیق نماید درست شود (میرزا عبدالباقی) صحیح می فرماید ولی شواهد و آیات مذکوره در کتب احادیث و اخبار از بحار مجلسی و اربعین و نبوع المخلصین و جوامع الکلم و مجمع البحرین و انوار النعمانیه و بحر المعارف و رافی و مشارق الانوار و حقیقه الشیعه و اصول کافی بحدی است که اگر هر شیعه مسلمان اثنی عشری که معتقد بظهور و منتظر فرج محمد و آل محمد باشد به بیند و بخواند البته یقین خواهد نمود که این ظهور همان منصوص اخبار است.

(یارقلی) برادر عزیز وقت ادمی گرانتر از آن است که صحبت را مکرر نماید در مجلس سابق در ذیل فلسفه ظهور مصحح آخر الزمان گفته شد که برفرض فرقه شیعه مذهب ایرانی در مقابل این اخبار مجمله سکوت اختیار نماید با سایر فرق اسلامی از اهل سنت و جماعت چه خواهید گفت؟! از اهل سنت و جماعت هم اغماض نموده بسایر ملل عالم چه می گوئید؟! با هم مسلکان من که طبیعی اند چه می گوئید؟! مکرر در مکرر گفته شد که اگر حقیقت هردینی موقوف بطریقه خاصه باشد خود آن دین باطل خواهد بود چه حق محض بهر طریقه ای حق است شاهد زیبای نیکو در هر لباسی نیکو است. (آمحمد جواد) آقای یارقلی حضرت عالی مسلم گرفته اید که فرقه شیعه در قبال خرافات لاطائل با بیها عا جزند من یک نفر عامی و مقلد بیش نیستم از همه شما خواهش می کنم سکوت اختیار کنید تا میرزا عبدالباقی تمام اخباری را که آخرین تیرتکرش اوست بخواند اگر یک خبری باشد که بصد هزار توجیه و تأویل فاسد اثبات مدعی با بیهار نماید من گذشته از اینکه بابتی می شوم پدر سوخته است که یک مودر صورت خود بگذار داز ریش و سبیل و دین و مذهب یکدفعه دست می شویم شمارا بخدا ساکت شوید شمارا بدین مذهب تان ساکت شوید میدان صحبت مخصوص من و میرزا است اما همه تان بدانید اگر میرزا مغلوب شد و خودش هم تصدیق کرده که بیربط می گوید از دین خود بر گردد تاریخ دخول خود را دیدن باب بگوید (یارقلی) اصلا در زمینه اثبات حقیقت دین بالفاظ مجمل مندمج غلط است (آمحمد جواد) بخدا یخه خود را پاره می کنم نمی گذارید خیر من صحیح می دانم ولی کوالفاظ مندمج که تاب حمل به این معنی داشته باشد بخدا پامی شوم سماور اب جوش رابه سر خودم میریزم بگوید یا الله بگو جانم رافارغ کن (رفقا) همه از تندی آمحمد جواد سخت بهم افتاده اند که اخرا این صحبت چه می شود بالاخره التزام دادند که هیچکس جز آمحمد جواد با میرزا عبدالباقی صحبت نکند.

(میرزا عبدالباقی) بسم الله مرحوم مجلسی در غیب بحار الانوار روایت فرموده عن ابی لبید المخرومی قال قال ابو جعفر (ع) یا ابالبیدانه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب ادهم الذبحه فتذبحه فئه قصیره اعمارهم خبیثه سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی والناطق والعاوی یا ابالبیدان لیف ی حروف القران لعلما جمآن الله تعالی انزل (الم) ذلک الكتاب فقام محمد صل الله علیه واله حتی ظهر نوره وثبتت کلمته و ولدیوم ولد و قد مضی من الالف السابع مآه سنه وثلث سنین ثم قال وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا عددت هانم غیر تکرار و لیس فی الحروف المقطعه حرف تنقضی ایامه الاوقائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال: الالف واحد و الالف

ثلثون والمیم اربعون والصادتسون فذلک مائه وواحدوستون ثم کان بدو خروج الحسین(ع)(الم الله لاله) فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند(المص) ویقوم قائمنا عند انقضائها(الم) فافهم معدوا کتمه.

(خلاصه ترجمه) بر حسب آنچه فیلسوف اعظم ابوالفضل گلپایگانی در کتاب خود فرآیند نوشته اند این است که امام همام ابوجعفر(ع) فرمود یا ابالبیهدر اینه مالک خواهد شد از فرزندان عباس دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته میشود از اینها چهار نفر یکی از ایشان را ذبحه یعنی درد گلودچار میشود و او را هلاک میکند ایشان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان فاسق گوینده گمراه است که ملقب است بهادی یا ابالبیهدر حروف مقطعه قران علم بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود(الم ذالک الکتاب) راپس قیام فرمود محمد(ص) تا آنکه نور او اشکار شد و کلمه او ثابت و استوار گشت و تولد یافت آن حضرت و یوم تولد او گذشته بود از الف هفتم یک صد و سه سال یعنی از ظهور ابوالبشرشش هزار و یک صد و سه سال گذشته بود که خاتم الانبیاء(ع) تولد یافت و عالم را بوجود خود مزین فرمود پس فرمود و تبیان این نکته در حروف مقطعه قران است که اگر بشمارای آن را بدون تکرار و نیست حرفی از حروف مقطعه قران که بگذرد ایامش مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضای قیام خواهند نمود یعنی هر یک از حروف اوائل سورتاریخی است و اشارت نیست از برای قیام یکی از بنی هاشم در اسلام پس فرمود: الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد و نود این حمله یک صد و شصت و یک عدد است و بالجمله واقع شدن آغاز خروج و قیام حسین بن علی(ع) نزد(الم) الله لاله و چون این مدت بالغ شد قیام قائم ولد عباس نزد(المص) و قیام خواهد فرمود قائم ما نذ انقضای حروفات مقطعه اوائل سوره(الم) پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار(انتهی)

و بروفق حدیث شریف چون هفتاد و یک سال(1) از قیام حضرت خاتم الانبیاء(ع) بگذشت سیدالشهداء(ع) قیام فرمود و بر تبه شهادت فائز گشت و چون صد و چهل و دو سال(2) از قیام سیدرسل منقضی گشت قائم ال عباس عبدالله سفاح با مرخلاف هاشمیه قیام نمود و بقیام او خلافت امویہ زایل گشت چون بروفق فرمان حضرت ابی جعفر(ع) حروف مقطعه اوائل سوره را(الم ذلک الکتاب) مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر(ع) تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول(ص)(3) بر اعلان دعوت اخذ فرمود و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت امر بعت خود را مخفی و مکتوم می فرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه 1260 که سنه ظهور نقطه اولی عزاسمه الاعلی است مطابق گردد(انتهی کلام ابوالفضل گلپایگانی در فرآیند)

(1) امامت حضرت سیدالشهداء در پنجاه و یک هجری و خروج آن حضرت از مدینه سنه شصت و شهادت آن حضرت سنه شصت و یک از هجرت است این هفتاد و یک از کجا است خدا داناست!؟

(2) از تاریخ شهادت حضرت تا انقراض بنی امیه و ظهور سفاح هفتاد و سه سال است و بنابراین حساب دروغ یازده سال اضافه از مبداء تقلب و بیحیائی پیدا شده.

(3) این تاریخ مطابق است با ولادت متمهدی سودانی که تفصیل حال او بعد بیاید.

(آ محمد جواد) اقایان جواب هر یک را جدا جدا بگویم یا صبر کنم تا همه حجج و براهین اوتمام شود(میرزا عبدالباقی) اگر قابل جواب باشد این یکی که نص در مقصود ما است(آ محمد جواد) نص لفظی را گویند هر چند معنی احتمال دیگر در اومی رود ولی نمایندگی او از یک معنی بر حسب فهم عرف بیشتر است، مجمل: لفظی

است که در بین چند معنی مردد باشد، رمز: علامتی است مخصوص بین اشخاصی خاص از دائره فهم عموم بالمره خارج و پی بردن بمعنی ازان علائم درخور همان اشخاص است و بس نظیر تلگرافات سکره (رمز) که مأمورین دولت در امور مهمه مخابره میکنند و شخص تلگرافچی که واسطه ایصال است اصلا مطلع به مطلب نشود تا چه رسد به عموم مردم حجت قاطع بایست نص صریح در مدعی باشد که احتمال خلاف در او روان باشد و ظالم هم در مورد احتجاج محل اعتبار نخواهد بود تا چه رسد به عمل و رمز اقایان صحیح است یا خیر؟ (رفقا همه بله بله)

(آ محمد جواد) حروف مقطعه فواتح در قران مجید رموزیست فیما بین ذات واجب تعالی و تقدس و نماینده گرامی او که چه بسا شخص امانت پناهی حضرت روح الامین از فهم کنوز این رموز محروم باشد و این حدیث شریف با همه اجمال و ابهام ناطق و گویا است که فواتح سور دفتر کنوز خلقت گنجینه واقعات اسرار هستی است و حکمران طبیعت از طرف خالق طبیعت مخصوص بدانش آنهاست و این قلیل روایات و احادیث راهم در لسان علماء حدیث رضوان الله علیهم باخبار ملاحم تعبیر شود و مقصود از اخبار ملاحم روایاتیست که از امور اتیه و مغیبات رموز و اشاراتی خاص که فهم آنها مخصوص گوینده و اصرار صاحبان گوینده است خبر میدهند و کلیتاً از دائره تفهیم و تفهم عمومی خارج است چه بسا بر شخص مطلع متبع در اخبار و سیره ائمه (ع) معلوم و هویدا خواهد بود اشخاصی که در حضرت امامت تشریف می جستند از امور مهمه بملا خط سلطنت امویه و عباسیه کمال اهتمام در خفاء آنها داشتند مثل مسئله امامت و تعیین شخص امام دوازدهم که منتهی مقصد خلفاء عباسیه اعدام ان وجود اقدس بود سؤال میکردند و چه بسا خود سائل پلیس مخفی و مدمور مخصوص تفتیش از طرف آنها یاد در مجلس سؤال رجال کارکن و خفیه نویسان مراقبت تامه داشتند که نتیجه جواب چه خواهد شد در اپورت دهند و از حضرت امام (ع) هم سکوت روان بوده چه در سکوت جای توهم این است که مجلس بواسطه وجود نماینده دشمن مقتضی جواب نیست و التفات باین مطلب از طرف خصم بیشتر مزید عنایت و اهتمام در امر مراقبت خواهد بود لهدا بجواب از اموریکه اصلا قابل استفاده مطلب عمومی نیست می پرداختند و بالفظ مجمل مندمج که بر فرض اطلاع خصم از آنها بکشف مطلبی که جلب ضرر بحال امام (ع) نماید موفق نگردند و سائل هم قانع شده اگر از مخلصین است مطلب را سنجیده که مطلب قابل کشف و موقع موقع جواب نیست و اگر از منافقین است یک معمائی لاینحل بدستش آمده میفهمد مطلب مطالبی نیست که بسهولت نقاب از چهره بردار در راه خود را پیش گرفته می رود و شاهد بر این مدعای معروض در خصوص این حدیث ابالبیداء اینک هیچ یک از فقرات این روایت با هیچ مطلبی منطبق نگردد و اگر میل داشته باشید در اثبات این معروض اقامت دلیل نمایم و پس ازان متعرض فساد اجتهاد فضله گلیپایگانی کردم (میرزا عبدالباقی) بفرمائید بشرطیکه از نزاکت خارج نشوید (آ محمد جواد) اولاً میفرماید مالک میثوید و از اولاد عباس دوازده نفر و حال آنکه سی و هفت نفر از آنها بالاستقلال خلافت کردند.

(خلفای عباس) (سال جلوس) (زمان وفات) (مدت سلطنت) (عمر شخصی)

ماه - سال

ابوالعباس السفاح	132	136	4	33
ابوجعفر المنصور	136	158	22	62
المهدی المنصور	158	169	10	43
الهادی بن المهدی	169	170	1	62 3



67	2	23	193	170	هرون الرشید
28	8	4	198	193	الامین بن هرون
48		20	218	198	المأمون الرشید
28	8	8	227	218	المعتصم بن الرشید
32	9	5	232	228	الوائق بن المعتصم
40	2	16	247	232	المتوکل بن المعتصم
26	6		248	247	المنتصر بن المتوکل
31	9	3	252	248	المستعین بن المعتصم
24	7	3	255	252	المعتز بن المتوکل
36	11		256	255	المهتدی بن الواثق
50	6	23	279	256	المعتمد بن المتوکل
47	9	9	289	279	المتعضد بن الموفق
23	3	6	295	289	المتکفی بن المتعضد
38		25	320	295	المقتدر بن المعتضد
35	5	1	322	320	القاهر بن المعتضد
32	7		329	329	الراضی بن المقتدر
60		4	333	329	المقتضی بن المقتدر
42	4	1	334	333	المستکفی المکتفی
63	5	26	363	334	المطیع بن المقتدر
76	8	17	381	363	الطائع بن المطیع
86	1	41	422	381	القادر بن اسحق
67	9	44	467	422	القائم بن القادر
38	8	19	487	467	المقتدی بن محمد
41		25	517	487	المستظهر بن المقتدی
43	7	17	529	512	المسترشد بن المستظهر
61	11		530	529	الراشدين المسترشد
66		24	555	530	المفتی بن المستظهر
48		11	566	555	المستنجد بن المفتی
39		9	574	566	المستضی بن المستنجد
70	11	46	622	575	الناصر بن المستنصر
53	9		633	622	الظاهر بن الناصر

52	18	641	623	المستنصر بن الظاهر
50	16	656	641	المستعصم بن المستنصر

ثانیامیفرماید بدریستیکه نازل فرمود(الم ذلك الكتاب)راپس برخواست محمد(ص)بموجب ظهور این الفاظ بعثت خاتمیت مطلقه پس از نزول قران باید باشد(ثالثاً)میفرماید و بیان این در کتاب خداست در حروف مقطعه هر گاه بشماری آنها را بدون تکرار حروف مقطعه قران بدون تکرار

ص	ر	ا	ط	ع	ل	ی	ح	ق	ن	م	س	ک	ه
90	200	1	9	70	30	10	8	100	50	40	60	20	5
جمع کل «693»	صراط	علی	حق	نمسکه									

و این علاوه بر اینکه منطبق به جمله سابق نیست بر هیچ سانه ای هم منطبق نشود(رابعاً)میفرماید پس ابتدا خروج جناب سیدالشهداء(ع)(الم الله لاله)اصل مقصود از این جمله به کلی گم و هیچ وجه قابل استفاده نخواهد بود و اگر مقصود این باشد که از انقضاء حروف(الم الله لاله)ابتداء خروج جناب سیدالشهداء است.

ا	ل	م	ا	ل	ل	ل	م	ل	ا	ل	ا	ه
1	4030	1	303	5	30	1	1	30	1	5	جمع کل (205)	

و این عدد به هر مبداء تاریخی که در آن عصر تصوری شود تطبیق بر تاریخ شهادت نخواهد شد چه شهادت جناب سیدالشهداء(علیه السلام)

(از بعثت خاتم الانبیاء)74(از میلاد مسیح)695 و دو بیست و پنج به هیچ کدام منطبق نیست و اگر مراد عدد الم تنها باشد هفتاد و یک نیز بهیچ یک از این مبادی تاریخیه مربوط نشود(خامساً)میفرماید پس چون بالغ شد زمان اوقیام نمود قائم ولد عباس نزد المص 161 و حال اینکه ظهور دعوت عباسیین در خراسان بنام ابراهیم ابن محمد بن علی بن عباس در سنه 117 هجری و اعلان جنگ ابو مسلم بامویه در سنه 127 و بالاخره در سنه 132 عبدالله سفاح در روز جمعه 12 ربیع الاول در مسجد کوفه بخلافت معرفی شد و سلطنت اموی بقتل مروان حمار در همین سال منقرض گردید و عدد المص 161 است بهیچ کدام منطبق نیست(ثادساً)میفرماید و بر میخیزد قائم مادر نزد الم(اولاً)در نسخ موجوده از بحارالراست میم ندارد و بنا بر این حساب در دو بیست و سی و یک سانه رخ نداده و بنا بر این حساب الم 161 منشأ سانه نبوده مگر همان رحلت امام حسن عسگری(ع)در سنه 260 و پس از طلوع افتاب مهدی عجل الله فرجه را از تمام جمله مندمجه حدیث الحق این جمله اخیر ظاهر تر از همه است که شمس مهدویت پس از رحلت امام در سنه 260 طالع خواهد گردید و اگر این ظهور هم از این جمله گرفته شود مثل سایر جمل در بوته اجمال خواهد ماند پس از این معروضات مسلمه بدیهی عرضه میدارد که این حدیث شریف بالکلیه از دائره افق افهام عمومی خارج و رمزیست از امری بسیار مهم که اطلاع و کشف آن مخصوص گوینده و صاحبان اصرار گوینده است و هرگز رموز و اسرار و اشارات مخفیه اقامه حجت نشود چه بایست حجه برهان قاطع احتمال باشد و الا با احتمال احتمال استقرار نگیرد و چون عناد سخن بدینجا کشید لازم دانستم برای اینکه اقایان رفقا و هر نظر کننده در این اوراق بدانند که این صحبت حقیقتاً از لوث عناد و تعصب دور است بیانی را که مجلسی از برای این حدیث در بحار فرموده ترجمه از بحار نقل کنم تا معلوم شود که این اولین غواص بحار اخبار هل



بیت تمام احتمالات متصوره در این حدیث را استقصاء فرموده و هیچ کدام منطبق بر حساب میرزا نشود و از زیادهای احتمالات مطلب بدست نیاید.

(علامه مجلسی) نورالله ضریح المقدس در مجلد 13 بحار در غیبت صفحه 132 چاپ کمپانی پس از نقل حدیث ابالبیدمی فرماید {بیان} الذبحه در دیست در گلو (اقول) والذی یخطر بالبال فی حل اشکال ینخبر که مشکلتین احادیث و روایات رمزیت که حروف مقطعه فواتح سوره اشاره است بظهور دولتی از اهل باطل و دولتی از اهل حق و امام (ع) استخراج فرموده است ولایت پیغمبر از عدد بنابر بروج چنانچه {الم میم} هر یک سه حرف است و مکرر هم شمرده نشود بصورتیکه اول آنها را راست باین حساب یکصد و سه سال گذشته بود و اشاره فرمود باین مطلب بقوله و تبیانہ فی کتاب الله پس فرمود هر یک از فواتح اشاره است بظهور دولتی از بنی هاشم پس الم در بقره اشاره بظهور دولت پیغمبر است چه اول دولتی که در بنی هاشم ظهور کرد دولت عبدالمطلب بود و از دولت عبدالمطلب تا دولت رسول و بعثت انجناب نزدیک به هفتاد و یک سال میشود که عدد الم است و الم در سوره ال عمران اشاره است بخروج جناب سیدالشهداء (ع) چه خروج آن حضرت در اواخر سال شصتم است و بعثت 13 سال بر هجرت مقدم بوده و اعلان دعوت دو سال بعد از بعثت است و پس از این المص که اشاره بظهور دولت بنی عباس است ولی ظهور دولت عباسیه در سنه 132 و از بعثت 115 که اصلاً موافق با خبر نیست مگر بوجوهی.

(اول) اینکه مبدء تاریخ المص بامبدء تاریخ الم دوباشد و مبدء المص ولادت پیغمبر باشد پس ابتداء دعوت بنی العباس در سنه 100 و ظهور بعضی دعوت آنها در سنه 107 بوده یاسنه 108 و از تاریخ ولادت حضرت تا این تاریخ 161 میباشد (دوم) اینکه این حساب از روی قائم ولد عباس و استقرار دولت و ثبات سلطنت آنها باشد که در اواخر خلافت منصور باوج کمال رسید و از بعثت تا این تاریخ مطابق است (سوم) اینکه این حساب از روی حساب ابجد قدیم است و در مغاربه معمول بوده صغفص قرشت ثخذنا طغش و صاد در این حساب شصت باشد پس بتاریخ سنه 131 منطبق گردد و خواهد آمد خبر ترجمه این صدقه در کتاب قران که مبنی بر همین حساب و موافق است با تاریخ الم چه در سنه 118 دعوت بنی عباس در خراسان ظاهر شد و شاید که مبدء تاریخ زمان نزول ایه باشد و این ایه حسب المشهور مکیه است و میشود که نزدیک هجرت نازل شده پس بزمان ظهور بیعت قریب الافق خواهد بود و اگر مدینه باشد شاید وقت نزول اوائل هجرت بوده (تا آنجا که میفرماید) و یقوم قائمنا عند انقضاء الر، این فقره بالخصوص و جوهی را محتمل است:

(اول) اینکه از جمله اخبار بدان باشد که بنا بود در تاریخ 231 ظهور نماید و بداحاصل شد (دوم) اینکه الر تصحیف المر باشد و مبدء تاریخ هم از اوائل بعثت گرفته شود و مراقیام قائم تولیت منصب امامت باشد و وقت با تاریخ المر منطبق خواهد بود (سوم) اینکه عدد پنج راهای قران بالتمام مراد باشد و جمع آنها 1551 و مؤید این مطلب اینکه الم را بذکر ما بعد آن معین فرمودند که اولی و دومی ال عمران است و الر معین نشده (چهارم) اینکه مراد انقضاء همه حروفی باشد که بالمرابتدا شده مقصود سقوط المص بالم از حساب آنها باشد بنا بر سقوط اولی 1965 و بنا بر دومی 1529 و بحساب ابجد مغاربه بنا بر اول 2315 و بنا بر دوم 2194 و این حساب آن است بان قاعده کلیه که فرمودند و نیست حرفی که منقضی گردد الا و ظاهر گردد الخ و دولت آنها هم اخر همه دول خواهد بود لیکن خیلی دور است و زمان باین دوری از برای محبین عذابست رزقنا الله تعجیل فرجه (انتهی)

(آخوند) فیض در تفسیر صافی اول سوره بقره پس از نقل مرسل عن الصادق (ع) که فرمودند الم از حروف اسم اعظم ایزدی است که در قرآن مقطع و منتشر است و جمع او مخصوص پیغمبر یا امام است میگوید که این روایت دلیل است بر اینکه حروف مقطعات قرآن اسرار است بین خداوند متعال و رسول اکرم و ذریه و رسول اکرم و ذریه طاهره او که فهمیدن غیر آنها ص 2 لا مقصود نباشد و لسان رسمی عشق همین است که جز عاشق و معشوق کسی بدان راه نبرد (بین المحبین سرلیس یغشیه- قول و لاقلم للخلق یحکیه) چنانچه در قرآن مجید هم میفرماید (واخر متشابهاً) که (لا یعلم تاویلہ اللہ والراسخون فی العلم) و حدیث ابالبیدر هم در مقام استشهاد همین ایراد فرموده که این فواتح رموز است که هیچکس در عالم جز پیغمبر و اوصیاء آن بدان راه نبرد صحبت خیلی بطول انجامید ولی مقصود از ذکر بیان مجلسی و فیض این بود که این حدیث شریف معمائیست لاینحل و کشف آن مخصوص گوینده گرامی و اصحاب اسرار است و مقصود علماء اعلام قدس الله مراقدهم هم از سر این حدیث همین اهمیت فواتح سورا است که این رموز الهیه فهرست کنون خلقت و دفتر گنجینه اسرار هستی است و دانش آنها مخصوص بنمایند گرامی و خلفاء بزدانیست که از طرف خالق طبیعت بر عالم طبیعت حکمران خواهند بود در این صورت جای توهم امکان استدلال باین حدیث نسبت بیکی از امور جزئی غیر قابل اعتنا تصور نشود تا چه جای این مقصود مهم عالی که اصلاً وجدانی است در دائرہ برهان ننگد چنانکه گذشت و اما فساد اجتهاد فضلہ گلپایگانی در خصوص تطبیق حدیث بر سنه 1260 هر چند بداهه فسادان از مرقومات سابقه معلوم میشود ولی باز محض توضیح میگوئیم مغالطه کذاب میگوید: بروفق فرمان حضرت ابی جعفر (ع) حروف اوائل سور را از الم تا الم بر شماری 1267 میشود و این مطابق است با یوم طلوع الخ.

(اولاً) در کجای حدیث باین مطلب اشاره شده (ثانیاً) بر فرض اینکه از روی هم رفته از صدر و ذیل مفهوم و منطوق و وصف و لقب و کنایه و مجاز و تشبیه و استعاره مفهوم گردد از الم تا الم بر شمرده شود در حدیث الف لام راست نه الف لام میم را و در بحار و بیان مجلسی که گذشت الف لام راست حتی یکی از احتمالات بیان مجلسی این بود که الر تصحیف المر باشد و احتمال اینکه خود نسخه حدیث المر باشد نداده مگر اینکه تفسیر صافی چاپی المر است که یقیناً غلط است و بر فرض صحت صافی و غلط بودن بجا فواتح سورا بقره تاریخ:

بقره	آل عمران	اعراف	یونس	هود	یوسف	رعد
الم	الم	المص	الر	الر	الر	الم
57	57	565	235	235	135	275

جمع 1267 تاریخ هزار و دو بیست و شصت و هفت هیچ سانحه رخ نداده مگر متمهدی سودانی متولد شده.

(میرزا عبدالباقی) متمهدی سودانی کیست؟ (آقا محمد جواد) متمهدی سودانی محمد احمد المهدی که مدعی مهدویت شده قریب چند میلیون نفوس گرویدند و الان هم بارادت و ایمان خود هستند اگر بخواید تاریخ او را عرض کنم از رشته کلام خارج می‌شویم، تفصیل او و امثال او در مجلسی دیگر جناب یار قلی خواهند گفت (میرزا عبدالباقی) جناب میرزا ابوالفضل مبدء تاریخ را از هجرت نگرفته اند از بعثت هم نگرفتند از اعلان دعوت که هفت سال بعد از بعثت است حساب میکنند (آقا محمد جواد) اگر از روی دلخواهی و میل شخصی بشود باین ترهات لاطائل امام و پیغمبر و خدا درست نمود مرده متمهدی میگویند که ایشان غلط کرده اند مبدء تاریخ معین هجری می‌گیریم و مراد از خروج هم ولادت متمهدی است مرده غلام احمد قادیانی میگویند که شما هر دو غلط میکنید مبدء تاریخ را از استقرار و ثبات سلطنت و انتشار دولت

اسلام میگیریم و بظهور دعوت غلام احمد در سنه 1295 هجری تطبیق می کنیم (میرزا عبدالباقی) اقا جان این دیگری انصافی است البته باید مبدء تاریخ از هفت سال بعد از بعثت باشد تا بظهور نقطه اولی منطبق گردد.

(آمحمد جواد) خیرانهامی گویند این دیگر خیلی خیلی بی انصافی است ای جاهل بیچاره یا معاند لجوج دعوت پیغمبر دو سال مخفی و 5 سال علنی بود و هیچکس باین مطلب تفوه کرده که 7 سال مخفی بود گذشته از این مبدء تاریخ از انجابه چه میزان و از روی چه قاعده البته مبدء تاریخ از هجرت یا استقرار از سلطنت اسلام گرفته شود و غیر از این دروغ است دروغ (رفقاهمه) قاه قاه قاه قاه شیشه حوصله ماشکست جناب میرزا (میرزا بله) (یارقلی) مدعای باب قطعی است و قابل خدشه نیست یا هست؟ (میرزا) نزد بهائیهامسلم و قطعی است (یارقلی) پیش غیر اینها چطور؟ (میرزا) یا بدیهی الکذب یا محتمل یا معاند در قبول اند (یارقلی) ما عناد در قبول و بداهه کذب اورا چشم می پوشیم محتمل بودن اورا فرض می کنیم اثبات امر محتمل بمحتمل معقول هست؟ (میرزا) خیر باید طریق اثبات امر محتمل مقطوع باشد (یارقلی) این حدیث ابالبید با غماض از تمام آنچه گفته شد و فرض میکنیم که این تطبیق گلیا پگانی با قرائن قطعیه دروغ قرین نیست ولی ای این اجتهاد ابوالفضل احتمالی است در روایت یا قطعی است؟ (میرزا) نه نه احتمال صحیح است (یارقلی) قطع باینکه این احتمال مراد است از کجا؟

(محمد جواد) قربان دهان شما مقصود من همین بود که با تسلیم تمام مقدمات بدیهی البطلان از قبیل اینکه ظهور مهدی موعود بتطبق الفاظ درست میشود و دین اسلام هم خاتم ادیان نیست و مدعی پیغمبری را معجزه لازم نیست ایامیشود بیک لفظ مجمل محتمل دو وجوه که یکی از احتمالات و وجوهش تطبیق با مدعاست حکم با ثبات مدعا نمود و یقین بحقانیت ان کرد؟ (میرزا عبدالباقی) شما که شیعه اثنی عشری هستی و دو سائر فرق اسلامیة ایابا مذاهب و ادیان دیگر چه میکنید؟ (آمحمد جواد) یعنی چه مقصود چیست؟ (میرزا عبدالباقی) حقانیت فرقه شیعه وصحت مذهب اسلام در نزد سائر فرق اسلامیة و سایر ادیان و مذاهب مسلم و بدیهی است یا خیر؟ (آمحمد جواد) به کجای مطلب ما مربوط هست نمی دانم ولی محض تسلیم و همراهی حاضرم البته یا معاوم البطلان یا محتمل یا معاند لجوجند (میرزا عبدالباقی) هر طور که شما بانها در اثبات حقیقت دین و مذهب طرف می شوید ما هم همانطور (رفقا) همه قاه قاه قاه قاه آمیزان کردی از این شاخ به ان شاخ پریدن (آمحمد جواد) باز شروع کردی به چرند بافی و خیال کردی که من از دهاتیهای فریدن و قمصرو اباده هستم که بتدخیش و تزلزل در عقیده خودم از راه دررفته گمگشته تیه ضلالت کردم برادر طریق اثبات حقیقت دین اسلام در نزد یهود و نصاری و سایر ملل و همچنین اثبات حقیقت مذهب شیعه اگر در نزد سائر فرق منوط و متوقف باشد بیکى از وجوه و احتمالات در یک لفظ مجمل محتمل البته انهم صد درجه ردیف مذهب باب خواهد بود و بنده با کمال شرف از زیر بار این ننگ بیرون می روم که دینی یا مذهبی را قبول کرده باشم با احتمال، عزیز من! بدیهیات اولیه عقل تخصیص بردار نیست احتمال با احتمال یقین نمی شود از صد هزار شک و وهم و گمان قطع عمل نمیداد تور با وجدان قسم خجالت نمی کشی حیف از آدمی نیست که بگوید نص قاطع بر حقانیت ظهور نقطه اولی جمله (و یقوم قائمان عند انقضاءها بالمر) ولی در صورتیکه مبدء تاریخ هفت سال بعد از بعثت باشد و روایت هم المر باشد و حروف با بجد معمولی باشد ناوقت سنه 1260 می شود و باب در این تاریخ دعوی فلان و فلان کرده (رفقاهمه) قاه قاه قاه (آمحمد جواد) باقی براهین را بفرمائید.

(میرزا عبدالباقی) مفضل بن عمر که از اصحاب خاص حضرت ابی جعفر (ع) است از آنحضرت میعاد ظهور قائم موعود را میپرسد جواب میفرماید (فی سنه الستین یعلو ذکره ویظهر امره) (آمحمد جواد) راستی راستی قوه واهمه انسان هر چه در درجه وقاحت بیحیائی غور کند هرگز باندازه این اندازه نرسد (میرزا عبدالباقی) فحش هم یکی از جوابهاست آقایان؟! (محمد جواد) نه والله وبالله وتالله غرضم فحش نبوده ونیست از حال طبیعی خارج شدم هر کس مطلع باشد و حدیث مفضل بن عمر را بداند و این تحریف عجیب را به بیند یا بشنود از دائره اختیار بیرون رفته یک دفعه خود بخود زبان او مترنم باین قبیل مقالات خواهد شد (میرزا عبدالباقی) روایت مفضل بن عمر همین است (آمحمد جواد) روایت معضل بن عمر در مجلد 13 بحار از صفحه 200 الی 209 ده صفحه الی چند سطر چاپ کمپانی است و جمله (یظهر فی شبهه لیستین) رافی سنه الستین کرده و برهان بر سنه 260 که باب ظهور کرده است آورده و عینا مثل معروف (کنند از مدینه و برکنگاور زدند) مجسم نموده (میرزا عبدالباقی) من که جسارت نمی توانم بکنم ولی آقایان شمارا بکامه عشق قسم است ایامی شود شخصی در مقام استدلال این طور علنا خلاف واقع بگوید و هیچ فکر نکند که وقتی خواهد آمد که مفتضح می شود (محمد جواد) جناب مشهدی علی! می توانید این جاد خدمت یکی از علماء سیزدهم بحار را یک ساعت برای ما عاریه بگیرید و این وجود کشف نالایق مراقبان محبت های خودتان فرمائید (آمشهدی علی) بچشم خدا جان شمارا سلامت داشته باشد باکمال منت الان میروم خدمت آقای آقاسید یاسین بسیار بسیار شخص جلیل القدر و عالم با عمل هستند با بنده کمال مرحمت را دارندان الان تاشما استکان جائی را خلاص فرمائید بنده اوردم (مشهدی علی) رفت بفاصله ده دقیقه با کتاب برگشت بآمحمد جواد داد (آمحمد جواد) خدا کند چاپ کمپانی باشد از قضا هم هست الحمد لله (فورا کتاب را باز کرد) های آقایان بسم الله اصل روایت را بخوانم یا ترجمه اش را عرض کنم از روی عبارت یا خود شما ملاحظه میفرمائید؟ (آقاسید حسین) بدهید بنده ترجمه عبارت روایت را میخوانم هم از برای شما کمک کرده ام و هم فی الجملة بیطرفم (آمحمد جواد) بسم الله:

(آقاسید حسین) بسم الله الرحمن الرحیم باب مایکون عند ظهوره (ع) روایه المفضل بن عمر (اقول) روایت کرده است بعضی اصحاب ما از حسین بن همدان از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسینین از ابی شعیب محمد بن نصر از عمر بن الفرات از محمد بن المفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از سید خودم صادق (ع) آیا هست از برای مامور منتظر مهدی وقت معین که مردم بدانند فرمود: حاشا نسبت به ذات باری که تعیین فرمائید ظهور او را بزمانی که مردم شیعه مابدانند عرض کردم ای سید من این عدم تعیین برای چیست؟ فرمود برای اینکه ظهور مهدی همان ساعتی است که خداوند متعال میفرماید (ویسئلونک عن الساعه قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض الی آخره) و همان ساعتی است که خداوند متعال میفرماید (یسئلونک عن الساعه ایان مرسیها) و میفرماید (وعنده علم الساعه) و نفرمود (انها عند احد) و میفرماید (هل تنظرون الان تأتیهم الساعه بغته فقد جاء اشراطها) الخ ومی فرماید (اقتربت الساعه وانشق القمر) وقال (وما یدریک لعل الساعه تکون قریبا یستعجل بها الذین لایؤمنون بها والذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق الان الذین یمارون فی الساعه لغی ضلال بعید)

عرض کردم پس چیست معنی یمارون فرمود چه زمان زائیده شد و کی اورادیده و کجا برمی برد و چه زمان ظاهر می شود و همه اینها شتاب است از برای امر الهی و شک در قضاء او و مداخله در قدرت او (اولئک الذین خسروا الدنیا و ان للکافرین لشر ما ب) (1) عرض کردم آیات تعیین نمیشود از برای او وقتی؟

پس فرمودای مفضل من تعیین نمی کنم از برای او وقتی را بدرستی که کسی که از برای مهدی ما وقتی معین کند پس بتحقیق شرکت نموده در علم الهی ومدعی شده که سرالهی براو ظاهر گردیده در حالتیکه نیست از برای خداسری مگر اینکه واقع شده باشد بسوی این خلق واژگون گمراه برگشته از خدا و اولیاء خدا و نیست از خدا خبری مگر اینکه اولیاء او مخصوص ترند باو از برای سر او و او نزد ایشان است و اینست و جز این نیست القا کرده است بآنهابرای اینکه بخلق حجه باشد.

عرض کردم مفضل ای مولای من پس چگونه است آغاز ظهور مهدی و انجام تسلیم امر باو فرمودای مفضل «یظهر فی شبه لیستین فی علو اذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه» «آمحمد جواد» آقاسید حسین ترا بجد اطهرت پس محل شاهد همین جا است خوب نگاه کنیده بینید بلکه اشتباه کرده باشید بدهید خود میرزاهم به بیند «آقاسید حسین» کتاب را وسط مجلس گذاشت همه دیدند که یظهر فی شبه لیستین است «آقا محمد جواد» شمارا بخدمت ملاحظه کنید ببینید همینکه مفضل بخوبی دانست که تعیین زمان ظهور از خصائص اسرار الهی است و محال است در صفحه سینه امکان تجلی نماید از کیفیت زمان ظهور در حضور امام عرض سئوال نمود که آغاز نمایش و انجام ظهور مهدی چگونه است جواب از مصدر امامت صادر گردید در آغاز نمایش جمال دلارای مهدی نشان داد و بعد خورده خورده غبار اشتباهشان زایل و شمس جمال نور در فضای کره پرتو افکند و کلیه افراد بشر آنحضرت را با اسم و رسم و کنیه و نسب شناسند و در آستان اقدسش پناهنده گردند و این بیحیای و قیح «فی شبه لیستین» را «فی سنه الستین» و اقلا جای خنده است بر فرض اینکه فی سنه الستین باشد چه نتیجه حاصل از او؟ نه نه راستی راستی جناب میرزاهم از در تسلیم داخل شده و از همه حرفهائی که هست و میزنند از قبیل مطابق نبودن جواب با سئوال که سئوال از اوضاع و کیفیات زمان ظهور باشد و جواب از تعیین زمان ظهور داده شود و مناقضه صریحه صدر روایت در استحاله تعیین وقت با این جمله متصل باو که در کلام هیچ سفیهی این طور مناقضه متصل به یک سلسله کلام روان باشد تا چه رسد به کلام امام علیه آلاف التحیه والسلام و وو چشم می پوشم و قبول می کنم که فی «سنه الستین» است کدام ستین چه ستینی؟! 1200 عدد دیگر را از کجا اضافه می کنی بر فرض اینکه از مجرای رمل و جغرافیای اطراف و علم من عندی و لقلقه زبان آوری به چه حجت قاطع و برهان واضح اشاره بای می کند گذشته از همه اینها حسب فرمایش اساسی جناب یراقلی احتمال با احتمال درست نخواهد شد.

«میرزا عبدالباقی» سید عبد الرحمن شعرانی که در سنه 900 هجری بوده در کتاب یواقیت و جواهر صفحه 65 میفرماید «المبحث الخامس والستون فی بیان ان جمیع اشراف الساعه حق لابدان یقع کلها منذ قیام الساعه و ذالک کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی ثم خروج الدابه ثم طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن فتح سد یأجوج ماجوج حتی لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لوقع ذلک کله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته و کل هذه الایات تقع فی المائه الاخیره من الیوم الذی وعد به رسول الله (ص) بقوله ان صلحت امتی فلها یوم وان فدت فلها نصف یوم» یعنی من ایام الرب المشار الیه بقوله تعالی «ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون» «آمحمد جواد» چه دخلی به مطلب مادارد؟ «میرزا عبدالباقی» یک خورده حوصله فی الجملة تحمل چند دقیقه مهلت تا عرض کنم «آمحمد جواد» بسم الله:

(میرزا عبدالباقی) مرحوم مجلسی در مجلد غیبیت از بحار این حدیث شریف را نقل فرموده که (ان صلحت امتی فلها یوم) یعنی اگر امت من نیکو کار باشند از برای آنها روزی است و این حدیث وقتی وارد شد که (لکل امه اجل اذا جاء اجلهم

لایستاًخرون ساعه ولايستقدمون) نازل گردید چه از حضرتش اجل امت اسلامیة را پرسیدند فرمودند (ان صاحت امتی فلهایوم وان فسدت نصف یوم وان یوماً عند ربک کالف سنه ممتعدون) پس بر حسب فرمان الهی و ترجمان او امت اسلامیة در صورت نیکوکاری هزار سال بیشتر آمدند و اندو پس از انقضای این آمد دین و کلمه شرع اسلام باسما ن عروج میفرماید و از صفحه زمین منقرض میگردد چنانچه در قرآن وارد است (یدبر الامر من السماء ثم یعرج الیه فی یوم کان مقدار الف سنه ممتعدون) یعنی حق جل جلاله دین مبین را اولاً از آسمان بتوسط پیغمبر گرامی خودش بزمین نازل میفرماید و تا هزار سال میماند و پس از انقضای هزار سال دوباره به آسمان می رود و چون شخص با فکر تأمل کند می داند که ابتدای تاریخ هزار سال از زمان فوت حضرت امام حسن عسگری (ع) که در سنه 360 هجری است پس 1360 که بگذرد دین اسلام به آسمان می رود و نقطه اولی ظهور می فرماید محمد جواد احسن و واقعات تمام این استدلال ها خاصه این آخری مانند هوس آن مرد شاعر است که می خواهد بتصحیف و دری و قلب و تازی لعل یار را ببوسد و در فقا چطور؟ آ محمد جواد این شعر معنائی است معروف که شاعر گفته:

بتصحیف و دری و قلب و تازی      ز لعل یار خواهم ضد شرقی

مصرع اول چهار قاعده است «تصحیف» تصرف در نقاط و حرکات کلمات است انداختن یا زیاد کردن دری فارسی است تازی عربی است قلب برگرداندن کلمه ایست بهدایت این قواعد چهار گانه از ضد شرقی که غربی است به بوسه میرسد. غربی تصحیف شده عربی است مقلوب ربیع است فارسی ربیع بهار است بهار تصحیف شده نهار است عربی نهار یوم است یوم مقلوب موی است عربی موی شعر است شعر تصحیف شده شعراست عربی شعر بیت است در عربی دارا است دار مقلوب رادا است راد تصحیف شده زاد است فارسی زاد توشه توشه تصحیف شده بوسه است سید شعرانی این طور گفته این ابی المنصور این جور تفسیر کرده مجلسی مؤید آن آورده یوم هزار سال است یدبر الامر یعنی تجدید دین یعرج الیه یعنی فناء دین عمر هردینی هزار سال مبداء عمر دین اسلام هم دویست و شصت سال بعد از طلوع آفتاب اسلام منتهی یک هزار دویست و شصت میشود در این تاریخ باب ظهور کرده از شوخی گذشته راستی دینی که حقانیت او باین مقدماتی که هرگز عقل جن بانها نرسد تمام شود البته در تمام عالم منحصر باین لالع الایای وانک الکفل ذوالکفالین خواهد بود در فقا قاعده از خنده مردمیم واقعا صحبت مذهبی باین بی تاریخی است.

میرزا عبدالباقی خنده بنان بود صحبت است این ترتیب رفاقت نیست از مرحمت آقایان رفقا متوقع این اندازه کم لطفی نبودم یار قلی هیچیک از رفقا در این مورد نسبت بساحت حضرتعالی قصد توهین ندارد ولی خاطر آن جناب مسبوق باشد که توقع برخلاف ناموس طبیعت مثل خواهش برودت از آتش و حرارت از یخ خلاف ناموس طبیعت است ضحک در مزاج انسانی معلول انشراح و انبساط نفس است که از تصور امورات عجیبه دست می دهد و من می توانم با کمال جرأت تمام محترمین دار وجود قسم یاد کنم که عجب تر از این استدلالات حضرت عالی وهم مسلکان محترم آنجناب در اثبات امری باین عظمت سورش دنی نیست «میرزا عبدالباقی» پس باید حضرات آقایان از شاهده مطلق مناظرات دینی به خندند «یار قلی» ترتب معلول بر علت است جائی دون جائی ندارد در برهانی بر هر مدعائی دینی یا طبیعی یا اجتماعی خیالی یا واقعی که بر این نسق باشد هیچ نتیجه ای غیر از خنده ندارد.

«میرزا عبدالباقی» پس تکلیف بنده کمترین را خود حضرات آقایان تعیین فرمائید از حدیث ابوالبیدم میزنم می گویند معما و من است از روایت مفضل بن عمر صحبت می کنم از اصل دروغ می شود صدیقات متفرقه علماء و حدیث



نبوی هم زلزل یارخواهم ضدشرقی بگردد پس شما بفرمائید به بینم معنی «ان صلحت امتی فلهایوم» نیست «یارقلی» برادر عزیز تکلیف حضرات عالی را در دفتر خلقت خود حضرت عالی بدست عقل داده اند که هر مطلبی بدون حجت واضح و برهان صحیح آشکارا درجه اعتبار ساقط است در خصوص حدیث ابالبیدومفضل و این دلیل سومی واقعا هم همینطور بود که خود شما تصدیق یا لااقل سکوت اختیار فرمودید خودتان از خودتان پرسید چرا باید زیر بار مطلبی بروید که اثبات او منوط باین ترهات لا طائل باشد حیف نباشد عزیز من.

واما معنی «ان صلحت امتی فلهایوم» یک عالم معنی است یک دنیا حقیقت لفظ یوم در عربی ترجمه روز است که در فارسی مقدار سیرشمس در نصف مدار فون الارض گفته می شود معنی خط و بخت و نصیب هم می آید چنانچه می گویند فلانی سیاه روز دیگری سفید روز بود ردیف عصر و عهد و زمان دوران هم میگردد مثل «روزها گرفت گور و پاک نیست، دور مجنون گذشت و نوبت ما است» «هر کسی پنج روزه نوبت اوست» «خوش ان باشد که در روز خوانی» «دو دلبر رابه هم سودای جانی» در خصوص عصر سعادت و دوره اقبال اشخاص آمده نظیر «گران شبهای باو حشت نمی بود» «نمی دانست سعدی قدر امروز» «مطرب بزن ترانه که امروز روز ما است» «نه تویی طالب مدح و نه منم قابل مدح» «چکنم قافیه امروز بنام حسن است» در این معنی اخیری خیلی کثیرا استعمال است همین طور هم یوم در عربی بتمام این معنی آمده چنانچه «ستان مایومی علی کوره ها» «ویوم حیان اخی جابر» یا «سقیلا یا منابا بالخفیف قدسلفت» «الیوم نامت اعین بک لم تنم» «لایوم کیومک» قال الله تلک الایام نداولها» و مخصوصا در عرب اطلاق لفظ یوم و اراده دوره سعادت و عصر استقلال و زمان کامرانی بلاغت مخصوصی دارد خاصه در تواریخ عربی الان شایع است (ایام فنیقین) (ایام یونانیین) (ایام مصریین) (ایام آشوریین) (ایام کلدانیین) (ایام فرس) (ایام عرب) (ایام ترک) و و و و و اینجاست که در هر جالفظ یوم و ایام اطلاق میشود دوره اوج سعادت و عصر استقلال سلطنت مراد است چنانچه وارد است «اللهم اجعلنا ممن یکن فی رجعتهم و یملک فی دولتهم و یمكن فی ایامهم و تقرعینه غدابرؤیتهم» و فرمان معجزه بیان «ان صلحت امتی فلهایوم» ناظر باین معنی است که اگر امت من نیکوکاری را وجهه همت خود سازند و از جاده صواب بیرون نروند البته عصر سعادت و دوره شرافت در وجه بسیط بنام نامی آنها مخصوص خواهد بود و گمان نکنند در صورت نیکوکاری دوره سعادتشان قصیر العمر باشد این دوره دوره الهی است.

(هله عاشقان بشارت که نماد این جدائی)

(برسد زمان دولت بکنند خدا خدائی)

چگونه عمر کوتاه تواند بود که هر روزی ازان هزار سال است چنانچه خالق متعال میفرماید (وان یوما عند ربک کالف سنه مماتعدون) و چنانچه از برای هر موجودی فنائی و هر زنده را مرگی است دوره سعادت و عصر استقلال هر ملتی را انقضائی خواهد بود که چون فرارسید «لایستأخرون ساعه و لایستقدمون» و حقیقه عقول مات و متحیر میماند که این مربی عالم طبیعت از قبل خالق طبیعت بضدلسان ساده طبیعی بنی نوع بشر را عموما و امت اسلامیه را خصوصاً درس انحطاط و ارتقاء و استقلال و اضمحلال تعلیم و بچه تعبیری مختصر و آسان علم ارتقاء و حضاره که بهتر از آن در گنجینه خیال نگنجیده بامت خود تلقین فرموده تا مگر امت غفلت زده از خواب برخیزند و بخود آیند و در قرآن مجید نظر کنند ولی افسوس:

نرودمیخ آهنین در سنگ چه داند آنکه اشترمی چراند

(آمحمدجواد)والعجب که از معنی باین لطافت و دستورتکاملی باین نفاست صرف نظرکنند در مقام اثبات ظهور باب برآیند و ترهات سخاوت غریبه باب را آیات معجزه سمات وحی شناسند.

«یارقلی» جناب میرزا خواهشمندم که عرض کمترین را اجابت فرموده از الفاظی که دارای احتمالات چنداست که شاید بر حسب یک احتمال به باب اشاره باشد صرف نظر نموده و بیش از این موجبات تصدیع خود و دیگران فراهم نشود اگر سندی قطعی و مدرک عقلی جزمی در دست دارید بفرمائید احتمال با احتمال یقین نشود شک بشک قطع نگردد و هم بوهم لباس علم نپوشد هزار احتمال احتمال است هزار شک شک است هزار و هم و هم است «آقاسیدحسین» پانزده سال قبل در سلطان آباد عراق بودم درویشی از اهل شاهرود که مدتها در عراق ساکن و معروف به بابی گری بود باعموی من طرح آشنائی انداخته گاه گاهی پاره ای سئوالات طرح میکرد که اگر بابی هاینطور بگویند چه باید گفت بیچاره عمویم که جز سب و شتم و فحش چیزی بلد نبود من هم اوائل عمر التفات باین امور نداشتم ولی این قضیه بالخصوص از خاطر من نرفته که روزی درویش آمد و پرسید که آقا بابیهای گویند این روایت اشاره به شهادت نقطه اولی در تبریز است که امام میفرماید «لابد لنافی آذربایجان من امری قوم»

(میرزا عبدالباقی) ای فدای توهم دل و جان بفرمائید حدیث شریف هیچ نظرم نبود و الا همین را خدمت آقایان عرضه می داشتم شمارا به حقیقت دوستی قسم به بینید در قطعه آذربایجان هیچ واقعه مهمی غیر از شهادت نقطه اولی اتفاق افتاده که قابل اشاره امام (ع) باشد (آقاسیدحسین) اگر چه در حضور مثل جناب یارقلی از مثل منی اظهار فضیلت عین جسارت است ولی آنچه به حسب اطلاع خود از کتب تواریخ فارسیه روضه الصفا حبیب السیر گنجینه دانش مرآت البلدان دیدم قطعه ایالت آذربایجان بعد از طلوع کوكب اسلام این قدر محل واقعات عظیمه و حوادث مهمه تاریخی است که کوچکترین آنها در این قرن اخیر مسئله تاجگذاری نادر در صحرای مغان و انعقاد عهدنامه {1} گلستان بین روس و ایران است و اعدام یکنفریادونفر، مرکز ایالت بزرگی که هر روز در حکومت نشینهای جزو آن همینقدر یابیشتر گذشته میشوند باندازه بال مگسی حائز اهمیت نیست تا چه جای اینکه علامت مخصوص و او مقدمات خاصه ظهور منتظر اهل عالم باشد.

\*) (1) سیاسیون عالم امروز اسلام است که مبدء همه بدبختیهای ملت و ملک ایران عهدنامه می شوم گلستان و ترکمان چای است که فی الحقیقه رقم امضاء این دو مساعده فرمان قضا جریان استیصال دولت و اضمحلال مملکت بود. \*) (آمحمدجواد) بنده از در تسلیم داخل شده مسئله اعدام میرزا علی محمد رابیش از بال مگس اهمیت داده در قطار واقعات مهمه تاریخی فرضش می کنم ولی همین طور که تطبیق روایت بر هر یک از آن وقایع امری است محتمل بر این واقعه هم امری است محتمل حکم به تعیین شخص این محتمل نه سایر احتمالات به یقین حاصل از برهان قاطع قطعی است و الا اساس همان اساس است هزار احتمال احتمال است هزار شک شک است اگر خلاف عرض می کنم این سرمن این سنگ و الا بفرمائید جناب میرزا جواب بگوید.

(حاجی محمدحسین) در بیست سال قبل خراسان به پایوس حضرت ثامن الائمه مشرف شده بودم روزی برای تفرج به مدرسه میرزا جعفر رفته بودم حلقه ای از مردم را دیدم شخصی را از اهل طهران نگین و ارا حاطه کرده اند و او هم باکمال اضطراب و اضطراب فریادمی کند که باین ثامن الائمه شیعه اثنی عشری هستم بابی نیستم ولی گاه گاهی در طهران بانها صحبت کرده ام این اخبار را به میرزا علی محمد تطبیق می کنند (یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و شرع

جدیدعلی العرب شدید) و روایت دیگر (ولقد یظهر صبی من بنی هاشم و یأمر الناس بیعته و هو ذو کتاب جدید و یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم شیئاً فاسرعو الیه) روایت دیگر (لویعلم الناس ما یصنع القائم لاحب اکثرهم ان لایروه فانه یقوم بامر جدید علی العرب شدید) یکی از آن مردم بانهایت تغیر: تو اگر پدر سوخته نیستی چرا باید به حرف آنها گوش بدهی (دیگری) تو... خوردی با همه بایه‌ها من بدنان میرزا علی محمد... (دیگری) اگر یک دفعه دیگر از این غلط‌ها کردی سرت را مثل سرسگ از تن نحست جدا می‌کنم (دیگری) نعره بلند نمود و اشریعتا کضعف دین بجائی کشیده که در جوار صحن رضوی دلیل بایه‌ها مذاکره شود بیچاره این شخص طهرانی هر چه عجز و لایه می کند که والله من مسلمانم من شیعه کورم عامیم آمده ام از شما اهل علم جواب بگیرم بروم بآن پدر سوخته هابدهم بخرج نمی‌روم و غوغای غریبی بلند است یک مرتبه یک نفر فریاد زد: ملا رمضان علی سیستانی «جواب بله بله» بسم الله باید سک کشی کرد قدری نفت و گه سگ قدری نفت و گه سگ یالله یا الله تا این پدر سوخته را بمیرزا علی محمد باب ملحق کنم.

یک مرتبه از حجره زاویه یک هیكلی بیرون آمد حقیقه معنی ملا رمضان علی سیستانی عریض و طویل و بد ریخت پسر عمه شل رستمی که در حمام می کشند از شوخی گذشته حالی از غرابت نبود من دیدم رسیدن ملا رمضان علی باین شخص مساوی با مرگ اوست خیلی دست پاچه شدم که خونی بناحق ریخته شد چکنم چه چاره سازم به که گویم این مصیبت که منتهی برهان این جمیعت نفت و گه سک دست ملا رمضان علی سیستانی است خدارا در این حیص و بیص و گیرو دار پیرو مردی با کمال و قاراز در مدرسه داخل شد آثار بزرگی و علم از جبهه او پیداست حضرات مجتمعین دست و پای خود را جمع کردند که ای جناب فاضل و همگی با کمال ادب استقبال رفتند پس از تسلیم و تقبیل مآقع را در حضرت شیخ عرصه داشتند، شیخ طهرانی را با کمال محبت و ملائمت صد از دونشست در منتهی رأفت و لطافت از حال او جو یا شد گریه راه گلوی بیچاره را گرفته قادر بر حرف زدن نیست.

(شیخ) فوراً دستمال از جیب در آورد صورتش را بوسه داد که خاطر جمع باش هیچ آسیبی به تو نخواهد رسید «شیخ» از طلاب پرسید که اقرار به باییت کرده «ملا رمضان علی» آقا وقت شریف تراست که از این سک اقرار بشنویم از شکل نحسش پیداست کارش باید تمام بشود «شیخ» خیلی متغیر شد که مرد که الاغ خفه شو اسلام رابه همین حماقت و جهالت از بین بردید بعد به طهرانی گفت که بفرض که شیعه مذهب نباشی در جامعه اسلامیت برادریم بفرض مسلمان نباشی در جامعه ملی بودن شریکیم بفرض که ملی نباشی در جامعه توحید سهیمیم بفرض که موحد نباشی در جامعه انسانیت عضویم بفرض که تو مرا از جرگه انسانیت خارج بدانی در جامعه حیوانیت متحد خواهیم بود شخص بیچاره روی دست و پای شیخ افتاده بوسه میزند گریه می کند آقا والله تو از جنس بشر امروزه نیستی اگر خضری که می گویند راست باشد توئی خوی بدینسان که دیده است و شنیده است آقا چرا این مردم را بانفاس قدسیه تربیت نمی فرمائید که از برای یک امر به معروف و نهی از منکر موهومی هزار خلاف شرع قطعی را بجای آورند من یازده روز است در عرض اقدس دیوانه و ارمی گردم بلکه یک نفر در دلد مرا گوش دهد هر جا که رفتم دردی بردردم افزود تا امروز باین مکان مشرف شدم با خود خیال کردم که البته اهل این مکان در همسایگی اقدس رضوی چنان بحلیه علم و عمل آراسته اند که کمترین خادم این مکان از عهده شفاء دردمن بر آید هنوز اظهار مطلب خود را کرده نکرده چیزی نمانده بود که جناب ملا رمضان علی وجود مرا از قید حیات ختم نماید ناگهان شفق اقبال من طالع و آفتاب جمال پیر دلیل خضرا در تابان گردید اکنون:

گره می خواهی بصفوت حال من      بنده پرورگوش کن احوال من

کمترین حسن زاده حبیب الله مسقط الراس منجیل رشت موطن طهران شغلم در اداره شورین بلژیکی دوافروشی است واز آنجاکه چندسال است اداره شورین در خیابان مریضخانه منتقل شده وانجام مرکز باییهای طهران است من قهر با آنها محشور و مأنوسم وعمده ادله و براهین آنها را دیده ام هیچکدام در من تأثیر نکرده مگر عده اخبار که بامیرزاعلی محمد منطبق می کنند و من در جواب آنها عاجز ماندم رفته رفته کثرت حشر من با آنها و اصرار آنها در تلقین آن اخبار موجب تزلزل قلب من شده هر چه خواستم در طهران دستم بدامن کسی برسد که رفع تزلزل من نمایند منستم از آنجاکه دست حق سائق غیبی من بود آتش شوق تشرف باستان اقدس رضوی در کانون دلم شعله ور گردید فوراً از کار و بار و حال دست شسته بار سفر زیارت بستم باخدای خود عهد کردم که بار الها گفت تو است (والدین جاهد و افینا لنهدینهم سبلنا) این سفر من فقط جهاد در سبیل تو است که مرا از این گرداب تزلزل شربت نجات دهی و الابدین باب داخل خواهم شد اولین ساعتی که دور نمای مشهد مقدس را دیدم و چشمم بلمعان قبه منور رضویه افتاد عرضه داشتم:

آمدیم ای شاه ما اینجاقنق      ای تومهمان دارسکان افق

ترنسازی گر شما ما را توب      اقم انجاکه نی اندازد عرب

تا الساعه که خدمت نشسته ام اصلاً تزلزل چیزی نکاسته تا چه کندهمت والای تو «مذاکره شیخ باطهرانی» «شیخ آقامیرزا حسن امیدوارم این تزلزل قلبی شما در دین سبب استحکام عقیده و علت قوت دین شما باشد تصفیه و تخلیص هر چیزی بوته مخصوصی دارد بوته تصفیه و تخلیص معارف دینی شکوک و شبهات است شما از هجوم سیل شکوک و تزلزل اصلاً خائف نباشید شدت رسوخ و قوت نفوذ ثمره ازاله تردید و نتیجه رفع تزلزل است محال است ان مرتبه از شدت رسوخ وان درجه از قوت بدون تزلزل و تردید حاصل آید.

«میرزا حسن» ای مسیحادم و موسی کف و نوح صفت پس چرا التفاتی به تربیت این مردم نمیفرمائی که خود را متدین می دانند و اینقدر خلاف مرتکب می شوند «اولاً» اسلام بظاهر حکم می کند و من هر چه بردیانت خودم اقرار می کردم می خواستند مرا بکشند که توبایی هستی «ثانیاً» قبول قول «من لا یعرف الا من قبله» مسلم همه فقهاست والان در تمام خراسان هیچکس غیر از خودم از حالات و عقاید من کسی خبر ندارد و مرا نمی شناسد و من صدمرتبه اقرار کردم و می کنم که شیعه اثنی عشری هستم شما چرا با او امتناع داشتید «ثالثاً» تدرو الحدود بالمشبهات «از برای حرمت اجراء حد و نسبت دادن مرابه بابیه احتمال صدق در اقرار من کافی بود «رابعاً» اجراء حد منوط است به شخص حاکم شرع جامع الشرائط از روی موازین معلومه قضا و شهادت شما را چه که اجراء حد باین مقدمات فاسده نمائید «خامساً» حد قتل معلوم است که باید با کمال سهولت فری اوداج اربعه نمایند پس از اتمام شرایط باگه سک یافت آتش زدن در چه شرعی رواست «سادساً» قرآن مجید دستور مقدسی در خصوص طرف شدن با خارجه در مذاکرات دینی پیغمبر (ص) تعلیم فرموده که «جاد لهم بالتی هی احسن» آیا این اطوار ناشایست شما مجادله علی نحو الاحسن بود جان بقریان دهندش که می گوید:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی      هر عیب که هست از مسلمانی ماست

«ملا رمضان علی» مرد که الاغ... بدن دان جد هفتمت تو اینقدر شعور نداری فکر کنی مجلسی اعلی الله مقامه این اخبار را همه تألیف فرموده و یک بیانی هم مناسب هریک در ذیل آن خبر نوشته رجوع کن بیان مجلسی «شیخ» روبه حضرات مجتمعین کرده فرمود البته این رفتار شما از روی غیرت دین و عرق مذهبی شماست فکر کنید به بینید ممکن است که

این شخص اگر در واقع بابی است با این حرکات ناهنجار مسلمان شود یا متزلزل است برگردد حیف نباشد مقام منبع خودتان رابه این حرکات جاهلانه موهون و از اعتبار ساقط نمائید آمشهدی حسن! اخباری که شمارا متزلزل ساخته همین هاست که خواندی یا با زهم هست؟... خیر آقا عمده همین هاست.

«شیخ» بسیار خوب جناب امیرزا حسن حضرتعالی اولامیخواستید بآنها بفرمائید صحت دعوت میرزا علی محمد مبتنی بر احتمال تطبیق بر همین چند خبر است یا از خارج مسلم شده و تطبیق احتمالی این چند خبر با واقعه نکتہ بعد الوقوع است اگر از خارج درست شده پس همان را اراده کنید و اگر مبتنی بر تطبیق این چند خبر است که نفس مضامین این اخبار مکذب صریح باب است چه مکرر میفرمائید (علی العرب شدید) آخر هیچ دیده شده شنیده شده که بابیها جائی از عربستان را خراب کرده اند؟ عاصمه ایالت کدام عرب را گرفته اند؟

کدام یک از عشایر عظیمه عرب را بدیاری عدم فرستاده اند؟ آخرین نفر بگوید آن سختی که ملت عرب از بابیها دیده کدام است؟ جناب مشهدی حسن اگر صحت دعوی مبتنی بر همین چند خبر است طایفه وهابیه هم آنها را در رئیسشان عبدالعزیز عبدالوهاب حمل میکنند که چقدر از عرب کشت کربلای معلا را خراب و قتل عام نمود حرم محترم راقهوه خانه خود کرد مدینه منوره را غارت کرد مکه معظمه را گرفت اثاثیه حرم را برد قبور اشرف و سادات بنی هاشم و قریش را منهدم ساخت کلیه عشایر نجد و سواحل عمان را در تحت اطاعت خود آورد و الان هم زیاده از صد سال است که اولاد او ریاست تامه بروسط جزیره العرب دارند. جناب امیرزا حسن!! اگر اساس دعوت فقط همین تطبیق الفاظ باشد طائفه قرامطه که تقریباً صد سال در اواسط جزیره العرب بتاخت و تاز بر یختن خون اعراب مشغول بودند حق دارند این الفاظ را بخود حمل نمایند چه از هتک اعراض و قتل نفوس و تخریب مساجد و نقص شعائر مسلمین اصلاً فرو گذاری نکردند خانه کعبه را خراب کردند در سال 371 هجری حجاز را سودا بردند و بعد از بیست و دو سال نگه داشتن معاودت دادند مکرر در مکرر از جمعیت حاج که عمده آنها به بیست هزار نفر می رسید یک نفر از زنده نگذاشتند بالاخره در حدود شام جنگی با خلفاء علویین مصر کردند شکست فاحشی خوردند و در حدود بحرین فراری شدند و دیگر اسامی از آنها بلند نشد (مشهدی حسن) قرامطه صاحب دین و آئین بودند یا خیر؟ (شیخ) بله بله به قرامطه که مؤسس و رئیس آنها بود کتابی آورد که در او نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم می گوید فرج بن عثمان که از قریه نصرانه و داعی مسیح است و عیسی است و کلمه است و مهدی است و احمد بن محمد حنفی است و جرائیل است و مسیح مصورش در جسم انسان و گفت توئی داعی و توئی حجت و توئی دابه و توئی ناقه و توئی روح القدس و توئی یحی بن زکریا احکام غریبه اظهار کرد از جمله گفت نماز چهار رکعت است دور رکعت قبل از طلوع آفتاب و دور رکعت قبل از غروب و اذان در هر نماز عبارت است از سه الله اکبر و دو شاهدان لاله الله و اشهدان عیسی رسول الله و اشهدان محمد رسول الله و اشهدان احمد بن محمد حنیفه رسول الله و بیت المقدس را قبله قرار داده بجای روز جمعه شنبه را قبول کرد که در آن بکاری مشغول نشوند و در هر رکعت نماری استفتاحی بخوانند و می گفت این استفتاح براحمد بن محمد بن حنیفه نازل شده و آن دعائی بود که خود بهم بافته بود و در سال دور روز روزه بگیرند و روز مهرگان، روز نوروز، نبید را حرام می دانست شراب را حلال، غسلی برای جنابت لازم نمی دانست لیکن وضوی او مثل وضوی معمولی بود گوشت هر صاحب ناب و مخلیبی را حلال می دانست.

(مشهدی حسن) آقا قربان انفاس مقدسه ات کردم الان یقین کردم که فرموده (مداد العلماء افضل من دماء الشهداء) صادق و مصدق است الان یقین کردم که چگونه صلاح و فساد هیئته جامعه بشری بسته بصلاح و فساد علماء است آقا اگر یک

نفر مثل وجود مقدست در طهران بود کار بابیه با اینجانی کشید کار فساد عقیده مردم باینجا میرسد آقامن شخصی هستم از جایی اطلاع ندارم تمام همتم مصروف پیدا کردن نان است یکدفعه می بینم چند نفر اشخاص خلیق متواضع از مادر مهربان ترپیش من می آیند که مابابی هستیم راست و دروغ هر چه هست نیست بهم انداخته از اخبار و احادیث سیاسیات و ممالک و ملل و دول دم می زند قلب مرا یکدفعه از جامی کنند پناه گاه قلبی مایکمشت شیعیان عتبه رؤساء دینی است در حضرت آنها هم امکان دم زدن از این امور نداریم و الا ملا رمضان علی حاضر است، از این جهت آیه شریفه (ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا) منعکس شده (ورأیت الناس یخرجون من دین الله افواجا) «شیخ» جنای مشهدی حسن در خیلی است از دو باباید صحبت نمود و الا امن یکی از کمترین خادمان شما هستم (مشهدی حسن) خیر خیر من سگ کیستم :

چه کسی چه کاره ام من که رسم بر آستانه

شرف است اگر بیوسم قدم ملازمت

باین فرمایشات مرحمت و لطف این عبد زرخیر در اغریق خجات میفرمائید.

«شیخ» نه راستی حاضر از برای هر شبهه ای که شما داشته باشید دفع کنم و خواهش دارم امشب را با حضرات آقایان در بنده منزل تشریف آورده لقمه نان و پنیر صرف نموده اصلاح ذات البینی بعمل آورده باشد الا ان هم باید ملا رمضان علی زحمت کشیده از برای رفع زحمت ماتر ضیه خاطر مشهدی حسن یک استکان آب گرمی درست نمایند (ملا رمضان علی) دست آقا را بوسه زد و رفت برای سماور من هم نزدیک رفتیم به تشریف تقبیل دست آقا فائز گردیدم مقدار وجهی از مال امام (ع) در حضرتش تسلیم نمودم و برگشتم و دانستم که همه این خرابیها از کجا است.

(مشهدی علی) بله آقا خرابی معلوم است از کجا است، در بیست و پنج سال قبل، پیش از فوت ناصرالدین شاه یک روز از در مدرسه صدر (اصفهان) می گذشتم دیدم هنگامه غریبی است صحن مدرسه از کسبه و طلبه پرورزمه بابی کشی بلند است داخل شدم دیدم در ایوان جلو حجره جهانگیر خان شخصی نوکر باب روبروی آقا شیخ عبدالحسین محلاتی و آخوند ملا محمد کاشی نشسته و چند نفر از طلاب قوی پنجه بزن با چوب مردم را از هجوم بایوان منع می کنند حال امن دلم خیلی خیلی ویلی می کند که صحبت های اینهارا مسبوق شوم در این اثناء خدائی شد آشیخ عبدالحسین آب خواست من فوراً کاسه پیدا کردم آب کردم بردم برای شیخ و مثل پیش خدمت حضور بدیوار ایوان دست بسینه ایستادم دیدم این شخص می گوید من بابی نیستم خدا لعنت کند هر مذهبی را که برخلاف حق است (آشیخ عبدالحسین) شخص باب رالغن کن (این شخص) بطلان شخص باب بر من معلوم نیست هرگز لعن نمی کنم اگر آقایان اثبات فساد او را نمودند البته لعن می کنم (آشیخ عبدالحسین) یعنی شما احتمال حقانیت در حق باب می دهید؟ (این شخص) بله به جهت اخباری که در دست داریم منطبق بر این می شود (آخوند ملا محمد کاشی) کدام خبر؟ (این شخص) (اذاقام القائم دعابا مر جدید کما دعار رسول الله) و روایه دیگر (یقوم القائم با مر جدید و کتاب جدید) و روایه دیگر (ان القائم ادا قام دعانا لیس الی امر جدید کما دعار رسول الله) و روایه دیگر (اذاقام القائم استأنف امر جدید کما دعار رسول الله) و روایه دیگر (ان القائم یبطل ما کان من قبله با مر الله) و روایه دیگر (یصنع ما صنع رسول الله و یهدم من کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیه و استأنف اسلاماً جدیداً) (آخوند ملا محمد کاشی) ترجمه این الفاظ که خواندی غیر از اینست که اهل عالم مردم را دعوت می فرماید با مرتازه؟ «این شخص» خیر «آخوند کاشی» این صفت بر تمام مدعیان مقام مهدویت منطبق است زیرا که



هرکدام در هر عهدهی و هر دوره ای و هر ملتی و هر مملکتی که سردرآورده اند نغمه تازه ای سروده اند پس همه برحق اندیاهمه بر باطل.

(این شخص) هیچکس تا قبل از سنه 1260 مدعی مقام مهدویت نگردیده و غیر از جمال نقطه اولی احدی در این وادی قدم نزده - یکمرتبه دسته ای از طلاب خونساریه بایوان حمله بردند که: خبیث چه گه میخوری زندیق لامذهب، دسته نیم آوردیها از طرفی پدر سوخته بکله پدر خودت و هر چه بایی سگ. چند نفر از سادات بیدآبادیها حمله آوردند دسته از سادات یاقلعه هیجانی کردند معرکه سخت در گرفت آخوندکاشی و شیخ محلاتی این شخص را در سه گنجی ایوان گذاشتند خود را سپرو کردند حضرات مهاجمین را بموعظه و نصیحت گرفتند که آقایان صبر کنید هنوز ثابت نشده، بهزار معرکه خورده خورده این شخص را بجزره خان طپاندند و در رابستند من هم هر طور شده پیشک قاتی مویز داخل حجره رفتم خان از شدت غضب تب کرده، بسیار آخوندکاشی و شیخ را سرزنش و ملامت نمود فوق العاده از این شخص معذرت خواست ببخشید اینها جوانند جاهلند سرود گرم روزگار را نچشیده اند از شما هم در هر جا کشف سر نشاید. (محرّم راز تو هر دل نشود) عزیز من (هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند) خوب بفرمائید ببینم شبیه شما چیست طرف شما کیست؟ (این شخص) از خلاق متعال خواستارم که امثال این وجود مسعود را در هر جا تکثیر فرماید که بقوره اخلاق عملی کاریک هزار مرد جنگی را در حفظ و حراست حقوق مسلمین از دست بردا و هام مضله حفظ فرموده اند، بنده کمترین بایی نیستم ولی مخلوط با آنها بوده ام صحبتهای آنها را خیلی شنیده ام شبیهات و وسواس آنها بر من خیلی وارد شده ولی هیچکدام به قدر این اخبار که در حضرت این دوبرگوار عرضه داشتیم مرا از کار نینداخته برای دفع این مرض روحانی باین دارالشفای روحانی پناهنده شده مجلس علاج بمیدان جنگ ایللیاتی تبدیل گردید اگر حفظ این دو وجود اقدس و ظل این حجره منیره نبود الساعه از زحمت حیات آسوده بودم.

(خان) خوب حقیقتا این بنده هم سالهای دراز در این شبیه بودم تا آنکه در پنج سال قبل ضعفی در قلب عارض وقوه خیالیه فوق العاده بنای اذیت گذاشت بطوری که در شبانه روز بیش از یکساعت خواب نداشتم و در فکر و حیرت بسر می بردم خدا حفظ کند امیرزا محمد باقری داریم طبیب اصرار بمن کرد که کتب حکایات و قصص و تواریخ و اشعار و سرگذشت نگاه کنم و اصلا ذهن خود را در مطالب علمیه صرف نکنم و بالصرّاحه گفت شرعاً مطالعه این قبیل کتب بر شما واجب فوری و غیر آنها حرامست من هم مدت یکسال آنچه در قوه داشتم صرف مطالعه تواریخ نمودم هر یک از نسخ التواریخ روضه الصفا حبیب السیر را من اوله الی آخره دیدم غیر از اینها هر چه دستم می رسید از عربی فارسی می گرفتم نگاه می کردم الحق در افاقه از مرض ضعف قلب و آسایش خیال خیلی مفید شد ولی یکدفعه ملتفت شدم از برکت سیر تواریخ بالمره از شر شبیه چند ساله آسوده گشتم و اصلا در سویدای دلم بقدر ذره اثری از وسوسه ای که داشتم نمانده، عزیز من این وسوسه از جهل به تاریخ است این شبیه از مضرات سوء نداشتن اوضاع سابقه و لاحقّه است اگر کسی بدانند در سنین روزگار گذشته سالی نگذشته مگر اینکه سری از دری برآمده نغمه تازه مهدویت نواخته احکام تازه ای آورده کتاب تازه ای اظهار نموده جمعی هم از عوام کالانعام بدورانها ریخته تامدتی بهمین طور بر مردمان جاهل احمق ریاستی کرده اند و رفته اند اسمی بیادگار در صفحات تاریخیه گذاشته آنوقت محال است که این شخص عالم انطباق این روایات رابه میرزا علی محمد شیرازی احتمال دهد چه میرزا علی محمد یکی نیست خیلی است.

اگر کسی از اوضاع عالم امروزه مطلع باشد می داند که اقلاد رهیئت جامعه سیصد میلیون نفوس اسلامی عده زیادی هستند که مدعی مهدویتند و هیاهوی هر کدام در محل خود هزار مرتبه از میرزاعلی محمد بیشتر است اگر باور نکنی این تاریخ و این شما، نگاه کنی بدیه بینید راست است یا دروغ، عزیز من قائم موعود صفحه عالم را بجمال خود آرایش دهد بنی نوع بشر اتریتی تازه نمایدند هر کس مدعی امر تازه شد قائم است از این هم گذشتیم و تسلیم نمودیم که انطباق این اخبار بر میرزاعلی محمد احتمال می رود و او هم با خیلی اشخاص شریک است ولی از کجا قطع حاصل کنیم که او است نه دیگری بدیهی است که از خود این اخبار ممکن نیست قطع حاصل شود پس باید برهان آخری اقامه شود خصوص انطباق بر میرزاعلی محمد و آن برهان کدام است؟ (این شخص) بسمبارک خودتان من از این پدرسوخته ها غیر از این اخبار برهان دیگری نشنیدم.

(خان) علاوه از این، در خیلی از اخبار علائم ظهور فقراتی مذکور است که قطعاً در میرزاعلی محمد نیست و اگر در کذب او از روی اخبار برهانی نباشد همان فقرات برهان کذب او خواهد بود مثلاً اخبار زیادی وارد است در سبختگیری قائم موعود بر عرب و کثرت ورود اخبار در خصوص این علامت مخصوص بیش از همه علائم است و حال اینکه بدیهی است که از طرف شخص باب و جانشینهای باب و مرده باب نسبت به عرب و قطر عرب اصلاحی و شدتی نشده بجان عزیز خودت که الان حدود شصت سال است از زمان باب می گذرد و هنوز عربها نفهمیده اند که هم چه مذهبی هم در عالم قابل تصور است عجب تراز همه اینکه بغداد و عکامرکز بابیه و پایتخت دعوت حسین علی و عباس افندی است در صورتیکه همسایه های خانگی آنها از امر آنها مطلع نیستند و کسبه بازاری در عکاکه مربوط به نوکرهای عباس افندی از روی اینکه گاه گاهی می بینند یکی دو نفر ایرانی از کشتی پیاده می شوند و با عجز و لابه به خانه عباس می روند عقیده یک نفر در ویش مرشدی با و دارند.

بی اطلاعی قوم عرب از طلوع این فرقه همین بس که میرزا مهدی خان زعیم الدوله منشی روزنامه حکمت در مصر پرس از تألیف کتاب مفتاح باب الابواب در مقام طبع و نشر آن برآمده حضرت شیخ محمد عبده مخصوصاً با سایر اجزاء اداره معارف مصر در کمال شدت از قبول صدق مطالب کتاب وحشت داشتند که چه سان تعقل شود شخصی طلوع نماید و (سبحانک اللهم لال الایای وانک انت الکفل ذوالکفالین) را وحی آسمانی خود قرار دهد و چطور ممکن است احمقی با و بگردد بالاخره بیچاره زعیم الدوله مدارک مذهبی بابیه را از بیان و ایقان والواح و تلفیقات عباسی راجع کرده در گوشه از کتابخانه جامع از هر گزارده در جریده خود اعلان دارد که هر کس این مذهب عجیب را باور نکند و تصور نماید که زعیم الدوله بر عالم بشرت همتی ایراد نموده بکتابخانه جامع از هر رجوع نماید بالاتر از این که در همین بغداد و کربلا و نجف اعراب مشروطیت را مذهب بابی تصور نموده و الان هم بهمین تصور باقی هستند.

(این شخص) برخاست و دست خان را بوسه داد و نشست که آقا از این اخبار راهم خیلی برای من می خوانند (یأتی بکتاب جدید علی العرب شدید) من هم عامی از دستم جز وسوسه و تزلزل چه برمی آید الان یقین کردم که بابیه دروغ می گویند و اصل مذهب آنها مذهب دروغ است از باب تا محرابشان لعنت من هم رفتم دست خان را بوسه دادم از حجره بیرون آمدم هیجان عمومی هم خیلی کم بود اغلب رفته بودند (میرزا عبدالباقی) آقا سید حسین بفرماید بدیه بینم اسم عمومی سرکار آقا سید جعفر نبود؟ (سید حسین) چرا (میرزا) در محله حصارخانه نداشت «سید» چرا (میرزا) شما در مدرسه حاجی آقا حجره نداشتید (سید حسین) چرا.

(میرزا) خاطر داری یک روز طرف عصری در مدرسه چائی دم کردی بعد معلوم شد عقرب در قوری رفته بود شما هم ملتفت نشدید آب روی قوری گرفتید عقرب پاکیزه ای دم کردید قاه قله قله (سید حسین) بلکه شما خودت آن درویشی (میرزا) بله بله سلام علیکم احوال شریف (سید حسین) خدا حافظ شما سایه شما کم نشه عجیب لاله الا الله، چه دنیائی است!! چه روزگاری! شما در پانزده سال قبل از حالا خیلی پیر تر بودی (میرزا) بله هرگز نمیردانکه دلش زنده شد بعشق، خوب جناب حاجی محمد حسین آنروز در مدرسه میرزا جعفر وقتی ملا رمضان علی رفت چائی درست کند ملتفت شدی آقای فاضل باو چه فرمودند؟ (حاجی محمد حسین) میرزا احسن طهرانی بابی تو بودی؟! عجیب لاله الا الله آن روز ریش بلندی سیل بلندی ابروهای کلفتی داشتی (میرزا) هر لحظه بشکلی بت عیار در آید وادی وادی عشق است اما خدا طول عمر بفاضل دهد خیلی مرد خوبی است حقیقه عالم با اخلاقی است.

(مشهدی علی) زاین قرار می ترسم رفیق مدرسه صدر هم خودت باشی!!! سیاهی چشمها و نگاه کردند باومی ماند (میرزا) دستت رابده اینجا والله خودشه یادت هست وقتی که آقا شیخ عبدالحسین محلاتی وارد حجره شد و نشست گوشه عبایش به کوزه آب گرفت کوزه ریخت مبلغی از حجره تر شد، خان گفت نشستن تو هم غیر از نشستنهاست در این اثنا تیلی از سقف در همان نقطه که آب ریخته افتاد و بواسطه آب نتوانست حرکت کند او را گرفتند و کشتند و آقا شیخ عبدالحسین گفت هنوز بکرامت من ایمان نیوردی خان خندید و گفت چرا ولی کرامت از پرتو هدایت خلق است (مشهدی علی) او هم یادم آمد خوب رفیق با هم آشنائیم احوال شریف، تو کجا اینجا کجا چه می کنی در این مدت کجاها راسی بر کردی عجب خصوصیات مجالس را حفظ کردی (آحمد جواد) این رتیل رامن کشتم پس این عجوزه عروس هزار داماد است نمک هر آش و قاشق هر دیگی شنیده بودیم اماندیده بودیم الحق جناب میرزا با این همه مجالس مباحثه و مذاکره و این همه جوابهای شافی و کافی از زیننگ بایه خود را فارغ نکرده ای و اصرار باین مذهب بی اساس خود یکی از غرائب عالم است و در هر صورت مرد آن است که سر حرف خود مردانه بایستد اگر جواب داری بده و الا تفصیل حال خودت را بگو.

(میرزا عبدالباقی) برادر! عالم عالم دوستی است من که با هم رفیق و جان در یک قالبیم تفصیل حال خود را هم خواهم گفت ولی بشرطها و شروطها اول باید نجفی برویم و برگردیم آسوده خاطر مرفه البال شرح حال خود و مذهب خود را من اوله الی آخره عرض دارم (آحمد جعفر) واقعا دامنه مذاکره و صحبت ما باندازه ای وسیع و دنباله دار شد که از همه چیز مانده ایم آخر شب جمعه است وقت یک عربانه بیش نمانده دیشب نرفتید بهوای امشب اگر رفتنی هستی دیدی علی (حاجی محمد حسین) من هرگز نمی خواهم از حوزة رفقا جدا گردم ولی اگر هم کسی از شما مشب خیال نجف نداشته باشد من به شکرانه فهم کنه براهین بابیه بزیارت مولی الموالی در این شب جمعه شرفیاب خواهم شد. (آسید زین العابدین) من هم بهمین ملاحظه برخورد واجب می دانم البته در خدمت شما هستم «آحمد جواد» مشهدی علی راهم خواهیم برد «مشهدی علی» بنده هر شب جمعه نجف مشرف می شوم و باگاری سه از شب برمی گردم حضرات آقایان هم برمی گردند یا همانجا تهیه جائی کرده اند «همه خیر ما هم برمی گردیم» همگی تجدید و ضو نمودیم رو بسمت عربانه رفتیم ساعت یک به غروب مانده عربانه تازه حرکت کرده یک ساعت دیگر باید معطل شد.

«یار قلی» تشریف به نجف اشرف و فیض زیارت آستانه علوی اهم مدارج سعادت بشری است ولی اگر کار میرزای کسره گردد و تفصیل حال خود را بگوید و فی الحقیقه مثل این چنین شخصی که در پای مذهب باب زحمتهاکشیده سفرها کرده

صدمه هاخورده حالادراین مجمع از مذهب خوداستعفاگوید و حقیقتا از روی ایمان و خلوص پابدائره مذهب صحیح ودین صحیح معقول گذارد آنوقت باید میرزا را بهیئت جمعی در حرم مطهر مولی الموالی طواف دهیم وهمه بکلمه واحده عرضه داریم:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

اینهمه شعرو غزل تعبیه در منقارش

پرتو توفیق زیارت رفیق راه هدایت ماگشته تایک مجاهد گمگشته در تیه ضلال رابشاهراه مذهب حق ودین حق آوردیم پس هر چند امشب شب جمعه و فضل زیارت جای خود دارد ولی از انجام دادن این نتیجه بسیار بزرگ هم غفلت نکنید که مسلماد پیشگاه قدس حضرت مزور از زیارتش مطلوب تراست امشب رابه خاتمه این مطلب می پردازیم فردا بشکرانه اش زیارت مشرف میشویم.

(میرزا عبدالباقی) بنده هم حاضر ولی بشرطی که مطلب پیش هر یک محرمانه باشد و این راهم بدانید که اگر کشف سرمن شود جان من در معرض خطر است گذشته از اینکه رشته معاش من بکلی قطع میشود و باید گدائی کنم (رفقا به او اطمینان دارند) برگشتیم به منزل سما و روقلیان تجدید شد مشهدی علی برای دستورش رفت کار خود را انجام داد و برگشت کم کم غروب شد اداء فریضه مغرب و عشا را نمود (میرزا عبدالباقی) بکرسی صحبت نشست:

### (تفضیل سرگذشت میرزا عبدالباقی)

(میرزا عبدالباقی) باید همه شماها بالای پشت بام حضرت امیر رضامن بدهید که این مذاکره در جانی اظهار نشود هیچکس بر مذاکرات امشبه ما بالخصوص مطلع نگردد (آمیرزا کریم) همه بجان حاضریم ولی اهتمام شما بسری بودن این مذاکره خود سری است عجیب.

(میرزا عبدالباقی) کمترین وبال کشف سرمن بر فرض حیات گدائی است والا جانم در معرض مخاطره قطعی است (یار قلی) شخص باشرف که تخلف از گفته خود را که عالم انسانیت پندارد حاجتی بقسم ندارد و اگر بشرافت قول خود اعتنان کند بقسم او هم اعتباری نباشد قسم مایه اطمینان و قاطع دعوی است نه صندوق سرو قفل دهن شما اطمینان کامل داشته باشید که اعضاء این مجمع تماما تخلف از گفته خود نکنند.

(میرزا عبدالباقی) آقایان! همگی مردانه قول بشرف می دهند که سرمرا فاش نکنید؟ (رفقا) بله بله (آمحمد جواد) بشرط اینکه حکمت اورا بیان کنید (میرزا) بچشم بنده کمترین اسم اصلیم حسن پدرم حاجی حبیب الله منجیلی از تجار معتبر رشت مالیه او تقریباً یک کرورونیم بود سه پسر و دو دختر از او به یادگار ماند در او آخر عمر به مرض سینه در داز پافتاد اداره تجارت بدو برادر بزرگ من دائر بود روز بیست و یکم ماه رمضان اظهار میل نمود که در مسجد جامع از تماشای دسته جات سینه زن و عزا دار چند قطره اشکی برای خاموشی آتش جهنم ذخیره نماید هر چه مال الحاح نمودیم که با آن جمعیت و آن ازدحام و این ضعف و این نقاهت از حیزامکان خارج است قبول نکرد کثرت الحاح ما بر شدت اصرار و افزود بالاخره گفت جدا همه شما را عاق می کنم اگر این آرزوی مرا انجام ندهید، مجبوراً برادرها با عانت دو عم و یک دایی و دو داماد مرحوم رابه مسجد بردیم پهلوی منبر محلی آسوده از صدمه تراحم برای او معین کردیم نشست.

وقتیکه دسته سینه زنان آمدنوحه خوان آنها به منبررفت مسجداز کله اصناف مردم باندازه ای جمعیت شده که محال است سوزن به زمین بیفتد دیدم مرحوم والدمی خواهد بر خیزد بزحمتی اورا معاونت نمودیم تا برخواست به پله دوم منبررفت همه ما هادر بهت وحیرت که این پیراز حال رفته چه می خواهد عموم مردم از این منظره افتان و خیزان پیرمرد باین ضعف و مرض در بالای منبرواله وحیران ششدانگ حواس خود را به منبر دوخته اند مرحوم والد از نوحه خوان درخواست نمود که دودقیقه راحت نماید مرا حاجتی است فوراساکت شد حالت سکوتی عجیب در تمام فضای مسجد که اقل از ده هزار نفر مملو بود حکم فرما شد گفت ایها الناس مرا از این مرض خلاصی نیست همه شماها شاهد باشید که من اگر مردم هیچکس وصی من نیست تمام امولم علی مافرضه الله فیما بین سه پسر و دودختر تقسیم کردم و تولیت هم به نظارت دودامادم در تحت تصرف اولاد ذکر من است که در مصارفی مخصوص صرف نمایند یکدینار هم باحدی بدهکار نیستیم هرکس بعد از من مدعی طلبی شد دروغ است دروغ است دروغ اگر کسی پس از مرگ من مدعی وصایت شد دروغ است دروغ از همه شما التماس دعا دارم و از همگی حلالیت می طلبم هرگاه غیبتی تهمت افتراضی نسبت به هریک از شما از من سرزده شمارا قسم می دهم بحق آن کسی که امروز شهید شده ذمه مرا بری نمائید خدا حافظ شما از منبر پائین آمد اورا بخانه بردیم در عصر روز 24 رمضان سنه 1303 وفات نمود.

زمزمه شیون که از خانه بلند شد هنوز مشغول بستن پاودهن و چشم آن مرحوم بودیم دیدم شخصی از طرف حکومت آمد که حضرت اشرف سلامی می رسانند سرسلامتی می دهند و میفرمایند جماعتی از گرگان که ظاهر بلباس میش ملبسند مضبطه (استشهاد) تمام کرده اند که مرحوم حاجی کلیه مستغلات خود را وقف جناب سیدالشهداء نمودند و تولیت هم باریس آنهاست اگر بیست هزار تومان نقد بمن دادنی هستی مضبطه آنها را باطل و گرنه امضاء خواهی نمود و از همانها همین قدر خواهی گرفت حالا به بیند که بر ماها چه گذشته عرض کردیم جائی که سرپرستی مثل حضرت اشرف داشته باشیم فوت پدراهمیت ندارد خداوند سایه بلند پایه بندگان حضرت اشرف را از سرما کم و کوتاه نفرماید ولی هنوز کاملاً از حیات این مرحوم مأیوس نشدیم، رفت، جنازه مرحوم را غسلخانه بردیم.

در انجا دوفراز و کلا تم معتبر برشت اخوی بزرگ را در گوشه بردند که فلان کس وصایت نامه تمام کرده بمهر هرکس که بخواهد و میترسم بالاخره کار را از پیش ببرد و شماها را از مال پدر مرحوم نمایند اگر ده هزار تومان حق الزحمه بمابد و وصایت نامه او را باطل خواهیم نمود و این هم که شمارا در این مواقع اطلاع دادیم محض خصوصیات با مرحوم والد بود حالا خود دانید اخوی بزرگ بر اشفت که چه محشریست روز بیست و یکم بان همه جمعیت این مرحوم آن اعلان کذائی را داد که پس از چند سال دیگر صدائی از جائی بلند نشود یک ساعت از فوت او نگذشته نعش او روی سنگ مرده شورخانه است هنوز بخاک نرفته این بازیهار را در آورده اند و صی یعنی چه وقف یعنی چه!! این حرفها کدام است مگر شهره رته ان دونفر گفتند جانم! تغییری موقع سودی ندارد از دهننت بوی شیرمی آید سرد و گرم دنیا را هنوز نچشیده ای نمی دانی از هرت هم قدری بالاتر است.

جنازه مرحوم را برداشتیم بهر طور بود دفن کردیم برگشتیم بمنزل دیدیم هر جامی رویم قفل است انهم نه یک قفل بلکه سه قفل یکی از طرف حکومت یکی از طرف همان اشخاص یکی از طرف قونسل روس مختصران شب که شب اول قبر پدر ما بود ماسه پسر باعیال و اطفال در خانه دامادها خوابیدیم مالک یک پول سیاه هم نبودیم شش وصیت نامه چهاروقف نامه پانزده طلبکار که پنج نفر از آنها تبعه روس و چهار نفر تحت حمایت و شش نفر ایرانی خالص

بمهر و امضاء هر کس که تصور شود بیرون آمده و یک مضبطه متفق الکلمه از تمام اوصیاء و مدعیان تولیت و طلبکارها در دست همه است که حاجی میرزا حبیب منجیلی بمرض جنون از دنیا رفت اولاد او منحصر به پسر بزرگ او است و دو پسر و دو دختر دیگر از او نیستند بجهت آنکه در سنه 1278 که بمرض بواسیر مبتلا شد و در معالجه این مرض از مردی افتاد و این بچه بعد از این تاریخ متولد شده اند و پسر او هم کافر است ارثیه از پدر مسلمان بکافر نمی رسد و جمعی هم بکفر او شهادت داده اند و این فعل حاجی در بیست و یکم ماه مستند بجنون و دیوانگی او بود که همین بچه ها و اراجیز خور کرده بودند که اوقاف و اموال و وصایای ان مرحوم را از بین ببرند مختصر چه عرض کنم از هشتصد هزار تومان ارث پدر چیزی که بمارسید همان لباسهائی بود که پوشیده بودیم و دو برادر من به روسیه رفتند و بر معدن نفت عمله شدند و در سالیکه روسه راه آهن سیبری را کشیدند این دو برادر با هزار و دو بیست ایرانی فلک زده از قفقاز بانجا رفتند که مزدشان زیاد تر بود و در زیر کوه ماندند.

اما خودم وقتی روسها امتیاز شوسه راه رشت تا طهران را گرفتند در تمام ان راه عمله بودم و چون از من امانت و صداقت دیده بودند رئیس بر پنجاه عمله بوده پس از تمام راه من ششصد تومان پول نقد داشتم شکر الهی را بجا آوردم و با این پول در طهران اخربازار امیر دکان عطاری باز کردم با احدی انسی نداشتم پس از چندی باشیخ عبدالحسین که اصلاهل تفریش و سالها در طهران ساکن است طرح الفت انداختم شبه اغلب در حجره اومی خوابیدم فقر و فلاکت این بیچاره به حدی بود که فوق او متصور نبود خواهی داشت عیال میرزا محمود مستوفی که گاه از برادر دستگیری می کرد. علاقه مالیه خواهر از مجموع خانه و مهریه به چهار هزار تومان می رسید و وفات نمود و در همان شب وفات بعضی از رفقای شیخ که هم مرکز شان همان مدرسه بود شیخ را از وفات خواهر مسبوق نمودند از قضا خواهر هم ارثی ندارد غیر از شیخ رفقاییش گفتند که جناب شیخ باید یک صور معتبری همین امشب به ما بدهی شیخ بیچاره گفت من هنوز خبر نشده ام نرفته ام نمی دانم راست است یا دروغ گذشته از اینها همه شمایی دانید که من قادر به یک فلس سیاه نیستم سورشاماسی نفرادم اقلاکم ترازیست تومان نمی شود از کجاتهییه کنم گفتند چهار هزار تومان پول مفت بی سور محال است اینها گفتند شیخ گفت اینها گفتند شیخ گفت گفت اقا زاده برای شب نشینی به مدرسه امد او هم با اینها هم دست شد بنای اصرار گذاشتند شیخ بیچاره خیال کرد شوخی است بعد دید خبر جدی است بنای تغییر گذاشته که اخرای مسلمانان بیش از مرگ خواهر چیزی بمن نرسیده یک فلس سیاه ندارم شخص ماتم زده عزادار که جنازه مرده اش هنوز بزمین است یعنی چه سور بدهد حیا خوب چیزی است.

یکی از آنها آمد شیخ را بکناری کشید و گفت این را شما بدانید که امشب همه ما هاصابون یک چلو کباب مفصل از این مال به شکم زده ایم اگر داری فبه او الا شخصی فی المجلس حاضر است ده چلو کباب بدهد که همه مال خواهرت با و داده شود حالا خود می دانی، از این پیشنهاد عجیب شیخ بر اشفت که یعنی چه مگر ارثیه هم خرید و فروش می شود این حرفها کدام است حیائی از خدا شرمی از پیغمبر!! منم مات و مبهوت متحیر که در این مکان این اشخاص این دار الخلافه این صحبت برملاء و اشکار که شخصی حاضر است ده چلو کباب بدهد و مالیه خواهرت را ببرد یعنی چه؟ مختصر صبح از خواب برخاستم شیخ بیچاره تا عصری مشغول کفن و دفن جنازه خواهر بود وقتی که برگشت یک مصالحه نامچه بطول یک ذرع و عرض نیم ذرع باونشان دادند... در تاریخ سه سال قبل حاضر شد در محضر شرع مطاع علیامخدره محترمه فلانه زوجه مرحوم فلان در کمال صحت و اختیار مصالحه نمود تمام ما میملک خود را از خانه و مهریه



ونقد و جنس حتی الوتدفی الجدار بجناب مستطاب سلمان العصور الزمان العالم الفاضل (همان آقازاده رشتی...) بمال المصالحه موجود یعنی مقبض فی المجلس یکی از رؤسای معتبر طهران هم رقم فرمود (قد وقعت المصالحه بمحضری) ممهور بمهر دو بیست و هشتاد نفر از رجال واعیان و... که (قد اعترف دامت عفتها بتمام مافی الورقه) و آدم های آقازاده رفتند تمام مایملک ضعیفه را تصرف کردند شیخ بیچاره وقتی این را دید دیوانه وار به خانه آقا دوید بنای داد و ببیداد گذاشت آقا از اندرون بیرون تشریف آوردند از عرض شیخ مسبوق شدند فرمودند عجب (سبحانک اللهم لاله الانت یا من اسمہ دواء و ذکره شفاء) بسیار خوب این صحبت دعوائی است بر میت (اتسغفر الله واتوب الیه اعاذن الله وایاکم من شرور انفسنا و قننا الله وایاکم لما یحب ویرضی) اثبات فساد مصالحه از روی موازین قضا که بین عادل باشد هر وقت بشود تکلیف شرعی این خادم شریف مطهر است که بر طبق آن حکم برانده هر چند ظهور این حرکات و قیاحانه ناشایسته تأیید می کند و الله العالم بحقایق الامور، آنچه را که جمعی از ثقات مؤمنین هم برای این اقل الخلیفه صحبت از حالات تو مرا خبر داده اند و بطنی الغالب بل اظن ظناً متاخماً بالعلم بل علماً عادياً که آنروز هم این مرحومه از دست تو خالی از شکایت نبود، برخیز برخیز، بیش از این مانع از ذکر قلبی من مباش. شیخ بیچاره از آنجا بیرون شد هر جا رفت فریادری ندید شب آمد حجره خوابید صبح جنازه اش را بردیم دفن کردیم، و صدمه ئی که از این واقعه بمن رسید بمراتب بیش صدمه مرحوم پدرم بود آنروز مثل دیوانه ها در خیابانهای طهران می گشتم اصلاً التفات باین که کجای روم که رامی بینم نداشتیم یکمرتبه دیدم بیرون دروازه قزوین رفته ام آفتاب نزدیک غروب است گرسنه و تشنه قدری نان خشک گرفتم رفتم به قهوه خانه یک استکان چائی طلبیدم مشغول خوردن بودم دیدم کسی بکسی می گوید شاید مال کسی را خورده در فکر ندادن است او گفت نه شاید ورشکسته باشد که اینقدر از خود بیخود شده فهمیدم مرامی گویند گفتم خیلی بیخسیدنه ورشکسته ام نه مال کسی را خورده ام پیش آمد عجیبی که عقل و روح مرا باخته اینست تفصیل حال شیخ مرحوم را گفتم.

یکدفعه هر دو زدن بدخنده بهم چشمکی زدند آن یکی گفت باید امیدوار شد دیگری گفت البته البته (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد) داداش جون مگر حضرت عالی شیعه مذهب نیستی؟ (چرا) مگر آئمه پیشین بما خبر نداده اند که بایست پیمانۀ عالم پر از ظلم و جور و فساد گردد تا مظهر عدل الهی ظهور فرماید (چرا) مگر بمانگفته اند تلقین نکرده اند یاد نداده اند شیوع رشوه رواج حکم زور، ظهور علماء سوء، اضمحلال حق، علامت آخر الزمان است (چرا) بسیار خوب پس بموجب اخبارات صادقۀ مصدقۀ بایست تمام این واقعات ناگوار واقع شود تا ظلمت رشیده و غره حمیه ظاهر گردد.

(رنج راحت دان چه مطلب شد بزرگ)      گرد دگله توتیای چشم گرگ)

ای آقا! ما که جاطلمت رشیده حجت کجامرهای ما کجا بان دولت الهی وصل می دهد، آفتاب نزدیک غروب است نماز هم نخوانده ام برخیزم نماز بخوانم به بینم سرگذشت امشب چه خواهد شد (آندونفر) سرگذشت امشب شما خیلی بخیر خواهد بود امشب اشعه انوار هدایت از آسمان حقیقت قلبت را روشن خواهد نمود امشب برای العین خواهید دید که رخساره جمال جانان دیرزمانیست که آفاق و انفس را منور فرموده و همین اشخاص دیوسیرت شیطان صورت بتدلیس و تلبیسات شیطانی از ظهور این مانع و در انظار جهان فلک زده اورا تریاق براء الساعه قلم داده اند بهمان شیطنتی که آن اعلان عمومی مرحوم والدت را و شیخ بیچاره را بانضمام صد هزار قضایای دیگر که ابدء من الشمس فی رابعه النهار است

بسرعتی تندتر از سیر برق در بوبته خفا گذاشتند اشعه شمس الهی راهم همین طور از شیطنت در پس پرده خفا پنهان داشته اند (من گفتم) یعنی حضرت حجه ظاهر شده؟!

(بله بله) حضرت نقطه اولی روح من فی الابداع فداه صاحب لواء (یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و امر جدید) ظاهر شده و آن کتاب تازه موعود را بر مجمع انسانی عرضه داشته این همان دینی است که حضرت روح الامین وحی الهی از ساق عرش اعظم به قلب اقدس خاتم الانبیاء (ص) نازل فرموده و در خاندان عصمت و طهارت یداً بیدم محفوظ بود و پس از هزار و دویست و شصت سال از پشت پرده استتار با مر حضرت پروردگار ظاهر نسخه اصل دست نخورده دین مقدس اسلام در همان اوراقی که از شجره صدره المنتهی معرفت بید قدرت حضرت حق عزاسمه الاعلی ترقیم شده و در عرش نفوسی که هدایت رالایق و ارشاد را قابل بوده و هستند ساز «لمن الملك الیوم الله الواحد القهار» نواخت.

(میرزا عبدالباقی) پس آثار و علائم ظهور آن حضرت که در اخبار وارد شده کو؟ (همه آنها) تمام آثار و علائم بطور اتم، اکمل و مرحله خارج قدم گذارده ولی پرده جهل حایل و دسیسه همین اشخاص دیوسیرت شیطان صورت مانع است (دارم امید که انهم زمیان برخیزد) حضرت اجل عالی را اگر زحمت نباشد امشب را بمنزل ماتشریف آورده لقمه نان و پنیری در خدمت حاضر است که حضرت عالی صرف بنمائید یکشب هزار شب نیست تا تمام آثار و علائم ظهور از روی فهرست اخبار در کمال وضوح به بندگان اجل عالی تحویل شود و این خرابی حال اسف اشتمال آنجناب بیک آبادی روحانی مبدل گردد. ساعت دیدم پنج دقیقه به غروب مانده برخاستم نمازی به عجله هر چه تمامتر خواندم ولی چه نمازی از مسئله شیخ بیچاره واقعه پدرم را فراموش کرده ام حال خود را اصلاً ملتفت نیستم جاذبه اخلاق اینها چنان مرار بوده خلوت گفتار اینان چنان در قلب من تأثیر نموده از هیچ جا هم خبر ندارم دوشک شده ام احتمال وقوع مسئله راهم می دهم جازم بهیچ طرفی نیستم.

(یکی از آنها پیش آمد و گفت) اگر مرخص فرمائید بنده بروم احباب را از مقدم عالی مسبوق نمایم (گفتم) بفرمائید (رفت) من هم با سه نفر دیگر یواش قدم زنان از قهوه خانه بیرون آمده می رویم رفتیم بقهوه چی پول بدم دستها را به سینه چسبانید تعظیم کرد که حضرت اجل عالی مهمان احباب بودید و در عالم محبت و نشأ عشق شهادت بکلمه مساوات اول شرط سالک است تعجب کردم که اینها کیانند از جنس آدمهائی که من دیده ام نیستند رفتیم نیم ساعت از شب گذشته به خانه رسیدم بسیار ظریف در دهلیز خانه پله ای است منتهی می شود به بالاخانه خیلی باشکوه در تمام در و دیوار و ستونهای این بالاخانه لوحهای بزرگ با خطهای بسیار مرغوب نصب کرده اند (الله ابهی) (یا بهاء الله) (یا بهی الابهاء) صدر مجلس عکسهائی نیم قدر بزرگ خیلی مرتب و مزین زده اند بیست نفر بالای کرسی نشسته اند معینه قالب بیروح که بورود من قالب روح خود را پیدا کرده نمیدانند از شوق چه کنند در استقبال و مصافحه و معانقه بامن از جان و دل بیکدیگر سبقت می کنند حدقه چشم هر یک چنان از روی شوق و محبت بصورت من متوجه و دوخته شد که خیال می کنی هرچشمی روزنه صدسال دوستی مورثی است شربت و چای و شیرینی و دخانیات را در این مجلس قدر و قیمتی نیست در این اثنا شخصی با کمال انسانیت از اهل مجلس عموماً و از شخص من خاصه معذرت می خواهد که من حسب الامر حضرت عبدالبهاء باید به مأموریت خود قیام نمایم بر خاست پشت میز مخصوص که جای او بود مشغول خطابه شد:

امراعلی از مصداق شرف قدرت ازلی شرف صدور یافته که عماقرب لوحه جهالت را از صفحه عالم محو نماید و نور نیران نور متور علم را در فضای بی منتهی کره محسوس و غیر محسوس از شرق مشرق مستشرقین اشراق سازم رایت بی درایت ظلمت آیت بهیمیت ساحت ساختمان حیوانیت کبری قیامت صغری را از بیخ و بن براندازم! بقدریک ساعت تمام از این الفاظ و کلمات بهم زنجیر کرده بهم بافت و گفت، تمام این بیست نفر بطوری فریفته دهن این شخص شده اند که حقیقتاً اگر شم شیر بید نشان فرو کنند خون بیرون نمی آید یواشکی از یکی پرسیدم این شخص که بود چه گفت؟ جواب داد که این وجود محترم از جانب سنی الجوانب حضرت عبدالبهاء بریاست این انجمن مفتخرند و این گفتار معجزه آثار فرمایش حضرت صاحب الامر عبدالبهاء بود که باید محض زدودن زنگهای دل احباب هر شبه قرائت شود.

گفتم ما را از کوچکی بطوری تربیت کرده اند که بایبهار ادریف جن و غول و گرگ می دانستم حالا فهمیدم که اگر محفلی قابل انس تصور شود همان محفل بایبها خواهد بود، گفت بله آقا حق است این یکی از علائم مأثور است که رایت حق ملعون و مطعون باشد و عامه مردم بر او دشنام و ناسزا گویند و این خود بالاترین دلیلی است که حضرت نقطه اولی صاحب همان رایت است (اذا ظهرت رایه الحق اهل المشرق والمغرب) و برهان قاطع حتمی بتی جزمی دیگر که از لسان ائمه اطهار سلام الله علیهم بمارسیده، عداوت و طرفیت و خصومت آخوندها است بآن حضرت چنانچه می فرماید (والکثرا عدائه العلماء) و می بینید که علماء و فقهاء مایه دکان خود را لعن و طرفیت بارایت حق و حضرت حق قرار داده اند و همین طور هم باید باشد چه این علماء مظهر ادرت شیطانند و حضرت نقطه اولی و بهاء الله و عبدالبهاء مجلی اسماء و صفات ذوالجلال رحمانند و البته شما و این وحشیی که در اذهان ساده لوحان بیچاره از بابیهات ممکن شده و آنها را کافر و مرتد و بی دین و مناقض اسلام می پندارند و این پروانه های شمع حق رامی سوزانند و می کشند و با سیری می برند از اثرات همین علماء سوء است و ائمه پیشین تمام این مطالب را بنص صریح در کمال وضوح اشکار خبر داده اند چنانچه در کافی می فرماید:

(علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیدل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس التترک والدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصغ الارض بدمائهم و یفشوا ویل والرنه فی نساءهم اولئک اولبائی حقا) و در اربعین می فرماید (یطهر صبی من بنی هاشم ذوا حکام جدید فیدعوا الناس فلم یجبه احدوا کثرا عدائه الدین الحدیث) شما خودتان ملاحظه فرمائید به بینید آیا ذلتی از برای پروانه های شمع حق بیش از این کسی دیده و شنیده است که سرهای آنها را از مازندران و زنجان و تبریز هدیه برای طهران فرستند ابداً مطهره آنها را شمع اجین کنند احساد طیبیه آنها را بسوزانند و هر چه فریاد میزنیم که مائیم انصار صاحب الزمان مائیم اصحاب بقیه بالغه الهیه میگویند اینها مخالف آن چیزهائیست که بمارسیده از ائمه هدی.

ای برادر عزیز اگر تصدیق نباشد از اولین نقطه دار هستی که حضرت ادم باشد تا آخرین نمونه صنع اشرف ایزدی که خاتم باشد هر چه آمده اند و رفته اند از این ظهور اقدس و ابداع اعلی خبر داده اند ولی آخوندهای دیوسیرت و شیطان پرست چنان بیچاره عوام را گمراه کرده اند و قلبهای ساده لوحان را معکوس نموده اند که دوار دارند، نور را ظلمت، تریاق برء الساعه را سم مهلک پنداشته اند مختصر آقایان چه عرض کنم باندازه این اظهارات قلب مرا از جا کند و عقیده مرا متزلزل ساخت که یقین کردم مذهب و مسلک آنها محض حق و حق محض خواهد بود ساعت هم سه از شب گذشته مرخصی خواستم

که برخیزم مشهدی علی اکبر فوراً دوید و آمد و گفت کجا؟ شیخ میزبان شما که فوت شده منزل و ماوای درست ندارید باید کلبه محقرم را بقدم میمنت لروم قرین شرف فرمائید.

(گرخانه محقر است و تاریک) (بر دیده روشن نشانم)

بنده منزل رو کرد ب حاضرین که از یمن تابش نور هدایت در افق قلب این برادرزنگهای جهل وضلالت از صفحه فؤاد مبارک ایشان زدوده شده الان کسی را مانند که حمام رفته و ظاهر تن خود را از کثافت‌های درینه پاک کرده خیلی مایل بخواب و تمدد اعصاب هستند بنده را بایشان مرخص فرمائید بلکه امشب را راحتی فرمایند و در رختخواب آسوده بخوابند (همه آنها) باتفاق گفتند شخص حضرتعالی در رفتن و ماندن مختارید ولی فیض خدمت این مهمان عزیز حق خاصه شما باشد ترجیح بلا مرجح قبیح است هر یک از ما حاضریم که مقدم ایشان را بجان به پذیریم.

مشاجر دوستی خیلی بامزه برای بردن لحاف ملانصرالدین فیما بین حضرات بالا گرفت بالاخره قرار بر این شد که طوق حاکمیت قرعه را بگردن نهند و فال قرعه بنام هر کس در آمد امشب را میزبان من باشد و از طرف دست راست او گرفته هر شب نوبت یکی تا تمام اهل مجلس در این فیض عظیم بالسموات شرکت کرده هیچ یک را بردیگری مزیتی و خصوصیتی نباشد قرعه زدند بنام حکیم باشی قزوینی بیرون آمد و از طرف راست او بترتیب شمرند در فیک مهماندار اولی ما آخر همه افتاد خیلی گرفته شد ولی چاره ندارد مجلس متفرق شد ما با حکیم باشی روانه منزل شدیم و ورود من بخانه حکیم باشی معاینه سیری از عالم بهشت بود که در جنه المأوی بر ارواح اقوام مرحومه خود وارد شدم خواهر روزن و پسر و دختر و خدمتکار حکیم باشی از بداشت ورود من در پوست خود نمی گنجیدند همه بدور من پروانه و ارمی گردیدند نشأه آنشبه من از انعام الفتی که دیدم قابل بیان نیست.

حکیم باشی مثل اینکه صاحب اصلی خانه منم و او اسین من بوده جمیع خانه و مافی الخانه را از اثاث البیت ذخیره اکل و شرب مفصلاب من نشان داد کلید صندوق پولی که در آن پنجهزار تومان پول نقد بود تسلیم من نمود که این خانه و این مایه و این بنده، شام خوردیم و خوابیدیم. نیم ساعت بعد از آفتاب از خواب برخاستیم مسئله بیرونی و اندرونی و کسی نباشد نامحرم است مهمانست در کار نیست شخص خود حکیم باشی بالنسبه از زنش بمن کمتری جوشدن نسبت آزن ب مادر حکیم باشی همین طور همه با هم می جوشیم مغایرت و دوئیت کجا؟ در این اثنا آقایان احباب رفقای دیشبه تماماً با اضافه عده دیگری بدیدن ما آمدند و چطور حکیم باشی را از سعادت مهماندار می تبریک می گویند من حقیقه دین و دل و عقل و جان خود را در قمار محبت این صدر نشینان بزم عشق چنان باخته ام که واقعه فجیع و الدم مرحوم و شیخ بیچاره را از این جهت که مقدمه وصول من باین فیض عظیم بود تبریک می گفتم.

(یار قلی) البته معلوم است بهترین مصیدها برای جلب قلوب عوام حسن اخلاق و بالاتر چیزی برای تنفروانزجار خلق و سوء اخلاق است بای هابه تعلیم رئیس خود حسن سلوک و خوش رفتاری را پیشه خود کرده و از همه طرف نگرانند که یک مسلمان بدبخت بیچاره ای را که بسوء اخلاق مبتلا شده و زندگی او بدین سبب از هم ریخته پیدا کند و به خوش اخلاقی او را بر بایند آن مسلمان عامی بیچاره هم در این گیر و دار از کجا حواس دارد که یاد دلیل و برهان بیفتد و تصور کند که فقط حسن سلوک دلیل صحت مذهب نباشد در هر مذهبی خوش اخلاق و بداخلاق پیدامی شود در طبیعی مذهب ها که بکل منکر خدامی باشد چه با مردمان خوش اخلاق پیدامی شوند که بخوش سلوکی مردم عوام را بطرف خود مایل می کنند و بعضی از تشکیلات و زبان بازیهای مذهبی بآن ضم کرده و دین عامی بیچاره را از بین می برند (حالا آقایان رفقا) زبان

بازی و نادارستی را ملاحظه کنید کسی که از جانب عبدالبهاء بریاست آن انجمن مفتخر بوده دلیل می‌آورد برای اینکه نقطه اولی رایت اورایت حق است باینکه در حدیث است (اذا ظهرات رایه الحن لعنهایل الشرق والمغرب) یعنی اهل شرق و غرب بانقطه اولی بدبودند پس رایت اورایت حق است (اولاً) نقطه اولی در شیراز صدائی بلند کرد و از آنجا با صفهانش بردند تا تبریز منتهی شد و رؤسای مسلمین که در خط سیرا بودند پس از آنکه حرفهای واهی اورادیدند اورا تکذیب کردند تا در تبریز کشته شد دیگر اهل مشرق و مغربی در بین نیامد که اورا تکذیب و لعن کنند یا نکنند.

این در حق کسیست که مقابل همه اهل عالم قیام کند و وصیت او به همه جابر سد و در عوض تصدیق اورا لعن کنند نه کسی که در بعضی از بلاد ایران دعوائی کرد و رؤسای آن بلاد دعوائی اورا قابل تصدیق ندیدند و اورا اعدام کردند و الی الان گه زیاده از هشتاد سال از مبداء صدای اومی گذرد اغلب اهل عالم از وجود او خبردار نشدند تا اورا لعن کنند یا نکنند از این گذشتیم این حدیث گفت رایت حق را اهل مشرق و مغرب لعن کنند و البته همین طور است. عالم که از جور و ظلم پر شده باشد و صاحب الزمان که عدل مطلق و حق صرف است در مقابل آنها قیام کند که ظلم آنها را محو و نابود کند البته همه اورا لعن خواهند کرد اما این حدیث نگفت که هر کس اهل مشرق و مغرب اورا لعن کنند او صاحب الزمان است بمثل معروف (هر گردویی گرد است نه هر گردی گرد و گردی گرد است) صاحب الزمان که در مقابل عالم برای نشر عدل قیام کند اهل عالم همه با او طرفند نه اینکه هر کس که اهل عالم با او طرفند صاحب الزمان است پس این همه دعاوی باطله که در عالم ظاهر شد و از بین رفت و آنچه فعلاً موجود است و مردم از اینها اعراض دارند پس باید همه صاحب الزمان باشند.

(دلیل دیگری) او که گفت در حدیث است (اکثر اعداته العلماء) و نقطه اولی که همه علماء با او بدبودند پس باید صاحب الزمان باشند (احمق!) این حدیث گفت صاحب الزمان که ظاهر شود علماء با او بد باشند و البته همین طور است دوره ظهور دوره احاطه ظلم و جور است و لابداً نوع علمائی که در آن دوره اندرگ بلباس میش و صاحب اغراض فاسده اند که وجود آن حضرت بنا اغراض آنها معافی است لذا با او دشمن خواهند بود اما این حدیث نگفت که هر کس علماء با او بدند او صاحب الزمان است پس از ابتدای غیبت کبری که هزاره دعاوی باطله ظاهر شد و علماء با آنها بدبودند باید صاحب الزمان باشند! بی‌حیامحض اینکه علماء با علی محمد و حسین و علی و پسرش عباس بدند و اینها رادست آمیز شیطان می دانند این دلیل شود که اینها مجلی اسماء و صفات ذوالجلالند پس در هر دوره علماء با هر مدعی باطلی بدبودند پس آنها مظهر اسماء و صفاتند.

(احمق!) صاحب الزمان که عالم را بجمال خود روشن کند دلیل او بر مدعی خود همه آیات بیناتی است که در همه انبیاء و اولیاء بوده و مظهر کند کل است پس ظهور همه معجزات بدست اوست چنانچه این مطلب در اخبار و احادیث پراست و در این بین مردم که اهل ظلم و جورند و علماء سوء که در آن دوره میباشند قهراً از حیث اختلاف مسلک و میانیت مشرب باو بدند نه اینکه دلیل حضرت بر صدق دعوائی خود بدی آنها با او بوده باشد و امام مسئله مظلومیت را که دلیل آورد پس جواب آن گذشت والحمد لله علی الفتح والختم.

شکروسپاس خداوندی را که توفیق عنایت فرمود در تصحیح این کتاب، و امید است که ناظران اگر بر خورد با اشتباهی نمودند از باب، زاغ البصر، حساب کرده و بانی طبع و این بنده را از دعای خیر فراموش نفرمائید.

14 محرم 84

**اقل خدمه الدین: حاج سیدهدایت الله مسترحمی**

**پایان**

اگر دقیقاً متوجه نشدید بار دیگر با دقت کامل مطالعه فرمائید و در مظان استجابت دعا این بنده را هم فراموش نفرمائید، یکشنبه: 14، ذوالقعدة الحرام 1383

الاحقر: حاج سیدهدایت الله مسترحمی جرقویه ای

\*\*\*\*\*

**پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران**

**[www.Bahaismiran.com](http://www.Bahaismiran.com)**

تماس با کارشناسان پایگاه :

[bahaismiran@bahaismiran.com](mailto:bahaismiran@bahaismiran.com)

[bahaismiran@gmail.com](mailto:bahaismiran@gmail.com)

ارتباط با مدیر پایگاه :

[info@bahaismiran.com](mailto:info@bahaismiran.com)

[bahaismiran@yahoo.com](mailto:bahaismiran@yahoo.com)